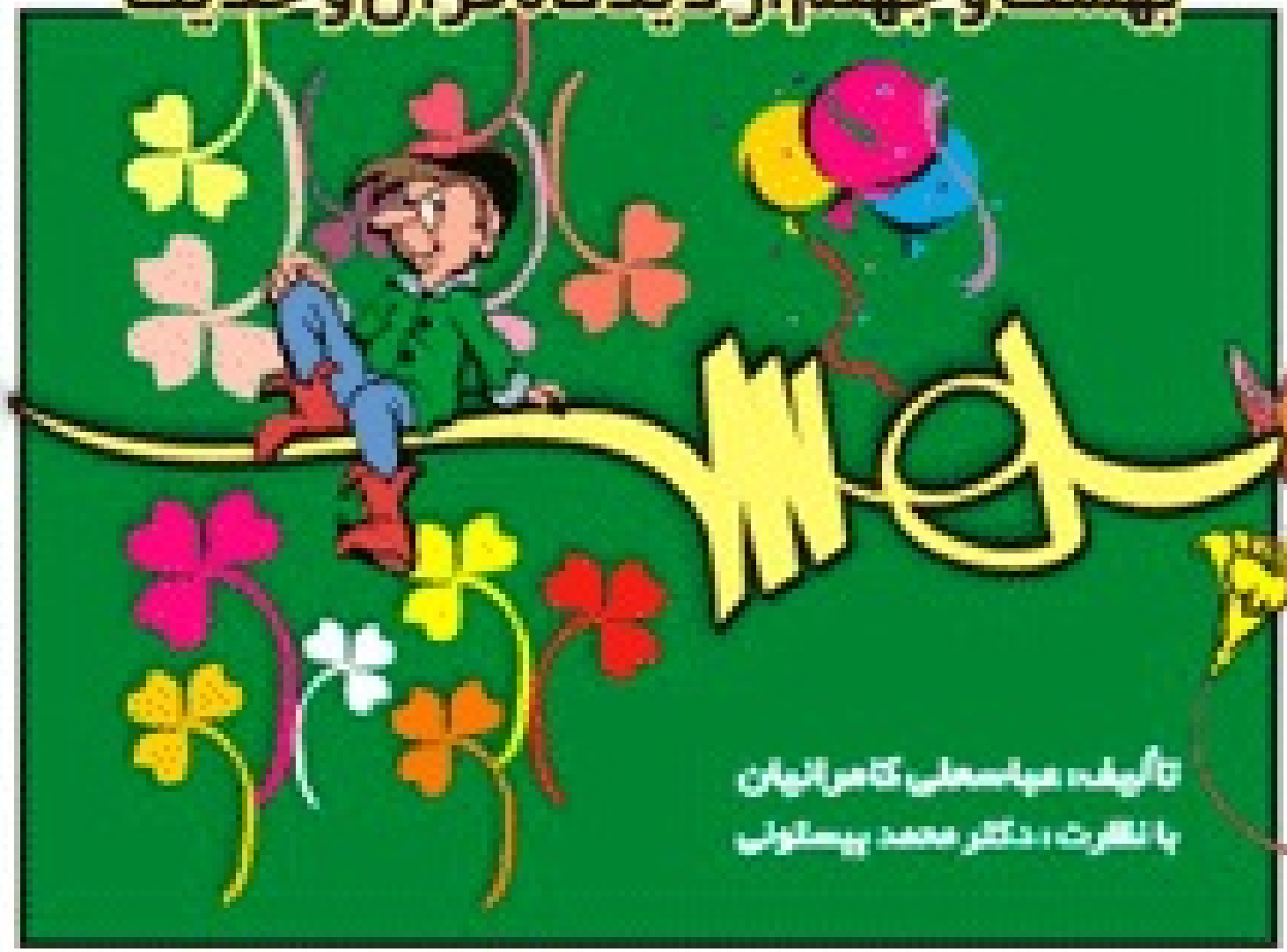
بهشت و جهنم از دیدگاه قرآن و حدیث



تألیف: عباسعلی کامرانیان
با نظارت: دکتر محمد بیستونی


قائمیه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www.Ghaemiyeh.com

بهشت از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امين، سيدمهدي، ۱۳۱۶ - گردآورنده
عنوان و نام پديدآور : بهشت از ديدگاه قرآن و حديث/ به اهتمام مهدي امين ؛ با نظارت محمد بيستوني.
مشخصات نشر : قم: بيان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوي، شرکت به‌نشر ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهري : ۳۷۸ ص. .م‌س ۱۴/۵×۱۰
فروست : تفسر موضوعي قرآن؛ [ج.] ۵۱.
شابك : 978-964-5640-48-2
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : اين کتاب بر اساس کتاب "الميزان في تفسيرالقرآن " تاليف محمدحسين طباطبايي است.
يادداشت : کتابنامه به صورت زيرنويس.
عنوان ديگر : الميزان في تفسيرالقرآن.
موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴
موضوع : شفاعت -- جنبه‌هاي قرآني
شناسه افزوده : بيستوني محمد، ۱۳۳۷ - شناسه افزوده : طباطبائي محمدحسين ۱۲۸۱- ۱۳۶۰. الميزان في تفسيرالقرآن
شناسه افزوده : شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوي)
شناسه افزوده : تفسير موضوعي قرآن؛ [ج.] ۵۱.
رده بندي کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۵۱.ج ۱۳۸۹
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسي ملي : ۱۱۳۱۴۹۰

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه
تأييديه آيةاللّه محمد يزدي رئيس شورايعالي مديريت حوزه علميه ••• 5
تأييديه آيةاللّه مرتضــي مقتدائـي مديريــت حــوزه علميــه قــم ••• 6
تأييديه آيةاللّه سيدعلي اصغر دستغيــب نماينـده خبرگان رهبري ••• 7
مقــدمــه نـاشـــر ••• 8
مقـدمــه مــؤلـــف ••• 12
فصل اول
مقدماتي درباره بهشت‌هاي خدا ••• 17
قسمت اول: تنوع بهشت‌ها ••• 17
(472)
بهشت‌هــاي سـه‌گـــانـــه ••• 17
بهشت‌دنيا و بهشت‌آخرت و مسئله جاودانه‌بودن ••• 19
بهشـــت آدم كجـــا بـــوده اســـت؟ ••• 24
(473)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
بهشـــت آدم و بهشـــت بــرزخـــي مؤمنيـــن ••• 29
دو بهشــت مخصــوص پرستندگــان خالــص خـدا ••• 32
نشانه‌هاي‌دوبهشت‌مخصوص‌خائفان،درقرآن ••• 36
دو بهشـــت ديگــر مخصـــوص اصحـــاب يميـــن ••• 39
بهشت‌هاي اختصاصــي هر يك از مقربان (سابقـون) ••• 44
زندگــي اختصاصــي مُخلَصيــن در جنــات نعيــم ••• 46
مثــالـــي از بهشـــت مـــوعـــود متقيـــن ••• 49
وصــف ديگـــري از بهشـــت موعـــود متقيـــن ••• 50
(474)
همسر فرعون و خانه‌آرزوي او در بهشت و نزد خــدا ••• 52
قسمــت دوم: دانستنــي‌هائــي دربــاره بهشـــت ••• 55
(475)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
خوردني‌ها و نوشيدني‌ها و لذت‌هاي‌جنسي در بهشت! ••• 55
برآورده‌شدن همه‌خواست‌هادر بهشت ••• 56
سرمايه در بهشت تنها خواستن است! ••• 58

دعـــوت كنندگـــان بـــه بهشـــــت ••• 59
وارد شونـــدگـــان بـــه بهشـــت ••• 61
شرايـــــط ورود بـــــه بهشـــــت ••• 63
از شرايط ورود به جنـت: ثبات در فتنه‌هـا و تسليم ••• 69
بـراي ورود بـه بهشـت حقيقـت ايمـان لازم اسـت ••• 70
(476)
براي چه كساني درهاي آسمان و بهشت باز نمي‌شود؟ ••• 73
حـرام بودن جنت براي معتقديـن به شريك براي خدا ••• 75
(477)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
محروميت‌ازبهشت به‌خاطر علوخواهي و فساد ••• 77
طمع‌بيهوده منافقين براي دخول در جنت نعيم ••• 78
شرابي كه در بهشت مي‌نوشند! ••• 80
در بهشـــت خـــواب نيســـت ••• 82
بحثي در نزول اشياء از بهشت ••• 83
فصل دوم
محيـط طبيعـــي و نعـم بهشتي ••• 89
اشاره‌اي به محل بهشت موعود ••• 89
(478)
وَ مـــا تُـــــوعَـــــدُونَ! ••• 91
بهشـــــت و وسعـــت آن ••• 92
(479)
فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
وسعـــت بهشـت، ماننـد وسعـت آسمـان و زميـن ••• 99
غـــرفـه‌هـــاي بهشـــــت ••• 101
غرفه‌هاي بلند بهشت و مناظرش ••• 102
ايمني در قصرها و غرفات بهشت ••• 103
نهـرهـــاي جـــاري در قصـــرهـــاي رفيـــع بهشتـــي ••• 103
انـواع رودهـــاي جـــاري در بهشـــت مـــوعـــــود ••• 104
درهـــاي هشتگانـــه بهشـــت ••• 106
چشمه‌اي كه در بهشت مي‌جوشد! ••• 107
(480)
چشمـــه سلسبيـــل و اوصافـــي از بهشـــت خوبـــان ••• 110
رَحيق مَخْتُوم و شراب بي‌غش آميخته با آب چشمه‌تسنيم! ••• 117

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
بســـاط عالـــي، در كنـار چشمـــه‌هـاي جـــــاري ••• 120
لبـاسهـاي حريــر و دستبنــدهــاي طــلا و مرواريــد ••• 123
لباس حريــر و دستبندهاي طلا و مروارید در جنات عدن ••• 124
ســايــه درختـــان بهشـــت و ميوه‌هـــاي بهشتـــي ••• 125
قسمتهائي‌از بهشت (در مشاهدات رسول‌الله در شب‌معراج) ••• 126
1 ـ نهـــر كوثـــر نهـــر رحمـــت ••• 127
2 ـ ميــوه‌ها و مرغـــان بهشتـــي ••• 128
3 ـ درخـــــت طـــــوبـــــي ••• 128

4 ـ درياهاي سرادقات و حجاب‌ها ••• 129

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
5 ـ ســـــدرة المنتهـــــي ••• 129
6 ـ فاطمه زهــرا، سلاله‌اي از ميـــوه درخــت طوبـــي ••• 129
فصل سوم
رضــوان، قـــرب حضــور، بهشــت عــدن و پـــاداش‌هــاي بهشتـــي ••• 131
رضوان، مشيت مطلقه انسان در بهشت ••• 131
اهـل بهشت در بهشـت چه مي‌خواهند؟ ••• 135
قصرهـــاي بهشت عـــدن و رضــوان ••• 137
مغفــرت و رضــوان خــدا در قيامــت ••• 140

درجـــه اعظـــم، رحمـــت، رضـــوان، جنـــت و اجـــر عظيـــم ••• 141
در جنـــــــــات نعيـــــــــــم ••• 144

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
اهـــل بهشـــت دارالســـلام و قــرب حضـور ••• 148
طوبـــي، زندگي پاكيزه‌تـــر ••• 151
جنـات عـــدن، خـــانـــه آخـــــرت متقيـــن ••• 154
و چه نيك است خانه متقين ••• 155

شرحي از جنات عدن پاداش ايمان و عمل صالح ••• 156
جنت فردوس و آمادگي براي پذيرائي از مؤمنان ••• 158
تعريف جنت فردوس در روايات اسلامي ••• 159
وارثان جاودان فردوس ••• 160

شرحي از جنات عدن و وارثان آن ••• 162
روزي‌كه پرهيزكاران به مقام‌قرب واردمي‌شوند! ••• 166

فهرست مطالب
موضوع صفحه
بهشت عدن پاداش اعتقاد حق و عمل صالح ••• 167
مقامات قرب، درجات ولايت، بهشت ••• 168
جنت مأوي، عطيه‌اي براي مؤمنين با اعمال صالح ••• 170
سدرة المنتهي و جنت المأوي ••• 171
مساكن طيب در باغهاي عدن پاداش جهادگران با مال و جان ••• 173
جنت نعيم پاداش متقين ••• 176
جنات عدن، پاداش بهترين‌هاي خلق خدا! ••• 177
فصل چهارم

اعراف و ساكنان آن ••• 181
اعراف و رجال اعراف ••• 181

فهرست مطالب
موضوع صفحه
اعراف در قرآن به چه معنا است؟ ••• 187
نداي رجال اعراف به دوزخيان و بهشتيان ••• 191
گفتگوي بهشتيان با دوزخيان ••• 193
درخواست جهنميان از بهشتيان ••• 197
فصل پنجم
بهشتيان و زندگي در بهشت ••• 199
قسمت اول: ابرار در بهشت ••• 199
ابرار و اعمالي كه آن‌ها را بهشتي كرد! ••• 199

1 ـ ترس از روزي كه شرش مستطير است! ••• 200
2 ـ هدف و انگيزه اعمال: وجه‌اللّه و رضاي‌او ••• 200

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
3 ـ ترس‌ازپروردگاردرروزي‌عبوس‌ودشوار ••• 202
پـذيـرائـي بهشتـي از ابـرار ••• 204
خوبان براي رسيدن به بهشـت خوبان چه كارهاكردند! ••• 207
اشاره زيباي قرآن به حرمت فاطمه «س» نـزد پروردگار ••• 215
احـوال ابـرار در نعيـم ••• 219
قسمت دوم: متقيـن در بهشـت ••• 222
متقيـن: و جـايگـاه آن‌هـا در جنـات و عيـون ••• 222
اجازه استفاده متقين از نعم بهشتي ••• 225

پذيرايـي از متقيـن در بهشـت ••• 227
1 ـ بهشت به متقيـن نزديـك مـي‌شـود! ••• 227

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
2 ـ اين بهشتـي است كه به اوّاب حفيـظ وعـده داده شده! ••• 227
3 ـ كسي كه در غيب از خدا مي‌ترسيد و با قلب منيب آمد! ••• 228
4 ـ با سلامت داخل بهشـت شويـد! روز جاودانگي است! ••• 229
5 ـ «لَهُمْ ما يَشـاؤُنَ فيهـا وَ لَدَيْنـا مَزيد» ••• 230
متقين و شرحي از جنات و عيون و امنيت ساكنين آن ••• 231
مثـالـي از بهشـت مـوعـود متقيـن ••• 236
متقيـن در بـازگشتـي نيكـو ••• 238
قسمت سوم: اصحـاب يميـن در بهشـت ••• 243

اصحاب يميـن و جايگـاه آن‌ها در بهشت؟ ••• 243
قسمت چهارم:مقربان و مخلَصين در بهشت ••• 249

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) ••• 249
رَضِـيَ اللّـهُ عَنْهُـمْ وَ رَضُـوا عَنْـهُ ••• 257
مسـابقـه‌در مغفـرت و بهشـت الهـي ••• 259
زندگـي اختصاصـي مُخلَصيـن در جنات نعيم ••• 262
قسمت پنجم: نفس مطمئنـه و ديگر ساكنـان جنت ••• 269
اذن ورود نفـس مطمئنـه بـه بهشـت خـدا ••• 269

نفس مطمئنــه در لحظــات شنيدن نــداي ارجعي! ••• 272
بهشتيــاني كــه بهشــت برايشــان آشناســت! ••• 274
(496)
بهشتيــان و آن‌چــه از دنيــا بــا خــود برده‌انــد! ••• 276
(497)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
وارثــان بهشت: صاحبان ايمان و عمل صالح ••• 278
انتقال سهم بهشت محروم شدگان به صاحبان ايمان و عمل صالح •••
280
وعــده تدارك بهشت جاويــد براي جهادگــران با مــال و جــان ••• 282
وعده قطعــي بهشت، پــاداش جهــادگــران ••• 284
بهشــت جاويــد پاداش استقامـت در راه خدا ••• 288
نشانه بهشتيان: اطمينان و آرامش به ياد خدا ••• 290
اثر ولايت خدا و داخل كردن مؤمنين در بهشت ••• 292
جــانــب اهـــــل جنـــــت را نگــه داريـــــد! ••• 294
(498)
ايمــان و عمل صالــح، رزق و توفيــق الهــي به سـوي بهشـت ••• 295
(499)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
تنعـــم بهشتيـــــان در روز غـــاشيـــــــه ••• 297
گــردش در باغهــاي بهشت، مجالـــس ذكر خدا ••• 300
ســلام گفتن بهشتيــان به هم در ورود به جنت ••• 302
شرحي از قيامت مؤمنين: استقبال ملائكه بهشت ••• 303
شرحــي از نعيــم بهشتيان و قول طيّب مؤمنان ••• 304
ساكنان بهشت عدن با لباس حرير و دستبندهاي طلا و مرواريد ••• 307
اشـــراف اهــل بهشــت بــه دوستـــان خـــود در جهنـــم ••• 308
دخــول در زندگي بهشتــي، رستگــاري عظيـم ••• 312
(500)
فــوز كبيــر، پاداش مؤمنــان با اعمال صالــح ••• 313
(501)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
نــور مؤمنيـن و مؤمنــات در روزقيامــت و بشـــارت بهشـــت ••• 314
استقبــال مــلائكــه و بشــارت بــه مــؤمنيــن بــااستقامـــت ••• 316

فصل ششم
زندگي خانوادگي، خوراك و پوشاك بهشتيان ••• 319
جمع شدن افراد خانواده‌هاي صالح در بهشت ••• 319
ملحق شدن فرزندان بهشتيان به‌پدران خود در بهشت ••• 325
با همسرانتان با هم داخل بهشت شويد! ••• 329
1 ـ ايمني از هر خوف و اندوه در قيامت ••• 329
(502)
2 ـ ورود به بهشت و شادماني همراه همسران دنيائي ••• 330
(503)
فهرست مطالب
موضوع صفحه
3 ـ طرز تجليل از مؤمنان در بهشت ••• 331
4 ـ آن‌چه دل‌ها هوس كند و آن‌چه چشمها لذت برند! ••• 332
5 ـ ارثيه‌بهشت جاويد، پاداش‌اعمال شما ••• 333
6 ـ ميوه‌هاي تمام نشدني بهشتي ••• 334
قرين بودن با حوريان بهشتي نه ازدواج و زناشوئي! ••• 335
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان ••• 336
1 ـ محل زندگي و نعمت‌هاي اهل بهشت ••• 336
2 ـ ميوه‌هاي بهشتي و امنيت اهل بهشت ••• 336
(504)
3 ـ خوردن و نوشيدن گواراي اهل بهشت ••• 337
(505)
فهرست مطالب
موضوع صفحه
4 ـ تكيه دادن در كنار هم و قرين شدن با حوريان بهشتي ••• 338
5 ـ جمع شدن فرزندان بهشتيان با پدر ••• 338
6 ـ ميوه و گوشت‌بهشتي در اختيار متقين ••• 339
7 ـ شراب بهشتي، بدون لغو و گناه ••• 340
8 ـ غلامان بهشتي، مانند لؤلؤ مكنون ••• 341
9 ـ گفتگوي بهشتيان با هم ••• 342
گفتگوي بهشتيان در مورد نجات خانواده‌هايشان ••• 345
آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ ••• 346
(506)
لذايذ مشترك دنيوي و لذايذ اختصاصي بهشت ••• 356
(507)
فهرست مطالب

موضـوع صفحـه
«وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ» - هر چه بخواهند آماده اسـت! ••• 359
تـأميــن بـلاانقطـــاع غـــذا و رزق بهشتيــان ••• 361
لبــاس و آرايـــش ســاكنــانبهشـــت عـــدن ••• 362
مشخصات حوريان بهشتي مخصوص مخلَصين ••• 363
وصف همسران بهشتي ••• 365
همسران پاكيزه بهشتي ••• 367
همســران پـــاك بهشتـــي و نعمتهـاي بهتـــر ••• 368
شرحـــي ازبهشـت، نعمتها و حوريـان بهشتـي ••• 370
(508)
مشخصـــــات شـــــراب بهشتـــــــــي ••• 374
مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.
مؤسسه قرآني تفسير جوان

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِيالأَرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الأَوْلِياءِوَيامُذِلَ الأَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الأَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.
توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد يزدي
رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388
(5)

متن تائيديه حضرت آيةاللّه مرتضي مقتدايي

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.
مرتضي مقتدايي
به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427
(6)

متن‌تأييديه حضرت آيةاللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيبنماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)
تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.
اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار
(7)
قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهي برخــوردار باشنـد.
سيدعلي اصغر دستغيب
28/9/86

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي»
(8)
كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـايسته است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسيـر گرافيكي و... بخشـي از خروجي‌هـاي منتشـر شده در همين راستـا مي‌باشـد.
كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تـلاش 30 سـاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به
مقدمه ناشر (9)
دقـت مطـالعه كـرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تـدويـن نمـوده كـه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابـل استفاده كاربردي‌است.
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».
«الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري تفسير قرآن به

(10) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
قرآن و روش عقلـي و اسـتـدلالي اسـت. ايـن روش در كـار مفسّـر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتـرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه،
مقدمه ناشر (11)
نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولـي متـأسفـانه قـدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فـراوانـي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريـافتـه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنـاب آقـاي سيدمهدي امين اقـدام نمـــوده‌ام.
اميـدوارم ايـن قبيـل تـلاش‌هـاي قـرآنـي مـا و شمـا بـراي روزي ذخيـره شـود كـه بـه جـز اعمـال و نيـات خـالصانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني
(12) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388
مقدمه ناشر (13)

اِنَّــهُ لَقُـــرْآنٌ كَــريــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــرُونَ
اين قـرآنـي اسـت كـريـم
در كتـــابـــي مكنـــون
كه جز دست پـاكـان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)
اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.
(14)
در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.
از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از

اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.
هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتــه باشنــد.
سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد
(16) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعارف در دسترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بود كه موجب تهيه اين مجلدات گرديد.
بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار
مقدمه مؤلف (17)
به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.
اصول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيري آن‌ها به خود الميزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستند هر مطلب با ذكر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آيه مورد استناد در هر مطلب قيد گرديده است.
ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.
و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هدف نشر معارف قرآن شريف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،
(18) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقاي دكتر محمد بيستوني، اصلاح و تنقيح و نظارت همه‌جانبه بر اين مجموعه قرآني شريف را به عهده گيرد.
مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبي منتشر مي‌كند. اين ابتكار در نشر همين مجلدات نيز به كار رفته، تا مطالعه آن در هر شرايط

زمــانــي و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين
مقدمه مؤلف (19)
وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آيةاللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسيــر شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!
ليله قدر سال 1385
سيد مهدي حبيبي امين
(20) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

فصل اول:مقدماتي درباره بهشت‌هاي خدا

قسمت اول:تنوع بهشت‌ها

بهشتهاي سه‌گانه

در بحث از بهشتي كـه در داستان آدم ابوالبشر عليه‌السلام آمده اين نكته روشن مي‌شود كه سـه نـوع بهشت وجـود دارد:
(21)
1 ـ بهشت دنيائي برزخي كه در آسمان بوده و آدم و همسرش را داخل آن كردند و از آن‌جا خارجش كردند.
2 ـ بهشت بـرزخـي كـه مـؤمنين بعـد از مـرگ تـا قيـامت در آن بـه سـر مـي‌بـرنـد واز آن خارج مي‌شوند.
3 ـ بهشــت خلــد آخــرت كــه بعــد از قيــام قيــامــت، مــؤمنيــن در آن بــه طــور جــاودانــه وارد مي‌شــونــد و بسر مي‌برنــد و از آن خــارج نمي‌شونــد.
وقتـي در مـورد گنـاه آدم در بـهشت صحبـت مـي‌شـود، بـهشت دنيـائـي اسـت كه آدم و همسرش داخل آن شدند و هنوز در دارتكليـف و مـورد تـوجـه امـر و نهي قـرار نگـرفتـه بـودنــد. قــرآن كريم دربــاره آن بــهشت هيـچ مطلبـي بيـان نكــرده اسـت.
آن‌چه از لغو و تأثيم در قرآن كريم از بهشت نفي شده، از بهشت خلد نفي شده، يعني
(22) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آن بهشتي‌كه مؤمنين درآخرت داخل آن مي‌شوند و همچنين از بهشت برزخي كه بعداز مـرگ و رحلت از دارتكليف در آن‌جا بسرمي‌برند. (1)

«وَ اَمَّـا الَّذيـنَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خلِدينَ فيها مادامَـتِ السَّمواتُ وَالأَرْضُ اِلاّ مـا شآءَ رَبُّـكَ عَطاءً غَيْـرَ مَجْـذُوذٍ،»
«اما كساني كه نيك بختند در بهشتند و تا آسمان‌ها و زمين هست در آن جاودانند
1- الميـــزان، ج 1، ص 194 تا 217، ذيـل آيـه 35 بقـــره.
بهشت دنيا و بهشت آخرت و مسئله جاودانه بودن (23)
مگر آن‌چه خداي تو بخواهـد كه اين بخششـي قطع‌نشدني است.» (108 / هود)
اين آيه مدت اقامـت اهل بهشـت را در بهشت معلـوم مي‌سازد و مي‌فرمايد كه مكـث بهشتيـان در بهشت دائمـي و ابـدي اسـت.
خلود در جنت به معناي بقاي اشياء است بر حالت خود، بدون اين‌كه در معرض فساد قرار گيرنـد، همچنان‌كه فرموده: «اُولآئِكَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدوُنَ،» (26/يونس) و نيـز فـرمـوده: «اُولآئِـكَ اَصْحـابُ النّارِ هُـمْ فيها خالِدوُنَ،» (27 / يونس)
و جملـه: «مادامَـتِ السَّمـواتُ وَ الأَرْضُ،» يـك نـوع تقييـدي اسـت كـه تـأكيد خلـود را مـي‌رسانـد و معنايـش ايـن اسـت كـه ايشـان در آن جـاويدند تا زماني كـه آسمـان‌هـا و زميـن وجـود دارد.
(24) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
ليكن در اين‌جا اشكالي پيش مي‌آيد و آن اينست كه آيات قرآني تصريح دارد بر اين‌كه آسمان و زمين تا ابد باقي نيستند و اين با خلود در آتش و بهشت كه آن نيز مورد نص و تصريح آيات قرآني است سازگاري ندارد.
از جملـه آيـات دسته اول كـه تصريـح مـي‌كنـد بر اين‌كـه آسمـان و زميـن از بيـن رفتنـي‌انـد،
آيه: «وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٌ مُسَمَيً،» (3/احقاف)
و آيه: «يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْدا عَلَيْنـا اِنّا كُنّا فاعِلينَ،» (104 / انبيـاء) و آيـات ديگـر از ايـن قبيـل.
و از جمله آيات دسته دوم كه تصريح مي‌كند بر اين‌كه بهشت و دوزخ جاودانه است آيات زير است: «جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها اَبَدا،» (11 / طـلاق) و آيــه
بهشت دنيا و بهشت آخرت و مسئله جاودانه بودن (25)
«اَعَـدَّ لَهُمْ سَعيـرا خالِدينَ فيها اَبَدا لا يَجِدُونَ وَليّاً وَ لا نَصيـــرا،» (64 و 65 / احزاب)

و بنابراين، از دو جهت در آيه مورد بحث اشكال مي‌شود:
يكي اين‌كه خلود دائمي در بهشت و دوزخ را محدود كرده به دوام آسمان‌ها و زمين با اين‌كه آسمان‌ها و زمين دائمي نيستند.
دوم اين‌كه خالد راكه ابتداي خلودش از روز قيامت شروع مي‌شود واز آن روز دوزخي‌ها به‌طور دائم در دوزخ و بهشتي‌ها به‌طور دائم در بهشت به سر مي‌برند به چيزي تحديد كرده كه ابتداي قيامت آخرين امد وجود آن است و آن آسمان و زمين است كه ابتداي قيامت آخرين امد وجود آن‌ها است.
پاسخي كه ماده اشكال را از بين ببرد اين است كه خداي تعالي در كلام خود آسمان‌ها و زميني براي قيامت معرفي مي‌كند كه غير آسمان‌ها و زمين
(26) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
دنيا است و مي‌فرمايد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ!» (48 / ابراهيم)
و از اهل بهشت حكايت مي‌كند كه مي‌گويند: « الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ،» (74 / زمر) و در مقام وعده به مؤمنين و توصيف ايشان مي‌فرمايد: «لَهُمْ عُقْبَي الدّارِ!» (22 / رعد)
پس معلوم مي‌شود براي آخرت نيز آسمان‌ها و زميني است، همچنان‌كه در آن بهشت و دوزخي و براي هر يك سكنه و اهلي است، كه خدا همه آن‌ها را به اين وصف توصيف كرده كه نزد اويند و فرموده: « ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ،» (96 / نحل) و به حكم اين آيه آسمان و زمين آخرت از بين نمي‌رود.
و اگر در آيه مورد بحث بقاي بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقاي آسمان و
بهشت دنيا و بهشت آخرت و مسئله جاودانه بودن (27)
زمين محدود كرده از اين جهت است كه معناي اين دو اسم از حيث آسمان و زمين بودن هيچ وقت از بين نمي‌رود، آن‌كه از بين مي‌رود يك نوع آسمان و زمين است و آن آسمان و زمين دنيائي است كه اين نظام مشهود را دارد و اما آسمان‌ها و زميني كه مثلاً بهشت در آن‌ها است و به نور پروردگار روشن مي‌شود به هيچ وجه از بين نمي‌رود و خلاصه جهان‌همواره آسمان‌ها و زميني‌دارد. چيزي كه هست در آخرت نظام دنيائيش را از دست مي‌دهد. (1)
بهشت آدم كجا بوده است؟
1- الميزان، ج: 11، ص: 7 .
(28) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

خداي تعالي در سوره اعراف فرموده:
«قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي‌الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلي حينٍ،»
«قالَ فيهـا تَحْيَـوْنَ وَ فيهـا تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُـونَ،»
«فرمود: از بهشت پائين برويد، كه بعضي بر بعضي ديگر دشمنيد و زمين تا مدتي معين (يعني تا هنگام مرگ) جايگاه شما است و نيز فرمود: در همان‌جا زندگي كنيد و در آن‌جا بميريد و از همان‌جا دوباره بيرون شويد!» (24 و 25 / اعراف)
و سيـاق آيـه‌اي كـه مي‌فـرمـايـد:
بهشت آدم كجا بوده است؟ (29)
«اِنّـي جـاعِـلٌ فِـي الأَرْضِ خَليفَـةً...،» (30 / بقـره)
اين معنا را دست مي‌دهد كه آدَم در اصل و در آغاز براي اين خلق شده بود، كه در زمين زندگي كند و نيز در زمين بميرد و اگر خداي تعالي آن‌ها را چندروزي در بهشت منزل داد، براي اين بود كه امتحان خود را بدهند و در نتيجه آن نافرماني عورتشان هويدا بگردد، تا بعد از آن به زمين هبوط كننـد.
منظور اصلي از خلقت آدم اين بوده كه در زمين سكونت كند، چيزي كه هست راه زميني‌شدن‌آدم همين‌بوده‌كه نخست در بهشت‌منزل‌گيرد و برتريش‌برملائكه و لياقتش براي خلافت اثبات شود و سپس ملائكه مأمور به سجده براي او شوند و آن‌گاه در بهشت از نزديكي به آن درخت نهيش كنند و او به تحريك شيطان از آن بخورد و در نتيجـه عورتش و نيـز از همسرش ظاهـر گردد و در آخـر به زميـن هبـوط كننـد.
(30) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و از اين ريخـت و سياق به‌خوبي برمي‌آيـد:
كـه آخريـن عامـل و علتـي كه باعـث زمينـي شـدن آن دو شـد، همـان مسئلـه ظاهر شدن عيب آن دو بـود و عيـب نامبـرده هـم به قرينه‌اي كـه فرمـوده:
«بـر آن شدنـد كـه از برگ‌هـاي بهشـت بـر خـود بپوشاننـد...،» (22 / اعراف)
همان‌عورت‌آن‌دوبوده و معلوم‌است‌كه‌اين‌دوعضو، مظهرهمه‌تمايلات‌حيواني است چون مستلزم غذا خوردن و نمو نيز هستند.
پس ابليس هم جز اين همي و هدفي نداشته ،كه به هر وسيله شده عيب آن دو را ظاهر سازد، گو اين‌كه خلقت بشري و زميني آدم و همسرش، تمام شده بود و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت كرد، ولي مدت زيادي در اين بين فاصله نشد و خلاصه آن‌قدر به آن دو مهلت ندادند، كه در همين زمين متوجه عيب خود شوند ونيز به سائر لوازم حيات
بهشت آدم كجا بوده است؟ (31)

دنيوي و احتياجات آن پي ببرند، بلكه بلافاصله آن دو را داخل بهشت كردند و وقتي داخل كردند كه هنوز روح ملكوتي و ادراكي كه از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، به زندگي دنيا آلوده نشده بود.
دليل مطلب بالا اين است كه فرمود:
«لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُرِيَ عَنْهُما ـ تا ظاهر شود از آن دو آن‌چه پوشانده شده بود از آنان...،» (20 / اعراف) و نفرمود: تا ظاهر شود از آن دو آن‌چه بر آن دو پوشيده بود.
پس معلوم مي‌شود، پوشيدگي عيبهاي آن دو موقتي بوده و يكدفعه صورت گرفته است، چون در زندگي زميني ممكن نيست براي مدتي طولاني اين عيب پوشيده بماند .
و جان كلام و آن‌چه از آيات نامبرده بر مي‌آيد اين است كه وقتي خلقت آدم و حوا در زمين تمام شد، بلافاصله و قبل از اين‌كه متوجه شوند، عيب‌هاشان پوشيده شده، داخل بهشت شده‌اند.
(32) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
پس ظهور عيب در زندگي زميني و به‌وسيله خوردن از آن درخت، يكي از قضاهاي حتمي خدا بوده، كه بايد مي‌شد و لذا فرمود: «زنهار كه ابليس شما را از بهشت بيرون نكند، كه بدبخت مي‌شويد...،» (117 / طه) و نيز فرمود: «آدم و همسرش را از آن وضعي كه داشتندبيرون كرد...،» (36 / بقره) و نيز خداي تعالي خطيئه آنان را بعد از آن‌كه توبه كردند بيامرزيد،
و در عين حال به بهشتشان بر نگردانيد، بلكه به سوي دنيا هبوطشان داد، تا در آن‌جا زندگي كنند.
و اگر محكوميت زندگي كردن در زمين، با خوردن از درخت وهويدا گشتن عيب، قضائي حتمي نبود و نيز برگشتن به بهشت محال نبود، بايد بعد از توبه
بهشت آدم كجا بوده است؟ (33)
و ناديده گرفتن خطيئه به بهشت برگردند، براي اين‌كه توبه آثار خطيئه را از بين مي‌برد.
پس معلوم مي‌شود علت بيرون شدن از بهشت و زميني شدن آدم آن خطيئه نبوده، بلكه علت اين بوده كه به‌وسيله آن خطيئه عيب آن دو ظاهر گشته است و اين به‌وسيله وسوسه شيطان لعين صورت گرفته است.(1)

اين نكته را هم بايد دانست: كه از ظاهر آيه:
1- الميـزان، ج 1، ص 195 .
(34) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي‌الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلي حينٍ...، قالَ فيها تَحْيَوْنَ وَ فيها تَمُوتُونَ وَ مِنْهاتُخْرَجُونَ...،»(24و25/اعراف)
برمي‌آيـد كه نحوه حيات آدم بعـد از هبوط، با نحـوه آن در قبل از هبـوط، فرق مي‌كند، حيات دنيـا حقيقتش آميخته با حقيقت زمين است، يعني داراي گرفتاري و مستلزم سختي و بدبختي است!
و لازمـه ايـن نيـز ايـن اسـت كـه انسـان در آن تـكـون يابـد و دوبـاره بـا مردن جـزو زميـن شود و آن‌گاه براي بار ديگـر از زمين مبعوث گردد.
حالـي‌كه حيـات بهشتـي حياتـي است آسمانـي و از زمينـي كه محـل تحول
بهشت آدم و بهشت برزخي مؤمنين (35)
و دگـرگـوني است منشـأ نگـرفته است .
از اين‌جا ممكن است به طـور جزم گفت كه بهشت آدم در آسمان بوده، هرچنـد كه بهشـت آخرت و جنت خلـد، (كه هر كس داخلـش شد ديگـر بيـرون نمي‌شـود،) نبـوده باشـد.
بهشـت آدم از بهشت‌هـاي دنيـا بـوده و در آسمـان قـرار داشتـه و نيـز جنت خلـد و بهشت آخـرت نبوده است.
اين بهشت از بهشت‌هاي برزخي بوده، كه در مقابل بهشت خلد است و اين تعبير كه در آيه فرمود: «مَتاعٌ اِلي حينٍ،» تا روز قيامت است، در نتيجه مكثي كه مردگان در بـرزخ و رسيـدن روز قيامـت دارنـد، مكـث زميني اسـت و در هميـن زمين زندگـي مي‌كنند، هم‌چنان كـه آيه:
(36) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«گفت: در زمين چه‌قدر از نظر عدد سال مكث كرديد؟ گفتند: يك روز و يا پاره‌اي از يك‌روز، بايد از شمارگران بپرسي، گفت: شما جز اندكي مكث نكرديد اگر دانا مي‌بوديد.» (112 / مؤمنون)
و نيـــــز آيـــــه:
«و روزي‌كه قيامت بپا مي‌شود، مجرمان سوگند مي‌خورند: كه غير از ساعتي مكث نكرده‌اند آن‌روز نيز مانند دنيا كارشان بي دليل حرف زدن است و كساني‌كه علم و ايمانشان داده بوديم، در پاسخ گفتند: شما در كتاب خدا تا روز قيامت مكث كرديد و اين همان قيامت است و لكن شما

نمي‌دانيد.» (56 / روم) نيز اين معنا را افاده مي‌كند، چون در هر دو آيه وقتي سئوال از زندگي برزخ مي‌كنند، مي‌پرسند: چه‌قدر در زمين مكث كرديد؟ پس معلوم مي‌شود زندگي برزخي در همين زمين است.
بهشت آدم و بهشت برزخي مؤمنين (37)
علاوه بر اين‌كه عده‌اي از روايات از اهل بيت عليه‌السلام دلالت دارد بر اين‌كه بهشت آدم در آسمان بوده و او با همسرش از آسمان نازل شدند، از اين هم كه بگذريم كساني‌كه انس ذهني به روايات دارند، از اين‌كه بهشت نامبرده در آسمان باشد و آدم از آن‌جا به زمين هبوط كرده باشد، با اين‌كه در زمين خلق شده و در آن زندگي كرده باشند، هيچ تعجب نمي‌كند، هم‌چنان‌كه در روايات در عين اين‌كه آمده: كه بهشت در آسمان است، در عين حال آمده: كه سؤال قبر در قبر است و همين قبر يا روضــه‌ايست از ريــاض بهشت و يا حفره‌ايســت از حفره‌هـاي دوزخ و از اين قبيل تعبيرات. (1)
1- الميزان، ج 1، ص 211 .
(38) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ لِمَـنْ خافَ مَقامَ رَبِّـهِ جَنَّتــانِ!»
«و آن كسـي كـه از مقــام پــروردگــارش خــوف دارد دو بـهشــت دارد!» (46 / رحمن)
اين‌كه خوف از مقام پروردگار چيست؟ بايد بگوييم: خوف هم مانند عبادت مراحلي دارد، بعضي‌ها از عقاب خدا مي‌ترسند و از ترس عذاب او كفر نمي‌ورزند و گناه نمي‌كنند، قهرا لازمه چنين خوفي اين است كه عبادت صاحبش عبادت كسي باشد كه از عذاب خدا مي‌ترسد، عبادت مي‌كند تا گرفتار عذاب او نگردد، در نتيجه عبادتش محضا

براي خدا نيست و اين قسم عبادت عبادت بردگان است كه موالي خود را از ترس سياست و شكنجه اطاعت مي‌كنند، همچنان كه بعضي ديگر او را به طمع ثواب و پـاداشش بنـدگـي مي‌كننـد، عبـادت مي‌كننـد تـا بـه رسيـدن بـه آن‌چه دلخواهشان است رستگار گردند، اينان هم عبادت خدا را محضا للّه انجام نمي‌دهند، عبادتشان يك قسم تجارت است.
و خوف در جمله «وَ لِمَنْ خـافَ مَقامَ رَبِّهِ،» ظهور در هيچ يك از اين دو قسم خوف، يعني خوف از عذاب و خوف از فوت لذتهاي نفساني در بهشت ندارد، چون اين دو نوع خوف غير از خوف از قيام و آگاهي خدا نسبت به اعمال بندگان است ونيز غير از خوف از مقامي است كه خداي تعالي نسبت به بنده‌اش دارد، چون خوف از آگهي خدا ونيز خوف مقام پروردگار تأثر خاصي است كه بنده بدان جهت كه بنده است، در برابر

ساحــت عظمت و كبريائي مولايــش حقير و ذليــل است دست مي‌دهــد و باعث مي‌شــود آثــاري از مذلــت و خــواري و اندكاك در قبال عزت و جبروت مطلقه خــداي تعالي از او ظـهـور كنـد.
و عبادت خداي تعالي از ترس او - البته ترس به اين معنا - عبارت است از خضوع در برابر او بدين جهت كه او اللّه است، ذوالجلال و الاكرام است، نه بدين جهت كه جهنم دارد و نه بدين جهت كه بهشت دارد، وقتي عبادت به اين انگيزه انجام شود خالصا لوجه اللّه صورت مي‌گيرد.
و اين معناي از خوف، همان خوفي است كه خداي تعالي ملائكه مكرمين خود را بدان ستوده، وگرنه اگر خوف منحصر در خوف از عذاب و ترك ثواب مي‌بود، با در نظر داشتن اين‌كه ملائكه معصوم و ايمن از عذاب مخالفت و تبعات معصيتند نبايد آنان را به

داشتـن خوف بستايد، ولي مي‌بينيم ستوده و فرموده: «يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ!»(50 / نحل)
پس از آن‌چه گذشت روشن گرديد آن كساني از جن وانس كه جمله «وَ لِمَـــنْ خافَ» اشاره به ايشان است، عبارتند از اهل اخلاص، آن‌هايي كه خاضع در برابر جلال خداي‌تعالي هستند و او را بدين جهت عبادت مي‌كنند كه او اَللّه (عَزَّ اسْمُهُ) است، نه بدين‌جهت كه جهنم دارد و نه به طمع بهشت و ثوابي كه مي‌دهد و بعيد نيست اين طايفه همان كسانــي باشند كه در سوره بعدي بعد از آن‌كه مردم را سه دسته مي‌كند، درباره دسته سوم مـي‌فـرمـايـد: «وَالسّابِقُـونَ السّابِقُونَ، اُولئِكَ المُقَرَّبُونَ!» (9 و 10 / واقعه)
دركافي به سند خود از داوود رقي از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه در تفسير آيه «وَ لِمَنْ خـافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ،» فرمود: كسي كه بداند خدا او را مي‌بيند و آن‌چه مي‌گويد مي‌شنود و آن‌چه مي‌كند چه خير و چه شر اطلاع دارد، همين علم او را از اعمال زشت باز

مي‌دارد و همين است آن كسي كه از مقام پروردگارش خائف است و نفس خود را از پيروي هوي نهي مي‌كند: «وَ اَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَي النَّفْسَ عَنِ‌الْهَوي، فَاِنَّ الْجَنَّـةَ هِيَ‌الْمَأوي!» (40 و 41 / نازعات)

و اما اين‌كه فرموده: اين خائفان دو بهشت دارند، مفسرين در معنايش حرفها زده‌اند، كه از ميان آن‌ها قول آن‌هائي كه گفته‌اند: يك بهشت را به خاطر استحقاقي كه دارد به او مي‌دهند و يك بهشت ديگر را فقط به عنوان تفضل ارزانيش مي‌دارند، بهتر است، چون آيه شريفه «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ،»
دو بهشت مخصوص پرستندگان خالص خدا (43)
(35 / ق) هم اشعاري بدان دارد.
«ذَواتا اَفْنانٍ،» (48/رحمن)يعني آن‌دو بهشت داراي‌انواعي از ميوه‌ها و ساير لذاتند.
«فيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ،» (50 / رحمن) يعني در آن دو بهشت دو چشمه جاري است. در اين جمله كلمه عينان بدون الف و لام و بدون توضيح آمده، تا دلالت كند بر عظمت امر آن دو چشمه كه در آن دو بهشت است.
«فيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ،» (52 / رحمن) يعني در آن دو بهشت از هر ميوه‌اي‌دو زوج هست و منظوراز دو زوج دو صنف‌است.
«مُتَّكِئينَ عَلي فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اِسْتَبْرَقٍ...،»
«در حالي‌كه بر فرشهايي تكيه كرده‌اندكه آسترش از ابريشم‌است...،» (54/رحمن)
(44) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ جَنَي الْجَنَّتَيْنِ دانٍ،»
«ميوه‌هاي چيدني درختان بهشتي نزديك و در دسترس است،» (54 / رحمن)
«فيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ...،»
«در آن‌ها همسراني هست كه چشم به غير از شوهران نيفكنده نه انسي قبلاً با آنان تماس گرفته و نه جني.» (56 / رحمن)
كلمه «طَرْف» به معناي كاسه چشم است و مراد از كوتاهي طرف اين است كه: همسران بهشتي به شوهران خود اكتفاء مي‌كنند و چشم داشتي به ديگران ندارند.
«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ،» (74 / رحمن) يعني حوريان بهشتي دست نخورده‌اند و قبل از همسران هيچ جن و انسي با آن‌ها تماس نداشته است .
دو بهشت مخصوص پرستندگان خالص خدا (45)
«كَاَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَ الْمَرْجانُ،» (58 / رحمن) همسران نامبرده در صفاي

رنـگ و بهـاء و تلاءلؤ چون ياقوت و مرجاننـد، لبهـا چـــون يـاقـوت و چهـره چــون مـرجـان.
«هَـــلْ جَـــزاءُ الاِْحْســـانِ اِلاَّ الاِْحْســـانُ!» (60 / رحمن) اين استفهام مي‌خواهد احساني را كه خدا با دادن دو بهشت به اولياي خود كرده بود نعمت‌هاي گوناگوني كه در آن بهشت‌ها قرار داده بود تعليل كند و بفرمايد علت اين احسانها آن بودكه ايشان نيز اهل احسان بودند، يعني باترس از مقام پروردگارشان هر چه مي‌كردند احسان بود.
البته از اين آيـه شـريفـه تنهـا ايـن مقـدار استفـاده مـي‌شـود كـه احسـان بنـده بـدون تــلافـي و جبـران نيســت، خـداونـد پـاداش آن را بـه احساني نظير آن مـي‌دهد.
و اما نكته ديگري كه از آيات ديگر استفاده مي‌شود كه احسان خدا بيش از احسان

بنده است و اضافه بر جزاي اعمال او است، در اين آيات متعرضش نشده، مگر اين‌كه بگوييم: احسان از ناحيه خداي تعالي وقتي تمام مي‌شود كه بيشتر از احساني باشد كه محسنين و نيكوكاران در راه‌او مي‌كنند، پس جمله«اِلاَّالاِْحْسانُ»دلالت بر اين زيادتي هم دارد. (1)

«وَ مِـنْ دوُنِـهِما جَنَّتــانِ،»
«قبـــل از آن دو بهشـــت، دو بـهشت ديگـــر دارنـــــد.» (62 / رحـــمن)
1- الميـزان، ج 19، ص 181 .
دو بهشت ديگر مخصوص اصحاب يمين (47)
منظور دو جنتي است كه در آيات گذشته توصيف شد و معناي جمله من «دوُنِهِما» اين است كه: دو بهشت ديگر نيز هست كه هر چند محتوي و نعمتهايي كه در آن‌ها است شبيه دو بهشت اول است، ولي از نظر درجه فضل و شرف پايين‌تر از آن دو است، در سابق هم گفتيم كه: آن دو بهشت مخصوص اهل اخلاص است، كه ترسشان از عذاب خدا و از فوت ثوابهاي او نيست، بلكه از مقام او است، پس اين دو بهشت مخصوص مؤمنيني است كه درجه ايمانشان پايين‌تر از درجه ايمان اهل اخلاص است، مـؤمنينـي كـه خـداي سبحـان را به اين جهـت عبـادت مي‌كننـد كـه از آتش او مي‌ترسند و يا به ثواب و بهشــت او طمــع دارند و اين دسته از مؤمنين همان اصحاب يمين در سـوره واقعه‌اند.
آيـات سـوره واقعـه، اهـل بهشـت را دو صنـف مـي‌كنـد، يكـي مقـربيـن كـه اهـل
(48) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اخــلاصنــد و يكــي هــم اصحــاب يميــن.
«مُدْها مَّتانِ،» (64 / رحمن) در اين جمله در وصف دو بهشـت مذكور مي‌فرمايد: آن قدر سبز است كـه سبـزيش و غـرور و ابتهـاج درختـانـش بـه نهايت رسيده و برگ‌ها متمايل به سياهي شــده اسـت .
«فيهِما عَيْنانِ نَضّاخَتانِ،» (66 / رحمن) يعني در آن دو بهشت دو چشمه هست كه چون فواره با شدت مي‌جوشند.
«فيهِمـا فاكِهَـةٌ وَ نَخْـلٌ وَ رُمّانٌ،» (68 / رحمن) مراد از «فاكِهَة» و «رُمّان» (ميوه و انار) درخـت آن دو است، چون بين «فاكِهَه» و «رُمّان» «نَخْل» را آورده، كـه بـه معنـاي درخت خرماست نه خود خرمـا.
«فيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ،» (70 / رحمن) معناي «خَيْراتٌ حِسان» اين است كه: همسران
دو بهشت ديگر مخصوص اصحاب يمين (49)
بهشتي هم اخلاق خوبي دارند و هم صورت‌هاي زيبا و به عبارتي ديگر سيـرت و صورتشان هــر دو خوب است.
«حـُورٌ مَقْصُـوراتٌ فِـــي الْخِيــامِ،» (72 / رحمن) اين‌كه فرموده: «حوريان

مَقْصُور» در خيمه‌هايند، معنايش اين است كه: از دستبرد اجانب محفوظند، زناني مبتذل نيستند، كه غيرشوهران نيز ايشان را تماشا كنند.
«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاجانٌّ،» (74 / رحمن) زناني كه قبلاً نه انساني با آن‌ها تماس گرفته و نه جني!
«مُتَّكِئينَ عَلي رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسانٍ،»
«در حالي كه بر بالش‌هاي سبز رنگ ابريشمين تكيه كرده‌اند كه بهترين بافت را دارد و بسيار زيبا است.» (76 / رحمن)
(50) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الاِْكْرامِ»
«چه پر بركت است نام رحمان خدا كه پروردگار تو و داراي صفات جلال و جمال است!» (78 / رحمن)
اين آيه ثنايي است جميل براي خداي تعالي، كه چگونه دو نشأه دنيا و آخرت مالامال از نعمت‌ها و آلاء و بركات نازله از ناحيه او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فرا گرفته، با همين بيان روشن مي‌شود كه مراد از اسم متبارك خداي تعالي همان رحمان است، كه‌سوره با آن آغازشده و كلمه‌تبارك كثرت خيرات و بركات صادره را معنا مي‌دهد.
پس اين‌كه فرمود: «تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ،» معنايش اين مي‌شود كه: متبارك است اللّه
دو بهشت ديگر مخصوص اصحاب يمين (51)
كه به رحمان ناميده شد، بدان جهت متبارك است كه اين همه آلاء و نعمت‌ها ارزاني داشته و افاضه فرموده است.
و «ذِي الْجَلالِ وَ الاِْكْرامِ!» اشاره به اين است كه: خداي سبحان خود را به اسمايي حسني نام گذاري كرده و به مدلول آن اسماي حسني متصف هم هست و معاني وصفي و نعوت جلال و جمال را واقعا دارا و واجد است و معلوم است كه صفات فاعل در افعالش ظهور و اثري دارد، و از اين دريچه خود را نشان مي‌دهد.
پس اگر كلمه رَبّ را كه در آيه «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ،» به سعه رحمت ستايش شده بود در اين‌جا به صفت «ذِي الْجَلالِ وَ الاِْكْرامِ،» ستوده، براي اين بود كه بفهماند اسماي حسناي خدا و صفات عليايش در نزول بركات و خيرات از ناحيه او دخالت دارند و اشاره كند به اين‌كه نعمت‌ها و آلاي او همه به مهر اسماي
(52) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
حسني و صفات علياي او مارك خورده است.(1)

«اُولئِـــكَ الْمُقَـــــرَّبُـــــونَ،»
«ســـابقيـــن همـــان مقـربيـــن درگـــاه خـــداينـــد.» (11 / واقعه)
«فـــي جَنّـــاتِ النَّعيـــــــمِ،»
«در بـــاغ‌هـــاي پـــر نعمـــت بهشـــت جـــاي دارنـــد.» (12 / واقعه)
1- الميـزان، ج 19، ص 187 .
بهشت‌هاي اختصاصي هريك‌از مقربان (سابقون) (53)
مقربون بلند مرتبه‌ترين طبقات اهل سعادتند، همچنان كه آيه شريفه «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ ، اُولئِكَ المُقَرَّبُونَ» (9 و 10 / واقعه) نيـز بـه اين معنـا اشـاره دارد و معلـوم اسـت كـه چنين مرتبه‌اي براي كسـي حـاصـل نمـي‌شـود مگـر از راه عبـوديت و رسيـدن به حـد كمال آن، همچنان كه فـرمود: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْدا لِلّهِ وَلاَالْمَلاآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ،» (172 / نساء) و عبوديت تكميل نمي‌شود مگر وقتي كه عبد تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولايش كند، هيچ چيزي نخواهد و هيچ عملي نكنـد مگـر بـر وفـق اراده مـولايـش و ايـن همـان داخل شـدن در تحـت ولايـت خـدا اسـت، پـس چنيـن كسـاني اوليـاءاللّه نيـز هستند و اوليـاءاللّه تنهـا همين طـايفـه‌اند.
«فـي جَنّـاتِ النَّعيـم،»
يعني هر يك نفر از اين مقربين در يك جنت نعيم خواهد رود، در نتيجه همه آنان
(54) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
در جنات النعيم هستند، در آخر سوره صريحا مي‌فرمايد: مقربين هر يك در يك جنتند: «فَاَمّـا اِنْ كـانَ مِـنَ الْمُقَـرَّبيـنَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحـانٌ وَ جَنَّـتُ نَعيمٍ!» (88 و 89 / واقعه)
«نَعيمٍ» عبارت است از ولايت و جنت نعيم عبارت است از جنت ولايت و اين نكتـه بـا مطلـب چنـد سطـر قبـل ما هـم تناسـب دارد كـه گفتيـم: و ايـن همـان داخـل‌شـدن بـه ولايـت خـداست. (1)
«ثُلَّةٌ مِنَ الاْوَّليـنَ وَ قَليلٌ مِنَ الاْخِرينَ،»
مقربيـن از امت‌هاي گذشتـه جمعيت بسيـاري بودند و از اين امت جمعيت كمتـري.» (13 و 14 / واقعه)
1- الميـــزان، ج 19، ص 206 .
بهشت‌هاي اختصاصي هريك‌از مقربان (سابقون) (55)

«وَ ما تُجْـزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُـونَ، اِلاّ عِبـادَ اللّـهِ الْمُخْلَصينَ، اُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،»
«مگر بندگان مخلص خدا،كه ايشـان رزقي معلوم دارنـد.» (39 و 40 / صافات)
«فَواكِـهُ وَ هُـمْ مُكْـرَمُـونَ، فـي جَنّـاتِ النَّعيـمِ، عَلـي سُـرُرٍ مُتَقـابِليـنَ»
«ميوه‌هايي و ايشان گرامي هستند، در بهشت‌هاي پر نعمت بر تختهايي رو به روي هـم،» (41 و 42 و 43 / صافـات)
«يُطـافُ عَلَيْـهِـمْ بِـكَـأْسٍ مِـنْ مَـعيـنٍ، بَيْضـاءَ لَذَّةٍ لِـلشّـارِبيـنَ،»
«قدحها از آب بهشتي از هر سو برايشان حاضر مي‌شود، آبي زلال و لذت بخش
(56) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
براي نوشندگان،»(44و45/ صافات)
«لا فيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ‌عَنْها يُنْزَفُونَ،»
«نـه در آن ضرر و فسادي است و نه از آن مسـت مي‌شونـد.» (46 / صافات)
«وَ عِنْـدَهُـمْ قاصِـراتُ الـطَّـرْفِ عيـنٌ، كَـاَنَّـهُـنَّ بَيْـضٌ مَـكْنُـونٌ،»
«و پيش ايشان حوريان درشت چشم پر كرشمه و نازند، گويي از سفيدي، سفيده تخـم مـرغنـد قبـل از آن‌كه دسـت خـورده شـود.» (47 و 48 / صافات)
قرآن كريم اين عده را بندگان مُخلَص خدا ناميده و عبوديت خداي را براي آنان اثبـات كرده و معلـوم است كه: عبـد، نـه مـالك اراده خـودش است و نـه مـالك كـاري از كـارهـاي خـودش، پس اين طـايفـه اراده نمـي‌كننـد، مگـر آن‌چه را كـه خـدا اراده كرده
زندگي اختصاصي مُخلَصين در جنات نعيم (57)
بـاشـد و هيـچ عملـي نمي‌كنند مگر براي خدا.
آن‌گاه اين معنا را براي آنان اثبات كرده كه مُخلَص هستند و معنايش اين است كه: خدا آنان را خالص براي خود كرده، غير از خدا كسي در آنان سهيم نيست و ايشان جز بـه خـداي تعالي به هيـچ چيـز ديگري علقـه و بستگي نـدارنـد، نـه بـه زينـت زندگي دنيـا و نه نعيـم آخـرت و در دل ايشـان غيـر از خـدا چيـز ديگـري وجـود نـدارد.
و معلـوم است كسي كه اين صفت را دارد، التذاذش به چيز ديگـري است غير از آن چيزهايي كه سايرين از آن لذت مي‌برند و ارتزاقش نيز به غير آن چيـزهايي است كه سايرين بدان ارتزاق مي‌كنند، هر چند كه در

ضروريات زندگـي از خوردني‌ها، نوشيدنيها و پوشيدنيها با سايرين شركت دارد.
با اين بيان اين نظريه تأييد مي‌شود كه: جمله «أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،» اشاره دارد
(58) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
به اين‌كه در بهشت رزق ايشان كه بندگان مُخلَص خدايند غير از رزق ديگران است و هيچ شباهتي بر رزق ديگران ندارد، اگر چه نام رزق ايشان و رزق ديگـران يكــي است، وليكن رزق ايشان هـيچ خلطــي بـا رزق ديگران ندارد.
پــس معنـاي جملـه «أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،» ايـن است كـه: ايشــان رزقـــي خـــاص و معين و مــمتــاز از رزق ديگـــران دارنــد. (1)

1- الميـــــــزان، ج 17، ص 205 .
مثالي از بهشت موعود متقين (59)
«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فيها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ اسِنٍ وَ اَنْهارٌ مِــنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْـهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ وَ اَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفَّـي وَ لَهُمْ فيها مِنْ كُلِ‌الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ،»
«مَثَل و صفت آن بهشتي كه به مردم با تقوي وعده‌اش را داده‌اند اين است كه در آن نهرهــايي از آب تازه و نمانــده و نهرهايــي از شير هست، شيري كه طعمش تغيير نمي‌كند. و نهرهايي از عسل خالص است و ايشــان در بهشت از هر گونه ثمــره بــرخـوردارنــد و مغفرتــي از پروردگــارشـان دارنـد... .» (15 / محمد)
«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ،» يعني صفت بهشتي كه خدا به متقين وعده داده كه در آن داخلشان كنـد داراي خصوصيات بالا است.(1)
(60) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهرُ اُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَــي الَّـذينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَي الْكفِرينَ النّارُ،»
«مَثَل بهشتي كه بـه پرهيـزگـاران وعـده دادهانـد، اين است كـه در آن جـويهـا روانست، ميـوه و سـايه آنها دائمـي است، اين سرانجام كساني است كه پرهيزگاري كردهاند و سرانجام كافران جهنم است.» (35 / رعد)
1- الميـزان، ج 18، ص 351 .
وصف ديگري از بهشت موعود متقين (61)
در آيه شريفه وعده جميلي را كه به مردم پرهيزگار اختصاص داده بيان مي‌كند و نتيجه سعي كفار و مؤمنين در مسير به‌سوي پروردگار و بازگشتشان به‌سوي او را در دو عبارت زير خلاصه مي‌كند:
«تِلْكَ عُقْبَـي الَّذيـنَ اتَّـقَــوْا وَ عُقْبَـــي الْكفِـريـنَ الـنّارُ!» (35 / رعد)
و اگر در قبال كفار متقين را قرار داد، با اين‌كه مي‌بايست مؤمنين را قرار داده باشد، بدين منظور است كه اشاره كند بر اين‌كه كساني به اين عاقبت حسني نائل مي‌آيند كه علاوه بر ايمان، عمل صالح هم داشته باشند، چون اگر ايمان به خدا داشته باشند و عمل صالــح‌نكننــد مؤمـن به خــدا و كـافـر بـه آيـات او خواهنــد بـــود. (1)
1- الميـزان، ج 11، ص 500 .
(62) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ امَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّني مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَنَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ،»
«و نيز خداي تعالي براي كساني كه ايمان آوردند مثلي مي‌زند و آن داستان همسر فرعون است كه گفت: پروردگارا نزد خودت برايم خانه‌اي در بهشت بنا كن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و از مردم ستمكار رهائي‌ام بخش!» (11 / تحريم)
خداي سبحان در جمله «اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِي الْجَنَّةِ،»
همسر فرعون و خانه آرزوي او در بهشت و نزد خدا (63)
تمامي آرزوهائي را كه يك بنده شايسته در مسير عبوديتش دارد خلاصه نموده است.
خداي تعالي در خلال تمثيل حال اين بانو و اشاره به منزلت خاصه‌اي كه در عبوديت داشت، دعايي را نقل مي‌كند كه او به زبان رانده، همين خود دلالت مي‌كند بر اين‌كه دعاي او عنوان جامعي براي عبوديت او است و در طول زندگي هم همان آرزو را دنبال مي‌كرده و درخواستش اين بوده كه خداي تعالي برايش در بهشت خانه‌اي بنا كند و از فرعون و عمل او و از همه ستمكاران نجاتش دهد و جز اين آرزويي نداشته كه با خدا نزديك باشد و در دار كرامت او منزل گزيند.
«اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِي الْجَنَّةِ،» در اين دعا خانه‌اي در خواست كرده كه هم نزد خدا و هم در بهشت و اين بدان جهت است كه بهشت دار قرب خدا و جوار رب‌العالمين است، همچنان‌كه خود خداي تعالي فرموده: «اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ!»
(64) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
علاوه بر اين، حضور در نزد خداي تعالي و نزديكي او كرامتي است معنوي و استقرار در بهشت كرامتي‌است صوري، پس جادارد‌كه‌بنده خدا هر دو را از خدا بخواهد.
«وَ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ!» منظورش از قوم ظالمين همان قوم فرعون است و اين دعا در حقيقت بيزاري ديگري است از فرعونيان و از خداي تعالي درخواست مي‌كند، او را از جامعه‌اي ستمكار نجات دهد، همچنان كه جمله قبلي درخواست نجات از مجتمع خاص خانوادگي بود. (1)

1- الميـزان، ج 19، ص 577 .
(65)

قسمت دوم:دانستني‌هائي درباره بهشت

«...وَ لَكُمْ فيها ما تَشْتَهي اَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فيها ما تَدَّعُونَ،»
«...و شما در بهشت هر چه دلتان بخواهد و بلكه هر چه طلب كنيد در اختيار خواهيد داشت.» (31 / فصلت)
«نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحيمٍ،»
«اين‌ها همه مراسمي است كه قبلاً براي پذيرايي شما از ناحيه خداي آمرزنده رحيم فراهم شده است.» (32 / فصلت)
(66)
آيه شريفه به آرزومندان بهشت بشارت مي‌دهد به اين‌كه در آخرت هر خير و لذتي را كه تصور بشود و براي شهوتشان ممكن باشد كه اشتهاي آن كند، دارا هستند، چه از خوردنيها و چه نوشيدنيها و چه لذتهاي جنسي و چه غير آن، بلكه از اين هم وسيع‌تر و بالاتر دارند و آن اين است كه هر چه را بخواهند بيش از آن را دارند، همچنان كه فرمود: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ!» (35 / ق) (1)

1- الميـزان، ج 17، ص 593 .
برآورده‌شدن همه خواست‌ها در بهشت (67)
«وَ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ في رَوْضـاتِ الْجَنّاتِ لَهُـمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ،»
«...و كساني كه ايمان آورده و اعمال صالح كردند در باغهاي بهشت قرار گرفته، نـــزد پـروردگـار خـود هـر چـه بخـواهنـد دارنـد و فضــل بزرگ همیـن است.» (22 / شوري)
«لَهُـمْ فيها ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ،» يعني نظام دنيايي كه هر چيزي به وسيله سببش پديد مي‌آيد، در آن‌جا جاري نيست و در آن‌جا اين نظام برچيده شده و تنها سببي كه در آن‌جا كارگر است اراده و خواست آدمي است.
هــر چــه را بخواهــد در همــان آن خدا برايــش خلــق مي‌كنــد و اين خــود فضــل بـزرگــي اســـت از خــداي سبحــان.
(68) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«ذلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللّهُ عِبادَهُ الَّذينَ امَنُـــوا وَ عَمِلُـــوا الصّالِــحاتِ،» (32 / شوري) ايــن جمله بشارتــي اســت به مؤمنيـن صالــح، بندگــان صالحــي كه با عبارت «يُبَشِّــرُ اللّهُ عِبــادَهُ،» آن‌هــا را بــه عنــوان بندگـان خــود تكــريـم و احتــرام فــرمــوده اسـت. (1)

«لَهُمْ ما يَشاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنينَ!»
«كــه نــزد پروردگارشان هر چه بخواهند دارند و اين است جـزاي نيكوكاران!»
1- الميـزان، ج 18، ص 59 .
سرمايه در بهشت تنها خواستن است! (69)
(34 / زمر)
اين آيات پاداشي را كه متقين نزد پروردگارشان دارند، بيان مي‌كند و آن عبارت است از اين‌كه ايشان هر چه كه خواستشان بدان تعلق گيرد در اختيار دارند، پس سرمايه در بهشت تنها خواستن است كه سبب تامي است براي به دست آمدن آن‌چه مورد خواست واقع شود، حال هر چه مي‌خواهد باشد، به خلاف دنيا كه به دست آوردن چيـزي از مقاصد دنيا، علاوه بر خواستن، احتياج به عـوامل و اسباب بسيار دارد كه يكي از آن‌ها سعي و عمل با استمداد از تعاون اجتماعي است.
اين‌آيه شريفه با توجه به‌آيه‌قبلي اولاً دلالت دارد بر اين‌كه متقين در دار قرب و جوار رب‌العالمين‌هستند و ثانيا هرچه‌بخواهند دراختيار دارند، پس اين دو پاداش‌متقين است
(70) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كه‌عبارتنداز: نيكوكاران. (1)
پس علت تـامــه ايـن اجـرشان همـان احسانشان است: «ذلِـكَ جَــزاءُ الْمُحْسِنيــنَ!»

«...وَ اللّهُ يَدْعُوا اِلَي الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ اياتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّـرُونَ!»
«...و خـدا به سوي جنت و مغفرتـي به اذن خود مي‌خوانـد و آيات خـود را
1- الميـزان، ج 17، ص 395 .
دعوت كنندگان به بهشت (71)
بـراي مـردم بيـان مي‌كنـد تـا شايـد متـذكـر شـونـد!» (221 / بقـره)
مؤمنين با سلوك راه ايمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوي جنت و مغفرت مي‌خوانند و به اذن خدا هم مي‌خوانند، چون خدا اجاره شان داده كه مردم را به سوي ايمان دعوت كنند و به رستگاري و صلاح كه سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمايانند. (1)
در آيه فوق به جاي اين‌كه بفرمايد: «مؤمنان دعوت به بهشت مي‌كنند،» فرموده: «خدا دعوت به بهشت مي‌كند،» در اين اشاره‌اي است به اينكه مؤمنان در دعوت به
1- الميـــــزان، ج 2، ص 302 .
(72) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بهشـت بلكه در تمام شئون وجودي‌شـان استقلالي براي خـود قائـل نيستنـد و تمـام كارهايشـان به‌دسـت خداسـت و در آيه 68 سـوره آل عمـران مي‌فرمايـد: «وَ اللّـهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنيـنَ!»

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولآئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقيرا،»
«و هر كس از زن و مرد كارهاي شايسته كند، به شرطي كه ايمان داشته باشد، به بهشت داخل مي‌شود و حتي به قدر پوسته هسته خرما ستم نمي‌بيند.» (124 / بقره)
واردشوندگان به بهشت (73)
اين آيه شريفه پاداش كساني را خاطرنشان مي‌سازد كه اعمال صالح مي‌كنند و آن پاداش عبارت است از بهشت، چيزي كه هست خداي تعالي در اين آيه از يك جهت رسيدن به بهشت را توسعه و تعميم داده و از سوي ديگر فعليت آن را مقيد كرده به قيدي كه آن فعليت را تضييق مي‌كند.
از يك سو شرط كرده كه صاحب عمل صالح اگر بخواهد به پاداش خود يعني بهشت برسد، بايد كه داراي ايمان باشد، چون هر چند پاداش در برابر عمل است وليكن آن‌كه كافر است كفرش براي او عملي باقي نمي‌گذارد و هر عمل صالحي بكند آن را حبط و بي اجر مي‌نمايد.
و از سوي ديگر نفرمود: «وَ مَنْ يَعْمَلُ الصّالِحاتِ،» تا در نتيجه پاداش اخروي و
(74) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بهشت را منحصركرده باشد به كساني كه همه اعمال صالحه را انجام دهند، بلكه فرمود:«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ ـ هركس مقداري اعمال صالح انجام دهد،» و اين خود توسعه‌اي است در وعده به بهشت.
بله، از آن‌جا كه مقام، مقام بيان جزاء است، رعايت اين دقت لازم بود، فضل الهي نيز همين را اقتضاء مي‌كرد كه جزاي خير آخرت را منحصر در افرادي انگشت شمار نكند بلكه آن را عموميت دهد تا شامل حال هر كسي كه ايمان آورد و مقداري اعمال صالحه انجام دهد بگردد و آن‌گاه از راه توبه بنده و يا شفاعت شفيعان، بقيه اعمال صالح را كه او انجام نداده و گناهاني را كه مرتكب شده، تدارك و جبران نمايد.
و از سوي سوم با آوردن جمله: «مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثي» حكم را عموميت داده تا شامل مردان وزنان هر دو بشود واختصاص به مردان نداشته باشد.
واردشوندگان به بهشت (75)
آري از نظر اسلام هيچ فرقي بين مرد و زن نيست.(1)

«اُولئِكَ في جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ،»
«چنيــن كسانننــد كــه در باغهــاي بهشــت مــورد احتــرامنـد!» (35 / معارج)
خداي تعالي در قسمتي از آيات سوره معارج صفات و افعالي از انسانها را شمرده كه منجر به بهشتي شدن آن‌ها و مكرم بودنشان در جنات، مي‌شود و اينك جزئياتي از
1- الميـزان، ج 5، ص 140 .
(76) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آن اعمـــال و صفـات را شـرح مي‌دهد:
اول از همه از ميان همه امتيازات مؤمنيني كه در آيات ذكر مي‌شود نماز را اختصاص به ذكر مي‌دهد، چون مي‌خواهد شرافت نماز را رسانيده و بفهماند نماز بهترين اعمال است. علاوه بر اين، نماز اثر روشني در دفع رذيله «هلع» يا حرص مذموم دارد، چون در آيه «اِنَّ الصَّلـوةَ تَنْهي عَـنِ الْفَـحْشـاءِ وَ الْمُنْكَـرِ» نمـاز را بازدارنـده از هر فحشـاء و منكـر دانسته است.
«اَلَّذينَ هُمْ عَلي صَلاتِهِمْ دائِمُونَ،» (23 / معارج) اين‌كه كلمه «صَلاة» را به ضمير «هُـم» اضافـه كرده دلالـت دارد بـر اين‌كـه ايـن مؤمنيـن بـر خوانـدن نمازشـان مداومت داشته‌انـد، نه اين‌كه دائمـا در نماز بـوده‌انـد و ستـودن آنان به مداومت در نمـاز اشاره است به اين‌كـه اثر هر عملي با مداومت در آن كامل مي‌شود.
شرايط ورود به بهشت (77)
«وَالَّذينَ في اَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، لِلسّائِلِ وَالْمَحْرُومِ،» (24 و 25 / معارج)
سپس آن مؤمنيـن را به رعايـت و پرداخت حقـي معلـوم از امـوال خـود بـه سـائـل و محـروم مي‌ستايـد.
«وَ الَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدّينِ،» (26 / معارج) آن‌چه از سياق شمردن اعمال صالحه بر مي‌آيد اين است كه مراد از تصديق يوم الدين اين است كه مصلين علاوه بر تصديق قلبي روز جزا عملاً هم آن را تصديق مي‌كنند، به اين معنا كه سيره زندگيشان سيره كسي است كه معتقد است هر عملي كه انجام دهد به زودي در مورد آن بـازخواست و بر طبق آن جزا داده مي‌شود، حال چه اين‌كه عملي خير باشد و چه شر، اگر خيـر بـاشـد جـزاي خيـرش مـي‌دهنـد و اگـر شـر بـاشـد جـزاي شرش مي‌دهند. و تعبير به «يُصَـدِّقُــونَ» دلالت دارد بر اين‌كه تصديقشان استمرار هم دارد، پس دائما

(78) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مـراقبنـد در هر عملي كه مي‌خواهند انجام دهند خدا را فراموش نكنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند و اگر نخواسته تـركش كنند.
«وَ الَّذيـنَ هُـمْ مِـنْ عَـذابِ رَبِّهِـمْ مُشْفِقـُونَ،» (27 / معارج) و كساني كه از عذاب پروردگارشان ترسانند، كه آن‌چه درباره تصديق به «يَوْمِ الدّين» گفتيم، در اين‌جا نيز مي‌آيد، پس هم ترس دروني دارند و هم عملشان عملي است كه از اين ترس خبر مي‌دهد.
و لازمــه اشفاقشان از عــذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشــان به اعمال صالحه و مجاهدتشــان در راه خــدا، اين اسـت كه به اعمــال صالحــه خود اعتمــاد ندارنــد و از عــذاب خدا ايمــن نيستنــد، چون ايمنــي از عذاب با خــوف و اشفـاق نمي‌ســازد.
و سبــب و علت اشفــاق از عذاب اين اســت كه عذاب در مقابــل مخالفــت اســت، پــس به‌جـز اطاعــت درونــي چيــزي نيســت كــه آدمــي را از عــذاب نجــات دهــد.
شرايط ورود به بهشت (79)
از سوي ديگر اطمينانى هم به نفس و درون آدمي نيست، چون ما زورمان به هواي نفسمــان نمي‌رسد، مگر به آن مقدار توانايي كه خداي سبحان به ما داده، خدايي كه مالــك هر چيز است و مملــوك چيزي نيســت هم‌چنان كه خودش فرمود: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ‌اللّهِ شَيْئا!» (17 / مائده)
«اِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ،» (28 / معارج) چون هيچ كس از عذاب پروردگارش ايمن نيست. اين جمله علت ترس مؤمنين از عذاب پروردگارشان را بيان نموده، روشن مي‌سازد كه مؤمنين در ترسيدن از عذاب مصابند و وجه آن را در بـالا بيـان كـرديــم.
«وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ.... هُمُ الْعادُونَ!»(29 / معارج) و كساني كه شهوت خود را حفظ مي‌كنند، مگر در مورد همسران و كنيزان خود كه به خاطر به كار بردن نيــروي شهوت در آن مــوارد ملامت نمي‌شونــد، پس اگر كســي براي اطفــاي
(80) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
شهــوت بــه دنبــال غيــر آن‌چـه يــاد شــد باشــد چنيــن كســانــي تجــاوزگرنــد.
«وَ الَّـذيـنَ هُـمْ لِاَمـانـاتِهِـمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ،» (32 / معارج) و كساني كه امانت‌ها و پيمان خود را محترم مي‌شمارند.
آن‌چه از كلمه امانات زودتر از هر معنايي به ذهن مي‌رسد، انواع امانت‌هايي است كه مردم به يكديگر اعتماد نموده و هر يك به ديگري مي‌سپارد، از قبيل مال و جان و عرض و شخــص اميــن رعــايت آن را نمـوده در حفظـش مي‌كوشد و به آن خيانت نمي‌كند.

و ظاهرا مراد از كلمه عهد در آيه مورد بحث قراردادهاي زباني و عملي است كه انسان با غير مي‌بندد، كه فلان عمل را انجام و يا فلان امر را رعايت و حفظ كند و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننمايد.
«وَ الَّذيـنَ هُـــمْ بِشَهـاداتِهِـــمْ قـآئِمُــونَ،» (/33 معارج) و كساني كه‌پاي شرايط ورود به بهشت (81)
شهادت‌هاي خود مي‌ايستند، معناي شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهــادت به معناي اين اســت كه از تحمل و اداي آن‌چه تحمل كرده استنكاف نورزد، اولاً وقتــي او را شاهد مي‌گيرند شهــادت را تحمل كند و ثانيــا وقتي براي اداي شهادت دعوت مي‌شــود استنكاف نورزد و بــدون هيچ كم و زيادي آن‌چه ديده بگويد و آيـــات قــرآن در ايــن بـــاره بسيـــار اســت.
«وَ الَّذينَ هُمْ عَلي صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ،» (34 / معارج) و كساني كه بر نماز خود محافظت دارند. منظور از محافظت بر صلاة اين است كه صفات كمال نماز را رعايت كنــد و آن طور كه شرع دستــور داده نمــاز بخواند.
«اُولئِــكَ في جَنّــاتٍ مُكْرَمُـــونَ ـ ايشــان در بهشت‌هــا محترمند!» (35 / معارج) (1)
1- الميـزان، ج 20، ص 22 .
(82) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُـوا الْجَنَّـةَ وَ لَمّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذينَخَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُواحَتّي يَقُولَالرَّسُولُ وَ الَّذينَ امَنُوا مَعَهُ مَتـي نَصْرُ اللّـهِ اَلا اِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَريبٌ!»
«آيا مي‌پنداريد بدون اين‌كه آن‌چه بر سر اقوام و ملل گذشته از مصائب دروني و بروني بيامد بر سر شما آيد داخل بهشت شويد؟ نه ممكن نيست شما نيز مانند آن‌ها امتحان خواهيد شد آن‌ها آن‌چنان آزمايش سختي شدند كه دچار تزلزل
از شرايط ورود به جنت: ثبات در فتنه‌ها و تسليم (83)
گشته حتي رسـول و مؤمنين گفتنـد: پـس نصـرت خـدا چه وقت است آن‌گاه بـه ايشـان گفتـه شـد: آگـاه باشيـد كـه نصـرت خـدا نـزديـك اسـت!» (214 / بقره)
اين سنت‌دائمي خدا است‌كه فتنه‌ها پيش آورد و احدي از مردم به سعادت دين و قرب رب‌العالمين نمي‌رسد مگر با ثبات و تسليم.

«اِنَّ الَّذيــنَ امَنُوا وَ الَّذينَ هادُوا وَ النَّصاري وَ الصّابِئينَ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ
(84) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
الْيَوْمِ الْاَخِرِ وَ عَمِــلَ صالِحا فَلَهُــمْ اَجْرُهُــمْ عِنْدَ رَبِّهِمْوَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ،»
«بدرستي كساني كه مؤمنند وكساني كه يهودي و نصراني و صابئي هستند هر كدام بــه خدا و دنيـاي ديگـر معتقـد بـاشنـد كـارهــاي شايستــه كنند پاداش آن‌ها پيــش پروردگارشـان است نـه بيمـي دارنـد و نـه غمگين شـونــد.» (62 / بقره)
مراد از «الَّذينَ امَنُوا» در ابتداي آيه كساني هستند كه ايمان ظاهري دارند و به اين نام و به اين سمت شناخته شده‌اند، بنابراين معناي آيه اين مي‌شود: اين نامهاو نامگذاري‌ها كه داريد، از قبيل مؤمنين، يهوديان، مسيحيان، صابئيـان، اين‌ها نــزد خدا هيــچ ارزشــي نــدارد، نــه شمـا را مستحـق پـاداشي مي‌كنـد و نـه از عــذاب او ايمـن
براي ورود به بهشت حقيقت ايمان لازم است! (85)
مـي‌سـازد! هـم چنـان كه يهـود و نصـــاري بنـا بــه حكـايــت قــرآن مي‌گفتــه‌انــد:
«داخل بهشت نمي‌شود، مگر كسي كه يهودي‌باشد و يا كسي‌كه نصاري‌باشد،» (111/بقره) نه بلكــه تنها ملاك كار و سبــب احترام و سعادت، حقيقت ايمان به خدا و روز جــزاء است و نيز عمل صالح است.»
و اين مطلب در آيات قرآن كريم مكرر آمده، كه سعادت و كرامت هر كسي دائر مدار و وابسته به عبوديت است، نه به نام گذاري، پس هيچ يك از اين نام‌ها سودي براي صاحبش ندارد و هيچ وصفي از اوصاف كمال، براي صاحبش باقي نمي‌ماند و او را سود نمي‌بخشد، مگر با لزوم عبوديت.
و حتي اين نامگذاريها، انبياء را هم سود نمي‌دهد، تا چه رسد به پائين‌تر از آنان هم‌چنان‌كه مي‌بينيم خــداي تعالــي در عين اين‌كه انبياء خود را بــا بهتريــن اوصاف
(86) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مي‌ستايد مع ذلك درباره آنــان مي‌فرمايد: «انبياء هم اگر شرك بورزند، اعمالـي كه كرده‌اند بي اجر مي‌شود. (88 / انعام)
و در خصــوص اصحـاب پيـامبـر اسـلام و كسـاني كـه بـه وي ايمـان آوردنـد، بـا آن‌كــه در جـاي ديگـر از عظمــت شـان و علـو قـدرشـان سخــن گفتـه، مي‌فـرمــايـد:

«خدا به بعضي از كساني كه ايمان آورده و عمل صالح كرده‌اند، وعده مغفرت و اجر عظيم داده اســت.» (29 / فتح) (1)

براي چه كساني درهاي آسمان و بهشت باز نمي‌شود؟

1- الميـــــزان، ج 1، ص 292 .
براي‌چه‌كساني درهاي‌آسمان و بهشت‌بازنمي‌شود؟ (87)
«اِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوابُ السَّمآءِ وَ لا يَـدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّي يَلِجَ الْجَمَلُ فـي سَـمِّ الْخِياطِوَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمينَ،»
«كساني كه آيه‌هاي ما را تكذيب كرده و نسبت به آن‌ها تكبر ورزيدند درهاي‌آسمان را به رويشان نگشايند و به بهشت وارد نشوند تا طناب كشتي به ســوراخ ســوزن داخـــل شــود، آري، بـدكـاران را ايـن چنيـن سـزا مـي‌دهيـم!» (40 / اعراف)
نفيي كه خداوند از فتح درهاي آسمان كرده هم شامل فتح آن براي ورود و صعود ادعيه و اعمال آنان مي‌شود و هم شامل فتح آن براي صعود ارواح‌شان، الا اين‌كه جمله
(88) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مزبور قرينه است بر اين‌كه مقصود از نگشودن درهاي آسمان تنها براي ورودشان به بهشت است، چون از ظاهر اين آيه و همچنين آيه: «وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ،» (22/ذاريات) برمي‌آيدكه بهشت در آسمان‌است.
«حَتّـي يَلِـجَ الْجَمَـلُ في سَـــمِّ الْخِيـــاطِ،»
در اين جمله ورودشان به بهشت تعليق بر محال شده و اين تعليق بر محال كنايه است از اين‌كه چنين چيزي محقق نخواهد شد و بايد كساني كه آيه‌هاي ما را تكذيب كـرده و نسبــت بـه آن‌ها تكبـر ورزيـدنـد بـراي هميشـــه از آن مـأيـوس باشنــد. (1)

1- الميـزان، ج 8، ص 144 .
حرام‌بودن جنت براي معتقدين به شريك براي خدا (89)
«اِنَّــهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْويهُ النّارُ وَ ما لِلظّٰلِمينَ مِنْ اَنْصارٍ،»
«به‌درستي حقيقت اين است كه كسي كه شرك به خدا مي‌ورزد محققا خداوند بـهشت را بـر او حـرام كـرده و جـايش در آتش خـواهد بود. هيچ ياوري از ياوران براي ستمكاران نيست.» (72 / مائده)
اين آيه دلالت دارد بر اين‌كه اين گناه يعني در الوهيت براي خداوند انباز گرفتن، شرك است و مرتكب آن كافر و نيز دلالـت دارد بر اين‌كه بهشت بر كفــار حــرام است .
در اين‌كه به‌طور حكـايت از حضرت مسيح فرمود:
«فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْويهُ النّارُ وَ ما لِلظّٰلِمينَ مِنْ اَنْصارٍ،» عنايتي است به
(90) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اين‌كه در ضمن بيان مطلب اشاره‌اي هم به بطلان نسبت ناروايشان به مسيح كرده باشد و آن نسبت داستان «تفديه» است كه مسيحي‌ها نسبت مي‌دهند به حضرت مسيح كه وي با پاي خود به طرف چوبه دار رفته، بلكه خودش مي‌خواسته كه خود را به دار آويزد، چون مي‌خواست جانش را فداي پيروان خود كند. بلكه خداوند از گناهان آنان درگذرد و تكاليف الهي خود را از آن‌ها بردارد و در روز قيامت بدون اين‌كه بدن‌هايشان با آتش دوزخ تماسي پيدا كند يكسره به بهشت‌شان ببرد.
مسيحي‌ها داستان بدار آويختن و نيز داستان تفديه را براي خاطر همين درست كرده‌اند كه تنها از دينداري به اسمش قناعت كرده و جميع محرمات الهي را به خيال اين‌كه خدا از آنان نهي ننموده مرتكب شونــد و در عيــن حال روز قيامــت هم به پاداش اين‌كه براي خــدا پسر درســت كردنــد و... يكســره به بهشـت در مي‌آيند!!!(1)
حرام‌بودن جنت براي معتقدين به شريك براي خدا (91)

«تِلْـكَ الـدّارُ الْآخِـرَةُ نَجْعَلُهـا لِلَّـذيـنَ لا يُـريـدُونَ عُلُـوّا فِـي‌الْأَرْضِ وَ لا فَسادا وَ الْعـاقِبَـةُ لِلْمُتَّقيـنَ!»
«اين خانه آخرت را به كساني اختصاص مي‌دهيم كه نمي خواهند در زمين برتري نماينـد و فسادانگيـزي كنند و سرانجـام خاص متقيـن اسـت!» (83 / قصص)
كلمه «تِلْكَ» شرافت و ارجمندي و علو مكان آخرت را مي‌رساند و همين خود شاهد
1- الميـزان، ج 6، ص 101 .
(92) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
است بـر اين‌كه مراد از دار آخـرت، دار آخرت سعيده است، نه هر آخرتي و نيز به همين جهـت مفسرين دار آخـرت را در آيـه مورد بحـث بـه بهشـت تفسير كرده‌اند.
علوخواهي يكي‌از مصاديق فسادخواهي است و اگر از ميان فسادها خصوص علوخواهي و برتري‌جويـي را نام برده، براي اين است كه نسبت به خصوص آن عنايت داشته است.
اين آيه شريفه عموميت دارد و مي‌رساند كه تنها كساني به بهشت مي‌روند، كه در زمين هيچ يك از مصاديق فساد و يا به عبارتي ديگر هيچ يك از گناهان را مرتكب نشوند، به طوري كه حتي اگر در همه عمر يك گناه كرده باشند، از بهشت محروم مي‌شوند، وليكـن آيه ديگري از قـرآن كريم اين عمـوم را تخصيص زده و فرموده: «اِنْ تَجْتَنِبُـوا كَبآئِـرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّـرْ عَنْكُـمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَريما،» (1)
1- الميـزان، ج 16، ص 119 .
محروميت از بهشت به‌خاطر علوخواهي و فساد (93)
«اگـر از گناهـان كبيره نهي شـده، اجتناب كنيـد، روي سيئـات شما را مي‌پوشانيـم و شمـا را در مدخـل كريمـي داخـل مي‌كنيـم!»

طمع بيهوده منافقين براي دخول در جنت نعيم

«فَمالِ‌الَّذينَ كَفَروُا قِبَلَكَ مُهْطِعينَ،»
«با اين‌كه خداي تعالي مقدر فرموده كه كفار را با بهشت خود گرامي ندارد، اين كفار را كه در پيرامون تواند چه مي‌شود كه چشم از تو بر نمي‌دارند؟»
«عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ عِزينَ،»
(94) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«و در عين اين‌كه با همند از چپ و راست متفرق مي‌شوند،»
«اَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ اَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعيم،»
«آيا هر يك از آن‌ها طمع آن دارند كه تقدير الهي را بر هم زده داخل بهشت نعيم شوند؟» (36 تا 38 / معارج)
آيه مورد بحث مربوط به طايفه‌اي از مسلمانان است كه ايمان آورده و داخل مؤمنين بودند و بيشتر از مؤمنين واقعي چپ و راست رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را احاطه مي‌كردند، ولي در باطن به بعضي از احكام كه بر رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نازل شده كفر ورزيدند و اعتنايي به آن نكردند.
خداي سبحان در اين آيات توبيخشان كرده كه از احاطه كردن رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله
طمع بيهوده منافقين براي دخول در جنت نعيم (95)
و همواره با آن جناب بودن سودي نخواهند برد و نبايد طمع بهشت كنند، چون از آناني كه داخل بهشت شوند نيستند و نه مي‌توانند قضا و قدر خدا را لغو كنند و نه خدا را به ستوه آورند.(1)

«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ،»
«از شراب صافي مهر خورده به ايشان مي‌نوشانند،»
«خِتامُهُ مِسْكٌ وَ في ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ،»
1- الميزان، ج 20، ص 28 .
(96) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«شرابي كه مهر و مومش مشك‌است و شايسته‌است‌كه مردم نسبت به چنين زندگي مسابقه بگذارند،»
«وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ،»
«شرابي كه ممزوج با چشمه تسنيم است،»
«عَيْنا يَشْرَبُ بِهَاالْمُقَرَّبُونَ،»
«منظور چشمه‌اي است خاص مقربين كه جز از آن نمي‌نوشند.» (25 تا 27 / مطففين)
در آيه قبل در مورد ابرار فرمود:
- محققا ابرار غرق در نعمتند،
شرابي كه در بهشت مي‌نوشند! (97)
- بر اريكه‌ها تكيه زده تماشا مي‌كنند،
- در سيمايشان طراوت تنعم مشاهده مي‌شود.
در اين آيات انواع نعمت‌هائي را مي‌شمارد كه خداوند سبحان در بهشت براي آنان انعام فرموده است:
همچنان كه همين معنا را در آيه زير به صراحت، خاطرنشان كرده و مي‌فرمايد: «سابِقُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْرَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ،»(21/حديد)پس در آيه بشر را ترغيب مي‌كند تا بشتابد به‌سوي آن نعمتي كه با عبارت «رَحيق مَخْتُوم» توصيفش كرده است. بعد از ترغيب به همه نعمت‌هاي بهشتي، مي‌فرمايد: مسابقه گران و زورآزمايان بايد بر سر همه نعمت‌هاي بهشتي و مخصوصا بر سر «رَحيق مَخْتُوم» مسابقه بگذارند، كه نوشيدني خاص آنان است.
«وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ ـ شرابي كه ممزوج با چشمه تسنيم است.» كلمه «مِزاج» به معناي
(98) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
وسيله مخلوط كردن است و كلمه تسنيم به معناي چشمه‌اي است در بهشت، كه خداي تعالي نامش را «تَسْنيم» نهاده است.

«عَيْنـا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ـ چشمه‌اي است خاص مقربين كه جز از آن نمي‌نوشند.» (1)

در بهشت خـواب نیست

«اَصْحــابُ الْجَنَّـــةِ يَـــوْمَئِــذٍ خَيْـــرٌ مُسْتَقَـــرّا وَ اَحْسَـــنُ مَقيـــلاً،»
«اهل بهشــت آن روز قرارگــاه بهتر و استراحتگـاه نیکوتر دارند.» (24 / فرقان)
1- الميـزان، ج 20، ص 394 .
شرابي كه در بهشت مي‌نوشند! (99)
كلمه «مُسْتَقَرّ» و «مُقيل» دو اسم مكان از استقرار و قيلوله هستند، اما استقرار كه روشن است و اما قيلوله به معناي استراحت در نصف روز است، چه این‌که همراه با خــواب باشد و چه نباشــد و باید هم همین‌طور باشد، چون در بهشت خواب نیست .(1)

روايـاتي هست كه مي‌گويد: پايه‌هاي كعبه و نيز حجرالاسود و سنگ مقام از بهشت
1- الميـــــــــزان، ج 15، ص 279 .
(100) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
نـازل شـده - و اين‌كه سنگ مقـام در زير مقـام فعلي دفـن شـده - و نظائـر ايـن.
نظيـر اين گونه روايـات در معارف ديني بسيار است، حتي در باره بعضي از نباتات و ميوه‌هـا و امثـال آن آمـده، كه مثلاً فـلان ميـوه يا فلان گيـاه بهشتي است و نيز روايـاتـي كـه مي‌گـويـد: فـلان چيـز از جهنـم و يـا از فـوران جهنـم اسـت.
از همين دسته است رواياتي كه در باب طينت وارد شده و مي‌گويد طينت مردم با سعادت از بـهشت و طينت اشـقيـاء از آتش بـوده، يـا از دسته اول از عـلييـن و از دسته دوم از سجين بوده است.
و نيـز از همـيـن دسته است آن رواياتـي كـه مي‌گويـد: بهشـت بـرزخ در فـلان قطعـه از زميـن و آتـش بـرزخ در آن قطعـه ديگـر از زميـن اسـت.
و رواياتـي كـه مي‌گويـد: قبر يا باغـي از باغ‌هـاي بهشـت است و يـا
بحثي در نزول اشياء از بهشت (101)
حفـره‌اي از حفره‌هـاي جهنم.
و امثال اين روايات كه هر كس اهل تتبع و جستجو و نيز بيناي در مطاوي اخبار باشـد بـه آن‌ها دست مي‌يابـد.
اين گونه روايات از معارف الهيه است كه فتح بابش به وسيله قرآن شريف شده و ائمه عليه‌السلام مسير آن‌را دنبال كرده‌اند، آري از كلام خداي تعالي بر مي‌آيد: كه تنها حجرالاسود و چه و چه از ناحيه خدا نيامده، بلكه تمامي موجودات از ناحيه او نازل شده است و آن‌چه در اين نشئه كه نشئه طبيعي و مشهود است ديده مي‌شود، همه از ناحيه خداي سبحان نازل شده، چيزي‌كه هست آن‌چه از موجودات و حوادث كه خير و جميل است و يا وسيله خير و يا ظرف براي خير است، از بهشت آمده، باز هم به بهشت بر مي‌گردد و آن‌چه از شرور است يا وسيله براي شر و يا ظرف براي شر است، از آتش دوزخ آمده و دوباره به همان‌جا برمي‌گردد.
(102) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اين‌كـه نمونـه‌هـائـي از كـلام خـدا:
«وَ اِنْ مِـنْ شَـيْءٍ اِلاّ عِنْـدَنـا خَـزائِنُـهُ وَ مـا نُنَـزِّلُـهُ اِلاّ بِقَـدَرٍ مَعْلُومٍ،»

«هيچ چيز نيست مگر آن‌كه نزد ما از آن خزينه‌ها هست و ما نازل نمي‌كنيم، مگر به انـدازه‌اي معلوم،» (21 / حجر)
كه مي‌رساند تمامي اشياء عالم نزد خدا موجودند و به وجودي نامحدود و غير مقـدر با هيچ تقـديـر موجـودنـد و تنهـا در هنگام نزول، تقدير و اندازه‌گيري مي‌شوند.
پس آيه شريفــه، مسئله خدائي بــودن هر چيز را، عموميت داده، همه چيز را از

ناحيه خدا مي‌داند و آياتي ديگر ايــن معنا را دربــاره بعضي از چيزها به‌خصوص اثبــات مي‌كنند، ماننـــد آيـــه:
«وَ اَنْــزَلَ لَكُــمْ مِــنَ الأَنْــعامِ ثَـمانِيَةَ اَزْواجٍ،»
«بـراي شما از جنـس چهارپايــان هشـت جـفت نـازل كـرده اســت،» (6 / زمر)
«وَ اَنْــزَلْــنَا الْـحَـديـدَ فــيـهِ بَــأْسٌ شَـديـدٌ،»
«آهــن را نــازل كــرديـم، كـــه در آن قــدرتــي بسـيـار است،» (25 / حـديد)
«وَ فِــي‌السَّمــاءِ رِزْقُكُــمْ وَ مــا تُــوعَــدُونَ،»
«رزق شما و آن‌چه كه وعده‌اش را به شما داده‌اند در آسمان است.» (22/ذاريات)

به حكم اين آيات آن‌چه در دنيا هست همه از ناحيه خداي سبحان نازل شده و خدا در كلامـش مكـرر فرمــوده كه بار ديگـر همه آن‌ها به سوي پـروردگــار برمي‌گردند، از آن جملـــه آيـــات زيـــر اســت:
«وَ اَنَّ اِلــي رَبِّكَ الْمُنْتَهي،»
«بدرستي كه منتهي به سوي پروردگار تو است،» (42 / نجم)
«اِلـــي رَبِّـكَ الــرُّجْعــي،»
«بــازگشــت بـــه ســـوي پــروردگار تو است،» (8 / علق)
«اِلَيْـــــهِ الْــمَصيـــــرُ،»
«بـــازگشـــت بـــه ســـــوي او اســت،» (15 / شـــوري)

«اَلا اِلَي‌اللّهِ تَصيرُ الأُمُورُ،»
«آگاه‌باشيدكه همه‌امور به‌سوي‌خدا بازمي‌گردد.» (53/شوري)
و نيز آيه سوره حجر اين معنا را هم افاده مي‌كند: كه اشياء - در فاصله ميانه پيدايش و بازگشت - بر طبــق مقتضائي سيــر مي‌كنند، كه كيفيت آغازشان آن‌را اقتضاء كــرده و بر آن سرنوشتــي از سعــادت و شقاوت و خير و شر جريان مي‌يابنــد، كه ابتــداء وجـــودش اقتضاي آن‌را دارد.

و اين معنـا از آيات زيــر نيز استفــاده مي‌شود:
«كُــلٌّ يَعْمَــــلُ عَلــي شــاكِلَتِــه،»
(106) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«هركسي بر طينت‌خود مي‌تند،»(84/اسراء)
«وَ لِكُــلٍّ وِجْهَــــةٌ هُــوَ مُــــوَلّيهــا»
«هركسي براي خود هدفي معين دارد كه خواه ناخواه بـه همــان ســو رو مي‌كند.» (148 / بقره)
قرآن كريم درباره سنگ حجر الاسود و سنگهاي ديگر و هر موجود ديگر فرموده: همه از ناحيه قرارگاهي كه نزد خدا داشته‌اند نازل شده‌اند و دوبــاره به سوي او بــرمــي‌گــردنـــد، بعضــي بـــه ســـوي بهشــت او و بعضــي بـــه ســوي دوزخش! (1)
1- الميـزان، ج 1، ص 438 .
(107)

فصل دوم:محیط طبیعي و نعم بهشتي

«وَ فِـي الأَرْضِ ايـاتٌ لِـلْـمُـوقِـنـيـنَ،»
«هـم در زمـيـن آياتي هست براي اهـل يـقيـن،»
«وَ فـي اَنْفُسِكُـمْ اَفَـلا تُبْصِـرُونَ،»
«و هـم در درون وجـود خـودتـان چـرا آن آيـات را نمـي‌بينيـد،»
(108) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ فِـي السَّمـاءِ رِزْقُكُـمْ وَ مـا تُـوعَـدُونَ،»
«و در آسمـان، هـم رزق شمـا هسـت و هـم آن‌چـه كه وعـده داده شده‌ايـد،»
«فَـوَ رَبِّ السَّمـاءِ وَ الأَرْضِ اِنَّـهُ لَحَـقٌّ مِثْـلَ مـا اَنَّكُـمْ تَنْطِقُـونَ»
«پس به رب آسمان‌ها و زمين سوگند كه آن‌چه وعده داده شده‌ايد عينا مثل اين‌كه شما سخن مي‌گوييد حق‌است.» (20تا23/ذاريات)
وَ فِـي السَّمـاءِ رِزْقُـكُـمْ وَ مـا تُـوعَـدُونَ!
بعضـي از مـفسـرين گفتـه‌انـد: مـراد از كلمـه «سَمـاءِ» جـهت بالا است، چون هر چيزي كه بالاي سر ما باشد و ما را در زير پوشش خود قرار داده چنين چيزي را در لغت عرب «سَماءِ» مي‌گويند.
اشاره‌اي به محل بهشت موعود (109)
مـمكن هـم هسـت بگـوييـم اصـلاً منظـور از آسـمـان معناي لـغـوي كلمـه - كـه جـهت بـالا بـاشـد - نيسـت، بلكـه منظـور از آن، عـالـم غيـب بـاشـد، چـون همـه اشياء از عالم غيب به عالم شهـود مـي‌آينـد، كـه يكـي از آن‌ها رزق اسـت كـه از ناحيه خـداي سبحـان نـازل مي‌شود.

يعني: آن‌چه كه وعده داده شده‌ايد نيز در آسمان است.
حـال ببينيم منظور از آن چيسـت؟ ظاهرا مراد از آن، بهشتـي است كه بـه انسـان‌هـا وعـده‌اش را داده و فـرمـوده « عِنْـدَها جَنَّـةُ الْـمَـأْوي!» (15 / نجم)
و اين‌كه بعضي گفته‌اند كه مراد از آن، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب هر دو است، با
(110) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آيه شريفه «اِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوابُ السَّمآءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّي يَلِجَ الْجَمَلُ في سَمِّ الْخِياطِ،» (40 / اعراف) نمي‌سازد، چون مي‌فرمايد: چنين كساني‌درهاي‌آسماني برويشان گشوده‌نمي‌شود، پس معلوم مي‌شود جهنـم در آسمان‌ها نيست. بله، در قرآن كريم مكرر نازل شدن عذاب دنيوي را، به آسمان نسبـت داده و مثـلاً فرمـوده: «فَاَنْزَلْنا عَلَي الَّذينَ ظَلَمُوا رِجْزا مِنَ السَّماءِ،» (59 / بقره) و آياتـي ديگـر نيز اين معنـا را مي‌رسـانـد.
«فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الاَْرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» پس به پروردگار آسمان و زمين سوگند كه آن‌چه ما گفتيـم كه رزقتان است و آن‌چه كه وعده داده شده‌ايد كه همان بهشـت باشد - كه خود رزقـي ديگر اسـت - در آسمان است. و اين مطلبي اسـت ثابت و قضائي است حتمي، مثل حق بودن سخن گفتـن خودتان، همـان طور كه
وَ ما تُوعَدُونَ! (111)
در سخـن گفتـن خـود شكـي نداريـد، در اين گفتـه ما هم شـك نداشتـه باشيـد.
و اما اين‌كه گفتيم بهشـت هم رزقـي است، دليلـش قرآن كريم است كه در آيه شريفـه «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ،» (74 / انفال) بهشت را رزقي كريم خوانده اسـت. (1)

«... وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَاالسَّمواتُ وَ الأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقينَ،»
«... و به‌سوي بهشتي كه پهنــاي آن همه آسمان‌هــا و زمين را فراگرفته و مهيا
1- الميـزان، ج 18، ص 560 .
(112) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بــراي پــرهيـــزكـــاران اســـت.» (133 / آل عمران)
اين‌كه فرمود: «جَنَّـةٍ عَـرْضُهَـا السَّمـواتُ وَ الأَرْضُ...،» منظور از عرض بهشت، چيزي در مقابل طول آن نيست، بلكه منظور وسعت آن است و اين خود استعمالي است شايع و گويا تعبير به عرض، كنايه است از اين‌كه وسعت آن به نهايت درجه است و يا به قــدري است كه وهــم و خيال بشــري نمي‌تواند آن را بسنجد و برايش حدي تصور كنــد، البتـه اين تـعبيـر مـعنـاي ديگـري نيـز دارد، كـه در روايــت زيــر آمــده اســت:
در مجمع‌البيان در ذيل آيه: «جَنَّـةٍ عَرْضُهَـا السَّمـواتُ وَ الأَرْضُ،» از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده كه شخصي از آن جناب پرسيد: وقتي عرض بهشت همه آسمان‌ها و زمين باشد پس دوزخ كجا است؟ رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: سبحان اللّه وقتي روز مي‌آيد شب كجا است؟
بهشت و وسعت آن (113)
بعضي‌ها اين كلام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را اين گونه تفسير كرده‌اند: كه مراد آن جناب اين بوده كه آتش در علم خداي تعالي است، همان طور كه شب در هنگام فرا رسيدن روز در علم خداي تعالي است، اگر منظور اين اشخاص اين است كه آتش از علم خداي تعالي غايب نيست پر واضح است كه اين جواب قانع كننده نيست و اشكال را از بين نمي‌برد، چون سئوال از مكان آتش است نه از علم خداي تعالي به آتش و اگر منظورشان اين است كه ممكن است مكان ديگري بيرون از سماوات و ارض باشد كه دوزخ در آن قرار داشته باشد، گو اين‌كه اين احتمال في نفسه بعيد نيست، ليكن روي اين فرض مقايسه جنت و نار با ليل و نهار، مقايسه‌اي صحيح نيست، براي اين‌كه شب در هنگام آمدن نهار از حيطه آسمان‌ها و زمين خارج نيست و بنابراين حق مطلب اين است كه اين تفسير درست نيست.
(114) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و من گمان مي‌كنم روايت به يك معنائي ديگر نظر دارد و توضيح آن اين است كه آخرت با همه نعمتها و عذابهايش هر چند كه شباهتي با دنيا و لذائذ و آلامش دارد و همچنين انساني كه در آخرت وارد شده هر چند كه

همان انساني است كه به عينه در دنيا بود - همچنان كه مقتضاي ظواهر كتاب و سنت همين است، الا اين‌كه نظامي كه حاكم در آخرت است غير از نظامي است كه در دنيا حاكم است، چون آخرت دار أبديت و بقا است و دنيا دار زوال و فنا است و به همين جهت انسان در بهشت مي‌خورد و مي‌نوشد و نكاح مي‌كند و لذت شهواني مي‌برد، ولي‌در آن‌جا دچار عوارضي كه در دنيا بر او وارد مي‌شد نمي‌گردد و همچنين انسان دوزخي در آخرت بين آتش مي‌سوزد و سوزش آتش را مي‌چشد و از خوردنيهاو نوشيدنيها و مسكن و هم نشين دوزخيش شكنجه مي‌بيند، ولي آثار سوختن دنيائي را ندارد، نه ذغال مي‌شود و نه خاكستر و نه مي‌ميرد.

بهشت و وسعت آن (115)

و همچنين در آخرت عمري أبدي و بي‌پايان دارد، ولي آثار طول عمر دنيائي از قبيل كهولت و پيري و سال خوردگي را ندارد و همچنين ساير شؤون حياتي دنيائي را دارد ولي آثار دنيائي آن را ندارد و اين نيست مگر به خاطر اين‌كه عوارض ولوازم نامبرده از لوازم نظام دنيوي است، نه از لوازم مطلق نظام (چه دنيائي و چه آخرتي،) پس دنيا دار تزاحم و تمانع است، ولي آخرت چنين نيست. (پس مي‌شود پهناي آسمان‌ها و زمين را بهشت اشغال كرده باشد و در عين حال جهنم نيز آن را اشغال كند.)

از جمله دلائل اين معنا اين است كه: ما آن‌چه را كه در ظرف مشاهده خود از حوادث و اتفاقات واقعه مي‌بينيم، حوادث ديگري را براي بار دوم مي‌بينيم، حوادث بار اول از نظرمان غايب مي‌شود، مثلاً حوادث امروز راوقتي مي‌بينيم كه حوادث ديروز از نظر ما غايب شده باشد، حوادث شب را وقتي مي‌بينيم كه حوادث روز گذشته باشد و همچنين

(116) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

مقالهاي ديگر و اما نسبت به خداي سبحان چنين نيست، از نظر او حوادث شب و روز يك جا مشاهد است و حوادث آينده حوادث گذشته را از محضر اوغايب نمي‌سازد و اين قسم حوادث مزاحمتي با يكديگر ندارند، پس شب و روز و حوادث مقارن آن دو، به حسب نظام ماده و حركت متزاحم ومتمانعند، در يك جا ودر يك لحظه جمع نمي‌شوند، ولي در نظام آخرت هيچ تزاحم و تمانعي با هم ندارند، با اين بيان معناي آيه زير نيز بهتر فهميده مي‌شود: «اَلَمْ تَرَ اِلي رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّالظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِنا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَليلاً، ثُمَّ قَبَضْناهُ اِلَيْنا قَبْضا يَسيرا» (45 و 46 / فرقان)

و وقتي جمع بين ليل و نهار متزاحم، ممكن باشد، اين نيز ممكن مي‌شود كه آسمان و زمين گنجايش بهشتي را داشته باشد كه به وسعت آن دو است و هم گنجايش دوزخي را داشته باشد كه آن نيز به وسعت آن دو است به عبارت ساده‌تر اين‌كه: اين نيز ممكن

بهشت و وسعت آن (117)
است كه آسمان و زمين محل بهشتي و جهنمي باشد كه وسعت هر دو بقدر آسمان و زمين است، ولي نه به حسب نظام دنيا، بلكه به حسب نظام آخرت.
در اخبار براي اين جريان نظـايــري هست، از آن جملــه در اخبــار آمــده كه قبر يا روضـه‌اي است از بـاغهـاي بـهشت و يـا حفـــره‌اي است از حفره‌هاي جهنم و يا آمده است كه قبـر مـؤمــن تـا چشمـش كـار مي‌كنـد وسيـع‌است.
پس بنابراين جا دارد كلام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را كه فرمود: سبحان اللّه وقتي روز مي‌آيد شب كجا مي‌رود؟ را حمل كنيم بر چنان معنائي، نه بر حضور و غياب آن دو از علم خدا، چون اين خيلي روشن است كه عالم بودن خداي تعالي به شب و روز ارتباطي با سئوال سائل ندارد و همچنين اگر كسي از آن سئوال پاسخ دهد به اين‌كه وقتي روز مي‌رسد شب هم‌چنان در عالم خارج باقي مي‌ماند، (و شب و روز نظير چرخ فلكي است
(118) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كه نيمي از آن سفيد و نيمي سياه باشد، وقتي نيمه سفيد جلوي شيشه مي‌آيد نيمه سياه عقب مي‌رود ولي در چرخ فلك هست،) چون در اين صورت سائل اعتراض مي‌كند و مي‌گويد مطلب اين‌طور نيست، بلكه با آمدن روز در محل سكـونت ما، شب آن محـل معـدوم مي‌شـود و اگـر محل را در نظـر نگيريم و خـود شب و روز را درنظر بگيريم، حقيقت شب عبارت است از يك سايه مخروطي كه از تابش خورشيد به يك طرف زمين در طرف ديگر آن پديد مي‌آيد و اين سايه مخروطي به‌طور دائـم دور كـره زميـن مي‌گـردد و دائما يك طـرف زميـن روز و روشن و طـرف ديگــرش شب و تـاريك است، پس با آمدن‌روز، شب باطل‌نمي‌شود و در عين حال آن‌جا كه روز هست، شب نيست. (1)
1- الميـزان، ج 4، ص 27 .
بهشت و وسعت آن (119)

«سابِقُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذيـنَ امَنُـوا بِاللّـهِ وَ رُسُلِـهِ ذلِـكَ فَضْـلُ اللّـهِ يُؤْتيـهِ مَـنْ يَشـاءُ وَاللّهُ ذوُالْفَضْـلِ الْعَظيـم،»

«به سوي مغفرتي از پروردگارتان و بهشتي كه عرض آن چون عرض آسمان و زمين است بشتابيد، كه براي كساني آماده شده كه به خدا و رسولان او ايمان آوردند و اين فضلـي است از خدا كه به هر كس بخواهد مي‌دهد و خدا داراي

(120) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

فضلي عظيم است.»(21/حديد)

به‌طوري‌كه در تفسير آيه‌قبلي گفته‌شد مرادازكلمه«عَرْض»گشادي و وسعت بهشت است، نه عرض در مقابل‌طول و اين‌استعمال استعمالي شايع‌است و گويا خواسته است نهايـت درجه وسعـت را بفهماند.

كلمه «سَماءِ» در اين آيه به معناي يك آسمان نيست، تا بگويي پس بهشت مشمولين آيـه آل عـمـران در آيه شـريـفـه:

«وَ سارِعُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقيـن،» (133 / آل عمران) پهناورتر از بهشت مشمولين اين آيه است، بلكه به معناي تمامي آسمان‌ها است، (چون الف و لام آن الف و لام جنس است،) پس «سَماءِ» دراين آيه با «سَمـواتُ» در آن آيه منطبق است. (1)

«وَ الَّـذيـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصّـالِحـاتِ لَنُبَـوِّئَنَّهُـمْ مِـنَ الْجَنَّـةِ غُـرَفـا تَجْـري مِـنْ تَحْتِهَـا الأنْهارُ خالِديـنَ فيهـا نِعْـمَ اَجْـرُ الْعـامِليـنَ،»
«و كساني كه ايمان آورده و عمل صالح مي‌كنند ما در غرفه‌هاي بهشتي منزلشان مي‌دهيم غرفه‌هايي كه از پايين آن نهرها جاري است و ايشان هميشه در آن خـواهنـد بـود و چـه‌قـدر خـوب اسـت پـاداش اهـل عمـل!» (58 / عنكبوت)
«غُرفه» بـه معناي خـانـه بسيـار زيبـايـي است كـه در بلنـدي قـرار داشتـه بـاشـد.
1- الميـزان، ج 19، ص 290 .
(122) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لَنُبَوِّئَنَّهُمْ» به معناي جاي دادن و منزل دادن كسي است براي هميشه در آن غرفه‌هايي بهشتي. (1)

«لكِنِ‌الَّذينَ‌اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ‌مَبْنِيَّةٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَاالأَنْهارُ وَعْـــدَاللّـــهِ لا يُخْلِـــفُ اللّـــهُ الْميعـــادَ،»
«ليكن كساني كه از پروردگارشان مي‌ترسند غرفه‌هايي دارند كه مافوق آن نيز غرفه‌هايي است بنا شده كه از دامنه و چشم‌اندازش نهرها جاري است اين وعده
1- الميـزان، ج 16، ص 215 .

خداست و خدا خلف وعده نمي‌كند.» (20/زمر)
وعده خدا براي متقين غرفه‌هاي بهشتي است كه از بالاي آن‌ها غرفه‌هايي بنا شده كــه از دامنــه و چشـم انــدازش نهــرهـا جــاري است.
«لايُخْلِفُ اللّهُ الْميعادَ،» اين جمله از سنت خداي تعالي در وعده‌هايش خبر مي‌دهد و در عيــن حال دل‌هاي بندگان خـود را خرسنـد مي‌سازد.(1)

1- الميـزان، ج 17، ص 382 .
(124) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«... وَ هُمْ فِي الْغُــرُفـاتِ امِنُـــونَ،»
«... و در غرفه‌ها ايمنند.» (37 / سبا)
يعنـي در غرفه‌هاي بلند، از عـذاب ايمنند، پس چنيــن افرادي عــذاب نمي‌شونــد.(1)

نهرهاي جاري در قصرهاي رفيع بهشتي

«... تَجْـري مِنْ تَحْتِهِـمُ الأَنْـــــهارُ،»
«و اينـــك در جايگـــاهشـــان جويهـــا روان اســـت.» (43 / اعـــراف)
1- الميـزان، ج 16، ص 579 .
ايمني در قصرها و غرفات بهشت (125)
جملــه: «تَجْــري مِـنْ تَحْتِهِــمُ الأَنْهــارُ،» كنايه است از اين‌كه صاحبان ايمان و عمل صالح در آخــرت در قصـرهـاي رفيـع و عـالي بسر مي‌برند كه در دامنه و چشـم‌انـدازش نهـرهـا جـاري است.(1)

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فيها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ اسِنٍ وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ
1- الميـزان، ج 8، ص 144 .
(126) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
لَمْ‌يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهارٌ مِنْ‌خَمْرٍ لَذَّةٍلِلشّارِبينَ وَاَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّي وَ لَهُـمْ فيهـــا مِـنْ كُـلِّ الثَّمَـــراتِ»
«مَثَل و صفت آن بهشتي كه به مردم با تقوي وعده‌اش را داده‌اند اين است كه در آن نهرهايــي از آب تازه و نمانده و نهرهايي از شير هست، شيري كه طعمش تغييــر نمي‌كند. و نهرهايــي از شراب اســت كه براي نوشندگــان لذت‌بخش اســت و نهرهايــي از عسل خالــص است و ايشــان در بهشــت از هر گونــه ثمره برخوردارنـــد....»(15 / محمد)
«فيهــا اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ اسِنٍ،» يعني آبي كه با زياد ماندنش بو وطعم خود را از دست نمي‌دهد.
انواع رودهاي جاري در بهشت موعود (127)
«وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ،» و نهرهايي از شير كه مانند شير دنيا طعمش تغيير نمي‌كنـد.
«وَ اَنْهارٌ مِنْ‌خَمْرٍ لَذَّةٍلِلشّارِبينَ،» يعني نهرهايي از خمر كه براي نوشندگان لذت‌بخش است.
«وَاَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّي،» يعني نهرهائي از عسل خالص و بدون چيزهايي كه در عسل دنيا هست و آن را فاسد و معيوب مي‌كند.
«وَ لَهُــمْ فيهــا مِــنْ كُــلِّ الثَّمَــراتِ،» در ايــن جملــه مطلــب را عموميــت مي‌دهد و مي‌فرمــايـــد: و ايشـــان در بهشــت از هر گونــه ثمـــرات بـــرخـــوردارنـــد. (1)
1- الميـــزان، ج 18، ص 351 .
(128) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

درهاي هشتگـانه بهشت

در روايات اسلامي، در خصال از امام صادق عليه‌السلام از پدرش از جدش، از علي عليه‌السلام روايـت آورده كه فرمود:
براي بهشت هشت در است، دري كه از آن، انبياء و صديقين داخل مي‌شوند و دري كــه از آن، شهداء و صالحيــن وارد مي‌شونــد و از پنــج در ديگــرش شيعيان و محبين ما وارد مي‌شوند.
و من هم‌چنان بر صراط مي‌ايستم ودعا مي‌كنم، مي‌گويم: پروردگارا شيعيان من،
درهاي هشتگانه بهشت (129)
دوستـانم، يـاورانم و هر كس را كه در دار دنيا به من محبـت مي‌ورزيده، سلامت بــدار!
از دل عرش ندا مي‌رسد: دعايت مستجاب شد و شفاعتت درباره شيعيانت پذيرفته گشت، حتي در آن روز هر يك نفر از شيعيان ودوستان و ياوران و آن‌ها كه با دشمنان مــن جنگيدند، چه با زبــان و چه با عمــل، شفاعتشان در هفتاد هزار نفر از همسايگان و اقربايشـان پذيرفتـه مي‌شـود.
و دري ديگـر است كـه ساير مسلمانـان يعني كساني كه شهـادت به «لا اِلهَ اِلاَّ اللّه» مـي‌داده‌انــد و در دلشـان ذره‌اي بغــض مـا اهل بيـت نبوده از آن در وارد مي‌شوند.(1)

1- الميــزان، ج 7 ، ص 456 .
(130) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِنَّ الْأَبْــرارَ يَشْــرَبُــونَ مِــنْ كَــأْسٍ كــانَ مِــزاجُهــا كـافُــورا،»
«و نيكوكــاران عالم در بهشــت از شرابي نوشنــد كه طبعــش در لطــف و رنگ و بــوي كافور است،»
«عَيْنــا يَشْــرَبُ بِهــا عِبــادُ اللّــهِ يُفَجِّــرُوُنَهــا تَفْجيــرا،»
«از سرچشمه گوارايي آن بندگان خاص خدا مي‌نوشند كه به اختيارشان هر كجا خواهند جاري مي‌شود.» (5 و 6/دهر)
«تَفْجيرٍ عَيْن» عبارت است از شكافتن زمين براي جاري ساختن آب‌هاي زير زميني.
و ما ناگزيريم در اين‌جا «تَفْجيرٍ عَيْن» را حمل كنيم بر صرف خواستن آن، چون اين
چشمه‌اي كه در بهشت مي‌جوشد! (131)
معنا مسلم است كه جاري ساختن چشمه‌هاي بهشتي نيازمند بيل و كلنگ نيست. آري نعمت‌هاي بهشتي به جز خواست و اراده اهل بـهشت هيچ هــزينــه ديگــري لازم ندارد، هم‌چنان كه فرمود: «لَهُمْ ما يَشاؤنَ فيها!»
«عَيْنا يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ يُفَجِّرُوُنَها تَفْجيرا،» يعني نوشيدن از كاس را كه گفتيم از هر كاسي نيست، بلكه آن كاس را اختصاص مي‌دهد به چشمه‌اي كه چنين و چنان است. و اگر از نوشندگان آن كاس تعبير به عباداللّه كرد، براي اين بود كه اشاره كند به اين‌كه اگر از آن كاس مي‌نوشند به خاطر اين است كه به زيور عبوديت آراسته شدند و به لــوازم آن عمـل كردند.
بعيد نيست كه اين دو آيه در مقام بيان حقيقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد و بفهماند وفاي به نذر و اطعام طعام براي رضاي خدا ظاهرش وفا و اطعام
(132) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
طعام است اما باطنش نوشيدن از كاسي است كه مزاجش كافوري است، آن هم از چشمه‌اي كه به طور مستمر خودشان با اعمال صالح خود مي‌شكافند و به زودي حقيقت عملشان در «جَنَّتِ الْخُلْد» برايشان ظاهر مي‌شود، هر چند كه در دنيا به صورت وفا و اطعام طعام است.
ظاهر فعل «يَشْــرَبُــونَ» و جمله «يَشْــرَبُ بِهــا» مي‌فهماند همين حالا مشغول نوشيدنند، نه اين‌كه در قيامت مي‌نوشند، وگرنه مي‌فرمود: «سَيَشْرَبُونَ وَ يَشْرَبُوا بِها،» علاوه بر اين، نوشيدن، وفا كردن، اطعام نمودن و ترسيدن، همه را در يك سياق آورده و فرموده «يَشْرَبُونَ،

يُوفُونَ، يَخافُونَ، يَطْعَمُونَ،» و نيز ذكر تفجير در جمله «يُفَجِّرُونَها تَفْجيرا،» مؤيد ديگري است، براي اين‌كه ظهور دارد در اين‌كه شكافتن چشمه و جاري ساختن آب آن را با اسباب اين كار انجام مي‌دهند، كه چشمه‌اي كه در بهشت مي‌جوشد! (133)
همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقيقت اين اعمال همان تفجير عين است.(1)

«وَ جَزاهُمْ بِما صَبَروُا جَنَّةً وَ حَريرا،»
«و خداونـد پاداش آن صبـر كامـل بر ايثارشـان را باغ بهشـت و لبـاس حـريـر بهشتـي لطـف فـرمـود،»
«مُتَّكِئِيـنَ فيهـا عَلَـي الْأَرائِـكِ لا يَـرَوْنَ فيهـا شَمْسـا وَ لا زَمْهَـريـرا،»
1- الميـزان، ج 20، ص 199 .
(134) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«كـه در آن بهشـت بر تختهـاي عزت تكيـه زنند و آن‌جا نه آفتابي سوزان بيننـد و نه سرماي زمهرير.» (12 و 13 / دهر)
خوبـان در آن بهشـت بر تكيـه‌گاههـا تكيه مي‌زنند و در بهشت نه آفتاب مي‌بينند تا از گرماي آن متاذي شوند و نه «زَمْهَريري» تا از سرماي آن ناراحت گردنـد.
«وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْليلاً،»
«و سايه درختان‌بهشتي بر سر آن‌ها و ميوه‌هايش‌دردسترس و به‌اختيار آن‌هاست.» (14 / دهر)
چشمه سلسبيل و اوصافي از بهشت خوبان (135)
منظـور از نزديكي سايـه بر سر آنان اين است كه سايه بر سر آنان گسترده است و تذليـل قطـوف براي آنـان بـه اين معناسـت كه خداي تعالـي ميوه‌هـاي بهشتـي را بـراي ايشـان مسخـر كـرده و تحت فرمـان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو كه بخواهند بـدون هيـچ مـانـع و زحمتـي بچـينـند.
«وَ يُطـافُ عَلَيْهِـمْ بِـانِيَـةٍ مِـنْ فِضَّـةٍ وَ اَكْـوابٍ كـانَـتْ قَواريـرا،»
«و ساقيـان زيبـاي حور و غلمـان با جامهـاي سيمين و كوزه‌هاي بلورين بر آن‌ها دور زنند.»(15 / دهر)
مراداز اين‌كه فرمود با چنين‌ظرفهاي نقره فام دور آنان طواف مي‌كنند، طواف كردن خدام بهشتي است كه براي اهل بهشت طعام و آب مي‌آورند و توضيح بيشترش در ذيل
(136) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آيـه «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ...،» مي‌آيد.
«قَواريرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهـا تَقْديرا،»
«كه آن كوزه‌هاي بلـورين نقـره‌اي بـه انـدازه و تنـاسـب اهلش انـدازه‌گيـري شـده‌انـد.» (16 / دهر)
مي‌خواهد بفهماند ظرفهاي غذا و شراب را خود ابرار بر طبق ميل خود اندازه‌گيري مي‌كنند، از غذا و شراب هر مقداري كه بخواهند استفاده كنند

ظرف آن غذا و شراب را هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه‌گيري مي‌كنند و خلاصه چيزي از غذا و شرابشـان در ظرف زيـاد و كـم نمي‌آيد، آيه شريفه «لَهُمْ ما يَشاؤنَ فيها،» (35 / ق) و آيـه «يُفَجِّرُونَهـا تَفْجيـرا،» (6 / انسـان) نيـز اشـاره‌اي بـه ايـن معنـا دارد.

چشمه سلسبيل و اوصافي از بهشت خوبان (137)

احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد كه درباره آنان فرموده: «يُطـافُ عَلَيْـهِـمْ» و مراد اين باشد كه خدمتگزاران ظرفهاي غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابـي كه ابـرار احتيـاج دارنـد انـدازه‌گيـري مي‌كننـد، در نتيجـه چيزي از غذا و شرابشان در ظرفهـا نمي‌ماند و كم هم نمي‌آيد.

«وَ يُسْقَوْنَ فيها كَأْسا كانَ مِزاجُها زَنْجَبيـلاً،»

«و آن‌جا شرابي كه طبعش ماننـد زنجبيـل گـرم و عطـر آگين است بـه آن‌ها بنـوشـانند.» (17 / دهر)

بعضي از مفسرين گفته‌اند: در عرب مرسوم بوده كه از زنجبيل استفاده عطر و بوي خوش مي‌كرده‌اند و آن را در جام نوشيدنيها مي‌ريختند، در اين آيه هم به ابرار وعده

(138) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

داده كه زنجبيل بهشتي را كه پاكيـزه‌تـر و خـوشبوتر است در جام شرابشان مي‌ريزند.

«عَيْنا فيها تُسَمّي سَلْسَبيلاً،»

«در آن‌جا چشمـه‌اي اسـت كه سلسبيلش نامند و شرابش از خوبي از حد وصف بيـرون اسـت.» (18 / دهر)

«سَلْسَبيـل» بـه معنـاي آبـي سبـك و لـذيـذ و بـرنـده اسـت.

«وَ يَـطُـوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدوُنَ اِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَـهُـمْ لُـؤْلُـؤا مَنْثُورا،»

«و دور آن بهشتيان، پسراني زيبـا كـه تـا ابـد نـوجـواننـد و خـوش سيمـا به

چشمه سلسبيل و اوصافي از بهشت خوبان (139)

خدمت مي‌گروند كه وقتي در آن‌ها بنگري از فرط صفا گمان بري كه لؤلؤ پـراكنده‌انـد.» (19 / دهر)

يعني فرزنداني بهشتي پيرامون ابرار طواف مي‌كنند، كه هميشه طراوت و خرمي جواني وزيبايي منظر را دارند.

و منظور از اين‌كه فرمود: تو گمان مي‌كني كه لؤلؤ منثورند، اين است كه آن خدمتگزاران آن‌قـدر صفاي لـون دارند و آن‌قـدر چهره‌هايشـان نورانـي است كه نـور رويشـان به روي يكديگـر مي‌تابد، تو گويي در مجالسي كه ايشان خدمت مي‌كننـد لؤلـؤ نثار كـرده‌اند.

«وَ اِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعيما وَ مُلْكا كَبيرا،»
«و چون آن جايگاه نيكو را مشاهده كني عالمي پر نعمت و كشوري بي‌نهايت بزرگ خواهي ديد.» (20 / دهر)
بعضي گفته‌اند: معناي مشاهده كردن اول اين است كه اگر چشم خود را بدان‌جا يعني به بهشت بيفكني، در آن‌جا نعيمي مي‌بيني كه با زبان قابل وصف نيست و ملك كبيري مي‌بيني كه با هيچ مقياسي نمي‌توان تقديرش كرد.
«عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا،»
«بر اندام بهشتيان لباس‌هايي‌است از حرير نازك سبز رنگ و از ديباي ضخيم و با
چشمه سلسبيل و اوصافي از بهشت خوبان (141)
دستبندهايي از نقره تزيين شده‌اند و پروردگارشان شراب طهور به آن‌ها مي‌نوشاند.» (21 / دهر)
«وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا،» خدايشان شرابي به ايشان نوشانيد كه «طَهُور» بود، يعني در پاكي به حد نهايت بود، شرابي بود كه هيچ قذارت و پليدي را باقي نمي‌گذاشت و يكي از قذارتهاي دروني آدمي غفلت از خداي سبحان و بي‌توجهي به اوست، پس ابرار كه اين شراب طهور را نوشيدند محجوب از پروردگارشان نيستند و لذا آنان مي‌توانستند خدا را حمد بگويند، همچنان كه قرآن فرموده: «سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ، اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصينَ.» (159 و 160 / صافات)
خداي تعالي در جمله «وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ،» همه واسطه‌ها را حذف كرده و
(142) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
نوشاندن‌به ايشان را مستقيما به خودش نسبت داده و اين از همه نعمت‌هايي كه در بهشت به ايشان داده افضل است و چه بسا يكي از نعمت‌هايي باشد كه به حكم آيه «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيد،» (35 / ق) خواست خود بشر بدان نمي‌رسد.
«اِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا،» (22 / دهر) حكايت خطابي است كه از ناحيه خداي تعالي به هنگام پرداخت اجرشان به ايشان مي‌شود. و جمله « وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا،» خود، انشاي شكر در برابر مساعي مرضيه و اعمال مقبوله ايشان است و خوشا به حالشان كه با چه كلام پاكيزه‌اي خطاب مي‌شوند!(1)
1- الميزان، ج 20، ص 207 .

رَحيقٍ مَخْتُوم و شـراب بي غش آميخته با آب چشمه تسنيم!

«يُسْقَـــوْنَ مِـــنْ رَحيـــقٍ مَخْتُـــــوم،»
«از شراب صافي مهرِ خورده به‌ايشان مي‌نوشانند،»
«خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فيذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ‌الْمُتَنافِسُونَ،»
«شرابـي‌كه مهر و مومش مشك‌است و شايسته‌است‌كه مردم نسبت به چنين زنـدگـي مسـابقـه بگـذارنـد،»
«وَ مِـــزاجُـــهُ مِـــنْ تَسْنيـــم،»
«شرابي‌كه‌ممزوج‌با چشمه تسنيم‌است،»
«عَيْنـا يَشْـرَبُ بِـهَا الْمُقَـرَّبُـونَ،»
(144) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«منظور چشمه‌اي‌است‌خاص مقربين،كه جز ازآن نمي‌نوشند.»(25تا28/ مطففين)
«يُسْقَـوْنَ مِنْ رَحيـقٍ مَخْتُـوم،» كلمـه «رَحيق» به معنـاي شراب صـاف و خالص از غش اسـت و به همين مناسبـت آن را به وصـف «مَخْتُوم» توصيف كرده، چون همواره چيزي را مهر و موم مي‌كنند كه نفيس و خالص از غـش و خلط باشـد، تا چيزي در آن نريزنـد و دچـار ناخالصيـش نكننـد.
«خِتامُـهُ مِسْكٌ وَ فـي ذلِـكَ فَلْيَتَنافَـسِ الْمُتَنافِسُـونَ،» كلمه «خِتام» به معناي وسيله مهـر زدن اسـت، مي‌فرمايـد وسيله مهر زدن بر آن رحيـق به‌جاي گـل و لاك و امثال آن - كـه در دنيـا به‌وسيلـه آن‌هـا مهـر و مـوم مي‌كننـد - مشـك اسـت.
بعضي‌گفته‌اند: منظوراز «خِتام»، آخرين طعمي‌است‌كه ازآن‌شراب در دهان‌مي‌ماند،
رحيق‌مختوم وشراب‌بي‌غش آميخته باچشمه‌تسنيم! (145)
مي‌فرمايد آخرين طعم آن بوي مشك است.
«وَ فـي ذلِـكَ فَلْيَتَنـافَسِ الْمُتَنـافِسُونَ،» كلمـه «تَنافُـس» بـه معنـاي زورآزمايـي افـراد در ربـودن چيـزي از دست يكديگـر اسـت، ولي در مـورد آيـه و مقامي كه دارد به معنـاي مسابقـه است.
«وَ مِزاجُـهُ مِنْ تَسْنيم ـ شرابي‌كه ممزوج با چشمه تسنيم است،» كلمه «مِزاج» به معناي وسيله مخلوط كردن است و كلمـه «تَسْنيـم» به معنـاي چشمـه‌اي است در بهشت، كه خـداي‌تعالي نامش را «تَسْنيمٍ» نهاده است.
«عَيْنـا يَشْرَبُ بِهَـا الْمُقَرَّبُـونَ ـ چشمه‌اي است خاص مقربين كه جز از آن نمي‌نوشند،»

مفاد آيه اين است كه مقربيــن صرفا «تَسْنيم» را مي‌نوشند، هم‌چنان كه مفاد جمله «وَ مِزاجُـهُ مِــنْ تَسْنيـمٍ،» ايــن اسـت كــه: آن‌چه در قــدح ابرار از «رَحيــق مَخْتُوم»
(146) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
هســت بــا «تَسْنيـــم» مخلـــوط مـي‌شـــود.
و ايــن معنــا بــه دو نكتــه دلالــت مي‌كنـــد:
اول اين‌كه «تَسْنيم» از «رَحيق مَخْتُوم» گرانقدرتر است، چون «رَحيق مَخْتُوم» با آميختــه شـدن با «تَسْنيــم» لذت‌بخش‌تر مي‌شود.
دوم ايـن‌كـــه مقــربيـــن در درجــه بالاتـــري از ابـــرار قـــرار دارنــد. (1)

«في جَنَّةٍ عالِيَةٍ، لا تَسْمَعُ فيها لاغِيَـةً،»
1- الميـزان، ج 20، ص 394 .
بساط عالي، در كنار چشمه‌هاي جاري (147)
«آنـان در بـاغي بلنـد هستنـد، كـه در آن هيـچ سخــن بيهــوده نمــي‌شنــونــد،»
«فيها عَيْنٌ جارِيَةٌ ، فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ،»
«در آن چشمــه‌اي روان اســـت، در آن تختهــايــي بلنـــد مـرتبـه اســـت،»
«وَ اَكْــوابٌ مَـوْضـُوعَـــةٌ، وَ نَمــارِقُ مَـصْفـُـوفَـةٌ، وَ زَرابِـــيُّ مَبْثُـوثَـــةٌ،»
«و قدحهايي كه در كنار اين چشمه‌ها نهاده و بالش‌ها و پشتيهاي رديف شده و فرشهايي گسترده.» (10 تا 16 / غــاشيه)
مراد از عالي بودن بهشت ارتفاع درجات و شرافت و جلالت قدر و گوارايي عيش آن است، چون در بهشت حياتي هست كه دنبالش مماتي نيست و لذتي است كه آميخته با الم و درد نيست و سروري هست كه مشوب با هيچ غم و اندوهي نيست و اهل بهشت نه
(148) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
تنها هر چه دوست بدارند در دسترسشان هست، بلكه لذايذي هست كه مافوق خواست آنان است.
«لا تَسْمَعُ فيهـا لاغِيَـةً،» يعني «وُجُوه» نامبرده و يا به عبارتي اهل بهشت، در بهشت حتي يك‌كلمه «لاغِيَةً ـ بيهوده و بي‌فايده» نمي‌شنوند.
«فيها عَـيْـنٌ جــارِيَـــةٌ،» مراد از كلمه «عَيْن» جنس چشمـه است، نـه اين‌كه بخواهد بفرمايد در بهشت تنها يك چشمه هست، چون در جاي ديگـر صـريحـا فـرمـوده در بهشت چشمه‌هايي هست، مانند چشمه «سَلْسَبيل» و چشمه شـراب و چشمـه طـهـور و غير آن.
«فيها سُـرُرٌ مَرْفُوعَةٌ،» «سُرُر» جمع سرير - تخت - است و منظور از «مَرْفُوع» بودن تخت، «مَرْفُوع» بودن مقام و منزلت كسي است كه بر آن تكيه مي‌زند.
بساط عالي، در كنار چشمه‌هاي جاري (149)
«وَ اَكْـوابٌ مَوْضـُوعَةٌ،» قدحهايي كه در كنار اين چشمه‌ها نهاده.
«وَ نَمـارِقُ مَصْفُوفَـةٌ،» «نَمارِق» به معناي بالش و پشتي است، كه بدان تكيه مي‌دهند و «مَصْفُوفَةٌ» بودن «نَمارِق» به اين معنا است كه اين پشتي‌ها را در مجلس پشت سر هم بگــذارنـد، همان‌طــوركـه در مجـالس فـاخـر دنيـا چنين مـي‌كننـد.

«وَ زَرابِـيُّ مَبْثُوثَــةٌ،» زَرابِــيُّ به معنــاي بساط فاخــر است و منظــور از «مَبْثُوثَة» بودن آن مبسوطـه بـودن و گستــرده شدن آن است، تــا رويش بنشينند .(1)

1- الميـزان، ج 20، ص 458 .
(150) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«إِنَّ اللّــهَ يُدْخِلُ الَّذيــنَ امَنُوا وَ عَمِلُــوا الصّالِحــاتِ جَنّاتٍ تَجْــري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ يُحَلَّــوْنَ فيـهـا مِـنْ اَسـاوِرَ مِـنْ ذَهَبٍ وَ لُـؤْلُـؤا وَ لِبـاسُهُمْ فيـها حَـريرٌ وَ هُدوُا اِلَـي الطَّيِّـبِ مِـنَ الْقَـوْلِ وَ هُـدوُا اِلـــي صِراطِ الْحَـميدِ،»
«خدا كساني را كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند به بهشت‌هايي مي‌برد كه در آن جويها روان است، در آن‌جا دستبندها از طلا و مرواريد زيور كنند و لباسشان در آن‌جا ديبا خواهد بود، آنان به گفتار نيك هـدايت شده‌اند و به راه ستوده رهنمايي گشته‌اند.» (23 و 24 / حج)
خداي تعالي مؤمنان صالح را آن‌ها را به بهشت‌هايي مي‌برد كه در آن جويها روان است، در آن‌جا دستبندها از طلا و مرواريد زيور كنند و لباسشان در آن‌جا ديبا خواهد بود.(1)
لباسهاي حرير و دستبندهاي طلا و مرواريد (151)

لباس حرير و دستبندهاي طلا و مروارید در جنات عدن

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها، يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فيها حَريرٌ،»
«بـهشت‌هاي جاويد كه وارد آن شوند و در آن‌جا با دستبندهايـي از طـلا و مـرواريـد زيــور كننــد و لباسشــان در آن‌جــا حــريــر اســـت.» (35 / فاطر)
1- الميــزان، ج 14، ص 505 .
(152) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«يُحَلَّوْنَ» به معناي خودآرايي است و «اَساوِرَ» به معناي النگو است. و منظور از شرح و بيان جنات عدن اشاره به فضل كبير در آيه قبل است. گويا شخصي پرسيده: ايــن فضــل كبيــر چيســت؟ در پــاســخ فــرمــوده: بهشت‌هايي است جاويد كه وارد آن شوند و در آن‌جـا با دستبندهايــي از طلا و مروارید زيور كنند و لباسشان در آن‌جا حرير است! (1)

«اِنَّ الْمُتَّقينَ في ظِلالٍ وَ عُيُونٍ، وَ فَواكِهَ مِمّا يَشْتَهُونَ،»
1- الميـزان، ج 17، ص 66 .
سايه درختان بهشت و ميوه‌هاي بهشتي (153)
«آن روز بندگــان با تقوا در سايه درختان بهشت وكنار نهرهاي جاري متنعمنــد و از هـــر نــوع ميـوه كــه مايـــل باشنـد فراهـم است،»
«كُلُــوا وَاشْـرَبُـوا هَنـيئـا بِــما كُنْـتُــمْ تَـعْـمَلُــونَ!»
«به آن‌ها خطاب شود كه از هر طعام و شراب بخواهيد بخوريد و بياشاميد كه شما را گوارا باد پاداش اعمال نيكي كه در دنيا بجــا آورديـد.» (41 تا 43 / مرسلات)
مــراد از كلمه ظلال سايه‌هــاي بهشت و مراد از كلمه عيون چشمه‌هاي آن است، كــه اهــل بهشــت از آن سايــه‌هــا استفــاده نمــوده و از آن چشمه‌هــا مي‌نوشنــد.
«كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنيئا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!» مفاد اين آيه اذن و اباحه است، توگويي خــوردن و نوشيــدن كنايه اســت از مطلق تنعــم به نعمت‌هــاي بهشتــي و تصــرف در آن، هرچنـــد كه از مقوله خــوردن و نوشيدن نباشد. (1)
(154) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

قسمتهائي از بهشت (در مشاهدات رسول اللّه در شب معراج)

قسمتهائي از بهشت

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، سُبْحانَ‌الَّذي اَسْري بِعَبْدِه لَيْلاً مِنَ‌الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَي‌الْمَسْجِدِ الاَقْصَاالَّذي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ اياتِنا اِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصيــرُ،»
«به نام خداوند بخشاينده مهربان - پاك و منزه است خدائي كه در مبارك شبي بنده خود (محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله) را از مسجد حرام به مسجد اقصائي كه پيرامونش را
1- الميـزان، ج 20، ص 250 .
قسمتهائي‌ازبهشت(مشاهدات‌رسول‌در شب‌معراج) (155)
مبـارك سـاخت، سيـر داد تـا آيـات خـود را بـه او بنـمـايـانـد كـــه همـانا خداوند شنوا و بيناست.» (1 / اسراء)

1ـ نهر كوثـــر نهر رحمـــت

... از آن‌جا بيـرون رفتــم دو نهر را در اختيــار خود ديــدم يكي از آن‌ها به نام كوثر ديگــري به نام رحمــت از نهر كوثــر آب خوردم و در نهر رحمت شستشــو نمودم آن‌گاه هر دو برايم رام شدند تا آن‌كه وارد بهشــت گشتم كه ناگهان در دو طرف آن خانه‌هــاي خودم و اهل بيتــم را مشاهده كردم و ديدم كه خاكش مانند مشــك معطــر بود، دختــري را ديــدم كــه در نهرهــاي بهشت غوطــه‌ور بود،
(156) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
پــرسيــدم دختــرا! تــو از كيستــي؟ گفــت از آن زيــد بــن حـارثه مي‌باشـــم. صبح ايـــن مـــژده را بـــه زيـــد دادم.

... نگاهم به مرغان بهشت افتاد كه مانند شتران بختي (عجمي) بودند. انار بهشت را ديدم كه مانند دلوهاي بزرگ بــود.

3 ـ درخـت طـوبـي

... درختي ديدم كه آن‌قدر بزرگ بود كه اگر مرغي مي‌خواست دور تنه آن را طي
قسمتهائي‌ازبهشت(مشاهدات‌رسول‌در شب‌معراج) (157)
كند، مي‌بايست هفتصد سال پرواز كند و در بهشت هيچ خانه‌اي نبود مگر اين‌كه شاخه‌اي از آن درخـت بدان‌جا سر كشيده بــود.
از جبرئيل پرسيدم اين درخت چيست؟ گفت: اين درخت طوبي است كه خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده و فرموده: «طُوبي لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأبٍ ـ طُوبي و سرانجـام نيك مـر ايشـان راست!» (29 / رعد)

... وقتي وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئيل از آن درياهاي هول‌انگيز و عجائب حيرت‌انگيز آن سئوال نمودم، گفت اين‌ها سرادقات و حجاب‌هائي است كه خداونـد به وسيلـه آن‌ها خـود را در پـرده انداختـه و اگر اين حجـاب‌هـا نبـود نور
(158) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
عـرش تمامـي آن‌چه را كه در آن بـود پـاره مي‌كـرد و از پـرده بيـرون مـي‌ريخـت.

5 ـ سدرة المنتهي

... آن‌گاه به درخت سدرة المنتهي رسيدم كه يك برگ آن امتي را در سايه خود جاي مي‌داد و فاصله من با آن درخت همان‌قدر بود كه خداي تعالي درباره‌اش فرمود: « قابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْني.» (9 / نجم)

قسمتهائي‌ازبهشت(مشاهدات‌رسول‌در شب‌معراج) (159)
(طبراني از عايشه روايت كرده كه گفت:) رسول‌خدا فرمود: وقتي مرا به آسمان بردند داخل بهشت شـدم و به درختي از درختان بهشت رسيدم كـه زيباتر و سفيـد برگتر و خـوش ميـوه‌تـر از آن نديده بـودم. يك دانه از ميوه‌هاي آن را چيدم و خوردم و همين ميوه نطفـه‌اي شـد در صلـب من، وقتـي بـه زميـن آمدم و با خديجه هم‌بستر شدم بـه فاطمه حامله شد و اينك هروقت مشتاق بوي بهشت مي‌شوم، فاطمه را مي‌بويم!
(بـراي مطالعه روايـات معراج و منابـع آن‌ها به آيـه 1 سوره اسـري الميـزان ج: 13 ص: 3 مراجعه شود.)
(160) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(ضمنـا يـادآور مي‌شود مطالبـي كه در اين فصـل آمده تمامي نشانه‌هاي بهشت و نعمت‌هـاي بهشتـي نيسـت بقيه در موارد مربوط به خود در فصل‌هـاي ديگر همين كتاب آمده است.)
قسمتهائي‌ازبهشت(مشاهدات‌رسول‌در شب‌معراج) (161)

فصل سوم :رضوان، قرب حضور، بهشت عدن، و پاداش‌هاي بهشتي

«قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ وَاللّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ،»
«بگو آيا مي‌خواهيد شما را به بهتر از اين‌جا خبر دهم؟ كساني كه از خدا پروا
(162)
داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت‌هائي دارند كه از زير سايه آن نهرها جاري است و ايشان در آن، زندگي جاودانه و همسراني پاك داشته و خدا از آنان خشنود است و او به بندگان بينا است!»
(15 / آل عمران)
كلمه «رِضْوان» به معناي رضاو خشنودي است و آن حالتي است كه در نفس آدمي هنگام برخورد با چيزي كه ملايم طبع او است پيدا مي‌شود و نفس از پذيرفتن آن امتناع نمي‌ورزد و در صدد دفع آن بر نمي‌آيد.
در قرآن كريم مسأله رضاي خداي سبحان مكرر آمده و بايد دانست كه رضايت خدا همان‌طور كه بالنسبه به فعل بندگانش در باب اطاعت تصور دارد،همچنين در غير باب اطاعت از قبيل اوصاف و احوال وغيره تصور دارد، (همان طور كه مي‌گوئيم نماز
رضوان، مشيت مطلقه انسان در بهشت (163)
باعث رضاي خدا است، همچنين مي‌گوئيم تواضع و رقت قلب باعث خشنودي او است.)
چيزي كه هست بيشتر مواردي كه در قرآن كلمه رضاي خدا آمده، (اگر نگوئيم همه مواردش،) از قبيل رضايت به اطاعت است و به همين جهت است كه در آيات زير رضاي خدا را با رضاي بنده، مقابل هم قرار داده است.
رضايت خدا از بنده‌اش به خاطر اطاعت او است و رضايت بنده از خدا به خاطر پاداشي است كه به او مي‌دهد و يا به خاطر حكمي است كه به نفع او صادر مي‌كند:
«رَضِيَ‌اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ،» (22 / مجادله)
«يا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعي اِلي رَبِّكِ راضِيَةً‌مَرْضِيَّةً،»(27 و28/فجر)
«وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَ الأَنْصارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ
(164) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بِاِحْسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ...» (100 / توبه)
اين‌كه در اين مقام يعني مقام شمردن آن‌چه براي انسان خير است و مطابق با امور مورد علاقه زندگي دنيائي او است مسأله رضايت خدا را

شمرده، دلالت دارد بر اين‌كه خود «رِضْوان» نيز از خواسته‌هاي انساني و يا مستلزم امري است كه آن امر اين چنين اسـت و به همين جهـت بوده كه در اين آيه آن‌را در مقابل جنات و ازواج ذكر كرده است.
در آيه: « فَضْـلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوانـا،» (2 / مائده) آن را در مقابل فضل و نيز در آيه: «وَ مَغْفِـرَةٌ مِـنَ‌اللّهِ وَ رِضْـوانٌ،» (20 / حديــد) در مقــابــل: «مَغْفِرت،» و در آيه: «بِرَحْمَةٍ مِنْـهُ وَ رِضْـوانٍ،» (21 تـوبه) در مقابل رحمت ذكر فرمود.
و چه بسا با تدبر و دقت در معناي آن‌چه كه ما گفتيم و دقت در آيه: «رَضِيَ‌اللّهُ
رضوان، مشيت مطلقه انسان در بهشت (165)
عَنْهُمْ...،» و آيه: «راضِيَـةً مَرْضِيَّةً...،» بتـوان نكتـه‌اي را كه آيه موردبحث مبـهم گذاشته، كشف نمود، براي اين‌كه در آيات نامبرده رضايت را به خود آنان زده، فرموده: (خــدا از ايشان راضــي است،) و رضايت از شخص، غير رضايت از فعل شخص اسـت.
در نتيجه برگشت معنا به اين مي‌شود كه خداي تعالي ايشان را در آن‌چه مي‌خواهند از خــود نمي‌راند، نتيجه اين هم همان معنائي مي‌شود كه آيه: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها ـ ايشان در بـهشــت هر چـه بخـواهنـد در اختيـار دارنـــد،» آن را افـاده مي‌كنـد، پــس در رضـوان خــدا از انسـان، مشيــت مطلقــه انسـان وجـــود دارد.(1)

1- الميـزان، ج 3، ص 165 تا 168 .
(166) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لَهُـمْ فيهـا مـا يَشـاؤُنَ خـالِـديـنَ كـانَ عَلـي رَبِّـكَ وَعْـدا مَسْـؤُلاً،»
«و در آن‌جا جاودانه هر چه بخواهند دارند، وعده‌اي كه به عهده پروردگار تو است و همه بايد آن را در خواست كنند و در طلبش برخيزند.» (16 / فرقان)
متقين در بهشت از ناحيه خدا و تمليك او مالك و دارنده چنين چيزي هستند كه هر چه را بخواهند دارا شوند و البته معلوم است كه خواست ايشان جز به چيزي كه دوست دارند تعلق نمي‌گيرد.
البته اين نكته را نبايد از نظر دور داشت كه متقين در آن روز و در بهشت دوست نمي‌دارند و نمي‌خواهند، مگر چيزي را كه واقعا دوست داشتني باشد و آن
اهل بهشت در بهشت چه مي‌خواهند؟ (167)
چيزي كه واقعا بايد آن را دوست داشت همان چيزي است كه خدا براي آنان دوست بدارد و آن عبارت است از همان خير و سعادتي كه مستحق آن شده‌اند و با آن به كمال مي‌رسند و نه خود و نه ديگران از آن متضرر نمي‌گردند. (دقت فرماييد.)
و با اين بيان اشكالي كه به طور كلي به آيات ناطقه به اطلاق مشيت شده - مانند آيه مورد بحث - جواب داده مي‌شود و آن اشكال اين است كه ممكن است اهل بهشت معصيت و عمل زشت و كار لغو را دوست بدارند و يا كاري و چيزي را دوست بدارند كه باعث آزار سايرين باشد و يا بخواهند افراد مخلد در آتش را نجات دهند و يا بخواهند به مقامات انبياء و مخلصين از اولياء و هركس كه مافوق ايشان است برسند.
و جوابش اين شد كه چگونه چنين اطلاقي از اينگونه آيات به دست مي‌آيد با اين‌كه خود خداي تعالي در خطاب به متقين فرموده: «يا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ،اِرْجِعي اِلي رَبِّكِ
(168) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
راضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلي في عِبادي، وَادْخُلي جَنَّتي،» (27 تا 30 / فجر) زيرا به حكم اين آيه اهل بهشت به چيزي راضي و علاقمند مي‌شوند كه خدا نيز بدان راضي باشد، آري، آنان نمي‌خواهند مگر آن‌چه را كه مايه خوشنودي خداست، پس هيچ وقت اشتهاي معصيت و كار زشت و شنيع و كار لغو نمي‌كنند، «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوا وَ لا كِذّابا،» (35 / نباء) و نيز هرگز از چيزي كه مايه ناراحتي ديگران است خوششان نمي‌آيد و نيز هرگز

نمي‌خواهند كه عذاب از اهل جهنم كه خدا عذاب آنان را خواسته برداشته شود و هرگز آرزو نمي‌كنند كه مقام بالاتراز خودرا داشته‌باشند، چون آن‌چه‌كه خود دارند خدا برايشان‌پسنديده و آنان بدان راضيند و آن‌چه خدا دوست‌مي‌دارد دوست مي‌دارند.(1)

1- الميـــزان، ج 15، ص 26 .

اهل بهشت در بهشت چه مي‌خواهند؟ (169)

«وَعَدَاللّهُ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْتَحْتِهَاالأَنْهارُ خالِدينَفيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً في جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،»
«خداوندمؤمنين و مؤمنات را به بهشت‌هائي وعده داده كه از چشم انداز آن‌ها جويها روان است و آن‌ها در آن جاودانه‌اند و قصرهاي پاكيزه‌اي در بهشت‌هاي عدن واز همه بالاتر رضاي خود را وعده داده كه آن خود رستگاري عظيمي است!» (72 / توبه)
معناي «جَنّاتِ عَدْنٍ» بهشت‌هاي ماندني و از بين نرفتني خواهد بود. و معناي جمله:
(170) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَكْبَرُ،» به‌طوري كه سياق آن را افاده مي‌كند اين است كه خوشنودي خدا از ايشان از همه اين حرفها بزرگتر و ارزنده‌تر است.
معرفت انسان نمي‌تواند رضوان خدا را و حدود آن را درك كند، چون رضوان خدا محدود و مقدر نيست تا وهم بشر بدان دست يابد و شايد براي فهماندن اين نكته بوده كه كمترين رضوان خدا هر چه هم كم باشد از اين بهشت‌ها بزرگتر است، البته نه از اين جهت كه اين بهشت‌ها نتيجه رضوان او و ترشحي از رضاي اوست - هر چند اين ترشح در واقع صحيح است - بلكه از اين جهت كه حقيقت عبوديت كه قرآن كريم بشر را بدان دعوت مي‌كند عبوديتي است كه به‌خاطر محبت به خدا انجام شود، نه به‌خاطر طمعي كه به بهشتش و يا ترسي كه از آتشش داريم و بزرگترين سعادت و رستگاري براي يك نفر عاشق و دوستدار اين است كه رضايت معشوق خود را جلب كند، بدون اين‌كه درصدد
قصرهاي بهشت عدن و رضوان (171)
ارضاء نفس خويش بوده باشد.
و شايد به منظور اشاره به اين نكته است كه آيه را به جمله «ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،» ختم نموده و اين جمله دلالت بر معناي حصر دارد و چنين افاده مي‌كند كه اين رضوان حقيقت هر فوز و رستگاري بزرگي است، حتي رستگاري بزرگي هم كه با رسيدن به جنت خلد دست مي‌دهد حقيقتش همان رضوان است، زيرا اگر در بهشت حقيقت رضاي خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود، نه نعمت. (1)

1- الميـزان، ج 9، ص 456 .
(172) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«... وَ فِي الْاٰخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌمِنَ اللّهِ وَ رِضْـوانٌ وَ مَا الْحَيوةُ الدُّنْيا اِلاّ مَتــاعُ الْغُـــــرُورِ،»
«...البته در آخرت عذاب شديدي است و هم مغفرت و رضواني از ناحيه خداســـت و زندگــي دنيا جــز متاعـــي فريبنـــده نمي‌باشـــد.» (20 / حديد)
در اين قسمت از آيه، مغفرت قبل از رضوان آمده، براي اين‌كه كسي كه مي‌خواهد به رضوان خدا در آيد، بايد قبلاً به وسيله مغفرت خدا شستشو و تطهير شده باشد. و نيز در اين جمله مغفرت را توصيف كرد به اين‌كه از ناحيه خداست، ولي عذاب را چنين توصيفي نكرد، تا بـه قول بعضي‌ها اشاره كرده باشد به اين‌كه مطلوب اصلي و آن غرضي كه خلقت به خاطر آن بوده مغفـرت است نـه عـذاب و ايـن خـود انسـان است كه
مغفرت و رضوان خدا در قيامت (173)
باعــث عـذاب مي‌شود و بـا خـروجش از زي بنـدگـي و عبـوديت آن را پـديـد مي‌آورد.
جمله: «وَ فِـي الْاٰخِــرَةِ عَــذابٌ شَـديـدٌ وَ مَـغْفِـرَةٌ مِـنَ الـلّهِ وَ رِضْوانٌ،» بـه دو روي زندگي آخرت اشاره مي‌كند، تـا شنـونده بر حذر شود و از مغفرت و رضوان كه يك روي آخـرت اســـت و عذاب كه روي ديگرش است، مغفرت و رضوان را اختيار كند.(1)

«اَلَّذينَ ءَامَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جهَدُوا في سَبيلِ اللّهِ بِاَمْوِلِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ
1- الميـزان، ج 19، ص 290 .
(174) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
دَرَجَةً عِنْدَاللّهِ وَ اُولآئِكَ هُمُ الْفآئِزُونَ،»
«آري كساني كه ايـمان آورده و از وطـن مالـوف خـود مـهاجـرت نمـوده و در راه خـدا بـا امـوال و جان‌هـاي خـود مجـاهــدت نمـودنـد نـزد خــدا از نظــر درجه و منــزلــت بــزرگ‌تــرنــد و ايشـــان، آري تنهـا ايشـانـنـد رستگـــاران،»
«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَـةٍ مِنْـهُ وَ رِضْـوانٍ وَ جَنّتٍ لَـهُمْ فيـها نَـعيـمٌ مُــقيـمٌ،»
«پـروردگـارشـان بـه رحـمتــي از خـود و رضــوان و بهشــت‌هــائــي بشــارت مـي‌دهــد كـه در آنست نعمتهــائـي دائـم،»
«خلِدينَ فيهآ اَبَدا اِنَّ اللّهَ عِنْدَهُآ اَجْرٌ عَظيمٌ،»
«و وضــع ايشــان چنيــن اســت كه دائما در آن بهشت‌هــا جــاوداننــد، آري نــزد خــدا پاداشــي اســت عظيــم و وصــف‌نــاپــذيــر.» (20 تا 22 / توبـه)
درجه اعظم، رحمت، رضوان، جنت و اجر عظيم (175)
آيه در بيان حكم حقي است كه خداي تعالي در مسأله دارد. مي‌فرمايد: كسي كه ايمــان آورد و در راه خــدا به‌قــدر توانائيــش جهــاد كــرد و از مــال و جــانش مايــه گذاشــت، در نزد خــدا درجه‌اش بالاتــر است.
اگــر مطلب را بصورت جمع آورد و فرمود: «كساني كــه» براي اين اســت كه اشاره كنــد بــه اين‌كه مـلاك فضيلــت، وصف مذكــور اســت، نه شخــص معينــي.
اين‌كه فـرمـود: «اَعْظَــمُ دَرَجَةً عِنْـــدَ الـــلّهِ،» مـعنـايش ايـن است كـه ايـن افـراد نسبت بـه آن افـراد ديگـر كـه اصلاً درجـه‌اي ندارند درجـه شـان بـالاتـر است و ايـن خـود يـك نـوع كنـايـه اسـت از اين‌كه اصــولاً ميـان ايـن دو طـايـفـه نسبتـي نيست، زيـرا يـكي داراي گـامـهـاي بلنـــدي اسـت و ديگـــري اصـلاً قـدمي بـرنـداشتـه است.
(176) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ اُولآئِكَ هُمُ الْفآئِزُونَ!» اين جمله نيز دلالت دارد بر آن‌چه گفتيم، زيرا رستگاري را به‌طور انحصار و بنحو استقرار براي يك طايفه اثبات مي‌كند.
«يُبَشِّــرُهُــمْ رَبُّــهُمْ بِــرَحْـمَــةٍ مِـنْــهُ وَ رِضْــوانٍ وَ جَــنّتٍ...،» از ظـاهـر سياق بر مي‌آيـد كـه رحمت و رضوان و جنتي كه مي‌شمـارد، بيـان همـان رستگاري است كـه در آيـه قبلـي بود و در اين آيه به‌طور تفصيـل و بـه

زبـان بشـارت و نويـد آمـده است.
پس معناي آيه اين مي‌شود كه: خداي تعالي اين مؤمنين را به رحمتي از خود كه از بزرگي قابل اندازه‌گيري نيست و رضواني مانند آن و بهشت‌هائي كه در آن‌هانعمتهاي پايدار هست و به هيچ وجه از بين نمي‌رود و خود اينان هم بدون اجل و تعيين مدت جاودانه در آن‌ها خواهندبود، بشارت‌مي‌دهد. (1)
1- الميـزان، ج 9، ص 274 .
درجه اعظم، رحمت، رضوان، جنت و اجر عظيم (177)

«اِنَّ الَّـذيـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصّالِحاتِ يَهْـديهِـمْ رَبُّهُـمْ بِـايمانِهِمْ تَجْـري مِنْ تَحْتِهِمُ‌الأَنْهــارُ في جَنّـاتِ النَّعيمِ»
«كساني‌كه ايمــان آورده و اعمال صالح انجام مي‌دهند، پروردگارشان به‌وسيله ايمانشــان هدايتشان مي‌كند و در بهشت‌هاي پر نعمت جويها در زير جــايگــاهشـــان رِوان اســـت،»
«دَعْويهُــمْ فيها سُبْحانَكَ اللّهُــمَّ وَ تَحِيَّتُهُــمْ فيها سَــلامٌ وَ اخِرُ دَعْويهُمْ اَنِ
(178) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
الْحَمْدُلِلّــهِ رَبِّ الْعــالَـميـــنَ!»
«در آن‌جا جذبه الهي آن‌چنان دل‌هايشان را پر كرده كه سخني جز تسبيح ندارند، مي‌گويند بار الها! تو از هر عيب و نقصي منزهي! و تحيت آن‌ها به يكديگر سلام اسـت و آخرين سـخنشـان "الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ" است.» (9 و 10 / يونس)
خواننــده محترم و پژوهشگــر متدبر بايد توجه داشته باشد كه خداي تعالي در ميان همه منازل قرب، پاداش كساني را كه به وسيلــه ايمان خــود هدايت يافتنــد «جَنّاتِ نَعيم» ذكر كــرده و در ميان همــه نعمت‌هـاي بهشتــي انهــاري را نــام برده كه در بهشــت از زير آنــان جاري اســت، حـال بايــد ديد علــت اين انتخــاب چيسـت؟
در قرآن كريم نعمت به معناي حقيقيش همانا ولايت الهي است و يكي از چيزهائي كه
در جنات نعيم (179)
خداي تعالي اولياي مقربين خود را به آن اختصاص داده نوعي از شراب بهشت است كه با نوشاندن آن شراب به ايشان احترامشان كرده، به شأن آنان اعتناء مي‌نمايد، مثلاً فرمـوده:
«اِنَّ الاَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأسٍ كانَ مِزاجُها كـافُورا عَيْنا يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ يُفَجِّروُنَهــا تَفْـجيرا،» و نيز فرموده:
«اِنَّ الأَبْـرارَ لَفي نَعيمٍ... يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيـقٍ مَخْتُومٍ... عَيْنـا يَشْـرَبُ بِهَـا الْمُقَرَّبـُونَ.»
و اين بر خواننده گرامي است كه در اينگونه آيات دقت نموده، بعضي را با بعضي ديگر مقايسه و تطبيق كند تا شايد بتواند به بعضي از اسرار لطيف كه خداي عز و جل در كلام خود به وديعت نهاده دست يابد.
«دَعْويهُــمْ فيهــا سُبْحانَــكَ اللّهُــمَّ وَ تَحِيَّتُهُــمْ فيهــا سَــلامٌ وَ اخِــرُ دَعْويهُــمْ اَنِ
(180) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ!»(10 / اعراف)
كساني كه ايمـان آورده و اعمـال صالـح مي‌كننـد «تَجْـري مِنْ تَحْتِهِـمُ‌الأَنْهارُ فـــي جَنّـــاتِ النَّعيـــمِ ـ در جنـــات نعيـم نهـرهـا از زيـر كـاخشـــان روان اســـت.»
در اين جملــه سخن از بهشت ولايت و تطهير دل‌ها است، «دَعْويهُمْ فيها سُبْحانَكَ اللّهُمَّ ـ دعـوايشـان در آن بهشـت‌هـا همــه اين اســت كه بارالهـا تو را تسبيــح مي‌گوئيــم.»
و گفتيم كه در اين جمله خدا را از هر نقص و حاجت و شريكي منزه مي‌دارند و اين گفتارشان بر وجه حضور است، يعني خدا را حاضر مي‌بينند و تسبيحش مي‌گويند، چون اولياي خدا از پروردگار خود محجوب نيستند و «وَ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ!» و در آن‌جا درودشان به يكديگر سلام است، كه اين ملاقات را به نشانه امنيت مطلق نامگذاري كردن است، گو اين‌كه در دنيا نيز يكديگر را به كلمه سلام تحيت مي‌گويند، وليكن سلام در دنيا
در جنات نعيم (181)
علامت امنيت نسبي و امنيتي اندك است، اما در بهشت علامت امنيت مطلق است،«وَ اخِرُ دَعْويهُمْ اَنِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ!» آخرين مرحله كمال علم اهل بهشت بدين‌جا منتهي مي‌شود كه خدا را بعد از تسبيح و تنزيه ثنا گويند.
در تفسير آيه شريفه: «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ!» گفتيم كه هر چند هر كسي مي‌تواند به زبان بگويد «اَلْحَمْدُلِلّهِ،» وليكن از آن‌جا كه حمد، توصيف و ستودن خداي تعالي است، هر كسي نمي‌تواند خداي را توصيف كند، اين كار تنها از بندگان مخلص خداي تعالي بر مي‌آيد، افراد انگشت شماري كه خداي تعالي آنان را براي خود خالص نموده و بــه كرامــت قــرب خود اختصــاص داده و هيــچ واسطــه‌اي بين آنــان و بيــن خــداي تعالي نيست. (1)
1- الميـــزان، ج 10، ص 18 .
(182) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ اللّـهُ يَدْعُـوآا اِلــي دارِ السَّـلامِ وَ يَهْدي مَنْ يَشآءُ اِلي صِــراطٍ مُسْتَقيم!»
«خـدا بنَـدگـانش را بـه سـوي دارالسـلام دعـوت مـي‌نمـايـد و از ميـان آنـان هـر كـه را بخـواهـد بــه ســوي صــراط مستقيـم هدايت مي‌كند.» (25 / يونس)
كلمه سلام يكي از اسماي خداي تعالي است و وجه آن اين است كه ذات متعالي خداي تعالي نفس خير است، خيري كه هيچ شري در او نيست، بهشت را هم اگر
اهل بهشت دار السلام و قرب حضور (183)
دارالسلام گفته‌اند به همين جهت است كه در بهشت هيچ شر و ضرري براي ساكنان آن وجود ندارد.
خداي سبحان در اين آيه و در ساير آيات، كلمه سلام را مطلق آورده و به هيچ قيدي مقيدش نكرده، در ساير آيات كلام مجيدش نيز چيزي كه سلام را مقيد به بعضي از حيثيات كند ديده نمي‌شود، پس دارالسلام به‌طور مطلق دارالسلام است و جائي كه به‌طور مطلــق دار سلامت باشد جز بهشــت نمي‌تواند باشد، براي اين‌كه آن‌چه از سلامت در دنيا يافت شود سلامت نسبي است، نه مطلــق، هيچ چيزي كه براي ما سالــم باشد وجــود ندارد مگر آن‌كه همان چيز مزاحم بعضي از چيزهائي است كه دوست مــي‌داريــم و هيــچ حالــي نـداريم مگر آن‌كه مقارن با آن اضــدادي براي آن هســت.
پس، هر لحظه‌اي كه بتواني معناي سلامتي به‌طور مطلق و غير نسبي را تصور كني،
(184) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
همان لحظه توانسته‌اي وضع و اوصاف بهشت را تصور كني و برايت كشف مي‌شود كه توصيف بهشت به دارالسلام نظير توصيف آن به جمله: «لَهُـمْ ما يَشاؤُنَ فيها،» است، براي اين‌كه لازمه سلامت انسان از هر مكروه و هر آن‌چه كه دوست نمي‌دارد اين است كه بر هر چه دوست دارد و مي‌خواهد، مسلط باشد و هيچ چيزي نتواند جلو خواست او را بگيرد و اين همان معناي آيه فوق مي‌باشد.
در آيــه مــورد بحث دارالســلام مقيد شده به قيــد «عِنْدَ رَبِّهِم» و اين دلالــت دارد بــر ايــن كه اهــل دارالســلام داراي قــرب حضورنــد و در آن‌جا بــه هيچ وجه از مقــام خـــداي سبحـــان غفلــت ندارنــد. (1)

1-المیـزان، ج 10، ص 52 .
اهل بهشت دار السلام و قرب حضور (185)

«اَلَّـذيـنَ ءَامَـنُـوا وَ عَـمِلُـوا الصّلِحـتِ طُـوبـي لَهُـمْ وَ حُسْـنُ مَأب!»
«همان كساني كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دادند خوشي و سرانجام نيك از آن ايشان است!» (29 / رعد)
كلمه «طُوبي» يعني پاكيزه‌تر و صفتي است براي حيات و يا معيشت، زيرا نعمت هرچـه كه باشد از اين رو گـوارا و مورد غبطـه است كه مايه خوشي زندگي است و وقتي مايـه خوشـي و سعادت اسـت كه قلب با آن سكون و آرامـش يابد و از
(186) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اضطراب خلاص شود و چنين آرامش و سكونـي براي احـدي دست نمي‌دهد مگر آن‌كه به خدا ايمـان داشته باشـد و عمـل صالـح كند، پس تنها خداست كه مايه اطمينـان خاطر و خوشـي زندگي است.
آري، چنيـن كسـي از شر و خسـران در آن‌چه پيـش مي‌آيد ايمـن و سالـم اسـت و چگونـه نباشد و حال آن‌كه به ستونـي تكيـه زده كه انهـدام نمـي‌پـذيـرد.
او خود را در تحت ولايت خداي تعالي قرار داده، هر چه برايش تقدير كند، مايه سعادت اوست، اگر چيزي به وي عطا كند خير اوست و اگر هم منع كند باز خير اوست.
هم‌چنان‌كـه خودش در وصـف اين زندگـي طيب فرموده: «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلوُنَ!» (29 / رعد)
طوبي، زندگي پاكيزه‌تر (187)
و در وصف كساني كه با ذكر خدا داراي اطمينان قلب نيستند فرموده: «وَ مَنْ اَعْرَضَ عَـنْ ذِكْـري فَـاِنَّ لَهُ مَعيشَـةً ضَنْكـا وَ نَحْشُـرُهُ يَـوْمَ الْقِيمَـةِ اَعْمـي!» (124 / طه)
و بعيد نيست اين‌كه در آيه مورد بحث زندگي و معيشت مؤمنين را پاكيزه‌تر خوانده و پاكيزگي بيشتر براي آنان قائل شده، به منظور اشاره به اين نكته باشد كه زندگـي به هر حال خالـي از طيب نيست، چيزي كه هست در مورد كساني كه به ياد خدا و داراي آرامش قلب هستنـد طيـب بيشتـري دارد، زيـرا زندگي آنـان از آلودگي بـه ناگواري‌هـا دور است.
در روايـات اسلامـي (در مـجمـع البيـان از ثـعلبـي روايـت كـرده كـه بـه سنـد خـود از كـلبـي از ابـي صـالـح از ابـن عبـاس) نـقـل كـرده كـه گـفـت:
- طوبي درختي است كه ريشه‌اش در خانه علي در بهشت است و در خانه

هر مؤمني يك شاخه از آن وجود دارد.
(188) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
در ايـن معنـا روايـات بسياري از طـرق شيعه و اهـل سنت آمـده و از ظاهـر آن‌ها بـر مـي‌آيـد كـه در مقـام تفسيـر آيـه نبـوده، بلكـه ناظـر بـه بطـن آيـه است، چـون حـقيقـت مـعيشت طـوبـي هـمـان ولايـت خـداي سبـحـان اسـت كـه از ايـن امـت علـي عليه‌السلام صـاحب آن ولايت و اولـيـن گشـايـنـده بـاب آن است و مـؤمنيـن اهـل ولايـت، اتبـاع و پيـروان اوينـد و خـانـه او در بـهشـت نـعيـم كـه بـهشت ولايت است بـا خـانـه رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله يكـي اسـت و تـزاحـم و اختـلافي ميـان آن دو نيسـت. (1)

1- الميــزان، ج 11، ص 488 .
جنات عدن، خانه آخرت متقين (189)
(و سلامت واردشدنشان به بهشت)
«... وَ لَنِعْـــمَ دارُ الْمُتَّقينَ!»
«... و ســـراي پـــرهيـــزگاران چـــه نيكـــــــوســـت!»
«جَنّــاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ لَـهُـمْ فيـها ما يَشاؤُونَ كَذلِـكَ يَجْزِي اللّهُ الْمُتَّـقينَ،»
«به بهشت‌هاي جاويد داخل شوند كه جويها در آن روانست و در آن‌جا هر چه خــواهنــد دارنـــد، خــدا پـــرهيـــزكـــاران را چنيـــن پــاداش مـــي‌دهـــــد،»
«اَلَّــذينَ تَتَوَفّيهُمُ الْمَــلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُـولُـونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُــوا الْجَنَّــةَ
(190) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!»
«همان كسان كه فرشتگان با حال پاك سيرتي، جانشان را بگيرند و گويند سلام بر شمــا، بــه پــاداش اعمالي كه مي‌كرده‌ايد به بهشت در آييد!»
(30 تا 32 / نحل)

خانه‌ايشان جنات عدني‌است‌كه به‌آن داخل‌مي‌شوند و از دامنه آن نهرها روان است و در آن‌جـا هرچه را بخواهند در اختيار دارند و خدا اين چنين متقين را پاداش مي‌دهد.
ايـن آيـه بيـان وضـع متقيـن اسـت، كـه چگـونـه مـردمـي هستنـد.
كلمه طَيِّب به معناي عاري بودن هر چيزي است از خلطي كه آن را تيره و ناپاك
و چه نيك است خانه متقين! (191)
سازد و خلوص آن را از بيـن ببرد. طيـب بودن متقيـن در حال توفي و مرگ، خلوص آنـان از خبـث ظلـم اسـت.
متقيـن كساني هستند كه ملائكه آنان را قبض روح مي‌كنند، در حالي كه از خبث ظلم ـ شرك و معاصي ـ عارند و به ايشان مي‌گويند سلام عليكم - كه تأمين قولي آنان است به ايشان - به بهشت وارد شويد به پاداش آن‌چه مي‌كرديد و با اين سخن ايشان را به‌سوي بهشت راهنمايي مي‌كنند.
اين آيه همان‌طور كه ملاحظه مي‌فرماييـد متقين را به پاكـي و تخلص از آلودگي بـه ظلم توصيـف نمـوده و به ايشان وعده امنيت و راهنمايي به‌سـوي بهشت مي‌دهـد، پس در نتيجه برگشـت معنايش به اين آيـه است كه مي‌فرمايـد: «اَلَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا ايمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُـمْ مُهْتَدوُنَ! ـ كساني كه ايمان آورده و
(192) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
ايمان خود را به ظلم نياميخته‌اند براي آنها امنيت است و آنها راهنمائي‌شدگانند!» (82 / انعام)

«إِنَّ الَّـذيـنَ امَنُوا وَ عَمِلُـوا الصّالِحـاتِ اِنّـا لا نُضيعُ اَجْرَمَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً،»
«آنان‌كـه ايمـان آوردنـد و نيكوكـار شدنـد ما هـم اجـر نيكـوكـاران را ضايع‌نخواهيم‌گذاشت،»
«أُولئِكَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ‌ثِيابا خُضْرا مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئينَ فيها عَلَي الأَرائِكِ نِعْـمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَـتْ مُرْتَفَقا،»
شرحي از جنات عدن پاداش ايمان و عمل صالح (193)
«بهشت‌هاي عدن كه نهرها از زير درختانش جاري است خاص آن‌ها است در حالي كه در آن بهشت برين زيورهاي زرّين بيارايند و لباسهاي سبز حرير و ديبا پوشنـد و بر تخت‌هـا تكيه زننـد، كه آن بهشت نيكـو اجري و خـوش آرامگاهي است!»(30 و 31/كهف)
كلمـه «عَـدْن» به معناي اقامت است و جنات عدن يعني بهشت‌هاي اقامت و زندگي.
در آيـه «أُولئِـكَ لَهُـمْ جَنّـاتُ عَـدْنٍ تَجْـري مِـنْ تَحْتِهِـمُ الأَنْهـارُ...» پـاداش آنـان را چنيـن تعريـف مي‌كنـد:
بهشت‌هاي عدن كه نهرها از زير درختانش جاري است خاص آن‌ها است در حالي كه در آن بهشـت برين زيورهـاي زرين بيارايـنـد و لباسهـاي سبز حرير و ديبا
(194) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
پوشنـد و بر تخت‌هـا تكيه زننـد، كه آن بهشت نيكـو اجري و خـوش آرامگاهي است!
در اين آيه ،عقاب، اثر ظلم و در مقابلش ثواب، اثر ايمان و عمل صالح ناميده شده ما از آن چنيـن استفـاده مي‌كنيـم كه ايمان به تنهايـي و بدون عمـل صالح ثـواب ندارد، بلكه چه بسا آيـه اشعار داشتـه باشد بر اين‌كه ايمان بدون عمل ظلم هم هست. (1)

«اِنَّ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً،»
1-الميزان، ج 13، ص 422 .
جنت فردوس و آمادگي براي پذيرائي از مؤمنان (195)
«كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند منزلشان باغهاي بهشت است،»
«خالِدينَ فيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً،»
«جاودانه در آنند و تغيير يافتن از آن را نخواهند.» (107 و 108 / كهف)
بعضي خواسته‌اند از اين‌كه جنات الفردوس را نزل خوانده، آن‌چنان‌كه قبلاً جهنم را براي كافران نزل خوانده بود استفاده كنند كه در ماوراي بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب ديگري است كه به وصف در نمي‌آيد.
و چه بسا اين مفسرين استفاده مذكور خود را با امثال: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ‌فيها وَ لَدَيْنا مَزيد،» (35 / ق) و آيه: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ،» (17 / سجده) و آيه: «وَ بَدالَهُمْ مِنَ‌اللّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ،» (47 / زمر) تأييد مي‌كنند.
(196) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

در تفسيــر برهان از علــي عليه‌السلام روايــت آورده كــه فرمــود: براي هر چيــزي نقطــه بــرجستــه‌اي اســت و نقطــه برجستــه بهشــت، فردوس اســت كه اختصاص به محمد و آل محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله دارد.
در الــدرالمنثور از رســول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده كه فرمود: وقتي از خدا درخواست مي‌كنيد، فردوس را بخواهيــد، كه در وســط بهشت و بر نقطــه بلنــد آن قــرار دارد كه فــوق آن عرض رحمــان است و نهرهــاي بهشــت از آن‌جا مي‌جوشد.
در مجمع البيان از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده كه فرمود: بهشت صد درجه است كه

ما بين هر دو درجه آن به قدر مابين آسمان و زمين است و فردوس بالاترين درجه آن اســت كه نهرهــاي چهارگانــه بهشت از آن‌جا مي‌جوشــد، پس هر وقــت خواستيــد از خدا درخواستــي كنيــد فــردوس را بخواهيـــد. (1)

«اُولئِـــــكَ هُـــمُ الْـــــوارِثُـــــونَ،»
«نامبردگــان، آري تنها ايشـــان وارثاننـــد،»
1- الميـزان، ج 13، ص 549تا551 .
(198) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اَلَّذينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدوُنَ،»
«آنــان كــه بهشــت فــردوس را ارث بــرده و هــم ايشــان در آن جـاودانـد.» (10 و 11 / مؤمنون)
فــردوس به معناي بالاي بهشــت است. وراثت مؤمنين فردوس را به معناي اين است كه فردوس براي مؤمنين باقي و هميشگــي است، چرا كه ايــن احتمــال مي‌رفت كــه ديگــران هم با مؤمنيــن شركت داشته باشند و يا اصــلاً غير مؤمنيــن صاحب آن شــوند بعــد از آن‌ها خداونـد آن را به ايشــان اختصاص داده و منتقــل نموده است.
در روايات هم آمده كه براي هر انساني در بهشت، منزلي و در آتش منزلي است و چون كسي بميرد و داخل آتش شود، سهم بهشت او را به ارث به اهل بهشت مي‌دهند.(1)

«اِلاّ مَـنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئا،»
«مگر كساني كه توبه كرده وايمان آورده و كار شايسته كرده باشند آن‌ها به بهشت داخل شوند و به هيچ وجه ستم نبينند،»
«جَنّـاتِ عَـدْنِالَّتي وَعَـدَ الرَّحْمـنُ عِبـادَهُ بِالْغَيْـبِ اِنَّـهُ كانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّا،»
«بهشت‌هـاي جاويـدان كـه خـداي رحمـان از غيـب به بندگـانـش وعـده داده كـه وعـده او آمـدنـي اسـت،»
«لا يَسْمَعُـونَ فيهـا لَغْـوا اِلاّ سَلامـا وَ لَهُـمْ رِزْقُهُـمْ فيها بُكْرَةً وَ عَشِيّا،»
1- الميـزان، ج 15، ص 13 .
(200) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«در آن‌جـا يـاوه‌اي نشنـونـد مگـر سـلامـي و در آن‌جـا بـامـدادان و شامگاهـان روزي خويـش را دارنـد،»
«تِلْـكَ الْجَنَّـةُ الَّتـي نُـورِثُ مِـنْ عِبـادِنـا مَـنْ كـانَ تَقِيّـا،»
«ايـن بهشتي است كه به هر كس از بندگـان خويش كه پرهيزكار باشد مي‌دهيم.» (60 تا 63 / مريم)
كساني كه از راه شيطاني برگردند و ايمان آورده و عمل صالح كنند داخل بهشت گشته و به هيچ وجه ظلم نمي‌شوند بلكه به همان طبقه گذشته كه مورد انعام خدا بودند ملحق مي‌گردند، البته با آنان، نه اين‌كه از آنان باشند، همچنان‌كه در آيه: « وَ مَنْ يُطِعِ اللّـهَ وَ الرَّسُـولَ فَاُولئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّينَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحينَ وَ حَسُنَ اُولئِكَ رَفيقا،» نيز فرمود: كساني كه خدا و رسول را اطاعت

مي‌كنند با كساني (نه از كساني) خواهند بود كه خدا به ايشان انعام فرموده، كه عبارتند از انبياء و صديقين و شهداء و صالحين، كه نيكو رفقايي هستند.
«فَاُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ،» يعني ايشان به تمام و كمال اجر خود را مي‌يابند، به دليل اين‌كه بعد از آن فرمـوده: «وَ لا يُظْلَمُـونَ شَيْئـا،» چون ظلـم نشدن در كوچكترين عمـل از لوازم يافتـن اجر تمـام و كمـال است، نـه از لـوازم داخـل بهشـت شـدن.
«جَنّـاتِ عَـدْنِ الَّتـي وَعَـدَ الرَّحْمـنُ عِبادَهُ بِالْغَيْـبِ اِنَّـهُ كـانَ وَعْـدُهُ مَأْتِيّـا،»
كلمه «عَدْن» به معناي اقامت است و اگر بهشت را «عَدْن» ناميده‌اند اشاره به اين است كه انسـان بهشتي در بهشـت، جاودان و ابدي است و

كلمه وعده به غيب وعده به چيزي است كه موعود فعلاً آن را نمي‌بيند و ماتي بودن وعد به اين است كه تخلف نكند.
در مجمع البيان گفته: درست است كه تو، به آن وعده مي‌رسي، ولي آن هم به تو
(202) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مي‌رسد، همچنان‌كه هر چيز كه به آدمي برسد آدمي هم به آن مي‌رسد، بعضي ديگر گفته‌اند: موعود آدمي نيست، بلكه بهشت است و مؤمنين به بهشت مي‌رسند، نه اين‌كه بهشت به مؤمنين برسد.
«لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً اِلاّ سَلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فيها بُكْرَةً وَ عَشِيّاً،»
همان‌طور كه در اين آيه بيان فرموده يكي از خصوصي‌ترين صفات بهشت آن است كه در آن لغوي شنيده نمي‌شود و خداي تعالي به اين نعمت در چند جا منت نهاده است. كلمه «سَلام» به معناي امن است ولي با آن فرق دارد. وقتي به كسي مي‌گويي تو از من در اماني معنايش اين‌است‌كه از من حركت و سخني‌كه ناراحتت‌كند نخواهي‌ديد، ولي وقتي به كسي مي‌گويي سلام من بر تو باد، معنايش اين است كه نه تنها چيزي كه ناراحتت كند نمي‌بيني، بلكه هر چه مي‌بيني چيزي خواهد بودكه ناراحتت نمي‌كند و اهل
شرحي از جنات عدن و وارثان آن (203)
بهشت اين سلام را از ملائكه و از رفقاي بهشتي خود مي‌شنوند همچنان كه خداي تعالي از ملائكه حكايت كرده كه مي‌گويند «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ!» و به رفقاي بهشتي نسبت داده فرموده: «فَسَلامٌ لَكَ مِنْ اَصْحابِ الْيَمينِ!» (91 / واقعه)
«وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فيها بُكْرَةً وَ عَشِيّاً،»
ظاهر كلام اين است كه آمدن رزق در صبح و شام كنايه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.
«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتي نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيّاً،»
و در اين‌جا بهشت را از اين جهت ارث ناميده كه بهشت در معرض آن بود كه به تمامي افراد اعطاء شود، چون خدا آن را به شرط ايمان و عمل صالح به همه وعده داده بود، پس اگر به متقين اختصاص يافت و ديگران به خاطر اضاعه نماز و پيروي شهوات
(204) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
محروم شدند، در حقيقت از اينان به آنان ارث رسيده، نظير اين عنايت در آيه: «اَنَّ الاْرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ،» (105 / انبياء) به‌كار رفته و در آيه: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الاْرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ

حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلينَ!» (74 / زمر) میان ارث دادن و اجر جمع شده است. (1)

روزي كه پرهيزكاران به مقام قرب وارد مي‌شوند!

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقينَ اِلَي الرَّحْمنِ وَفْدا،»
1- الميـزان، ج 14، ص 105 .
روزي كه پرهيزكاران به مقام قرب وارد مي‌شوند! (205)
«روزي كــه پرهيزكاران را محشـور كنيم كه به پيشگاه خداي رحمان وارد شوند.» (85 / مريم)
كلمــه «وَفْد» به معنــاي قومي اســت كه به منظــور زيارت و ديدار كسي و يا گرفتــن حــاجتــي و امثــال آن‌هــا بــر او وارد شــونــد و اين قــوم وقتــي بــه نــام «وَفْــد» نـاميـده مي‌شـوند كه سـواره بيايند.
مقصود از وفد به رحمان، محشور شدن به بهشت است و اگر حشر به بهشت را حشر به رحمــان خوانــده، بديــن جهت است كه بهشــت مقام قرب خداي تعالي است، پـس حشـر بــه بهشت حشر به خدا است. (1)
1- الميـزان، ج 14، ص 151 .
(206) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ مَـنْ يَأْتِـه مُـؤْمِنـا قَـدْ عَمِـلَ الصّـالِحاتِ فَأُولئِـكَ لَهُـمُ الدَّرَجـاتُ الْعُلـي،»
«هركه‌مؤمن به‌پيشگاه او رود و كارشايسته‌كرده‌باشد آنان مرتبت‌هاي بلند دارند.»
«جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِـنْ تَحْتِهَـا الأَنْهـارُ خـالِدينَ فيها وَ ذلِكَ جَزاءُ مَنْ تَزَكّي،»
«بهشــت‌هــاي جاويــد كه در آن جويهــا روان اســت و جاودانــه در آننــد، ايــن پــاداش كسـي اسـت كـه پـاك خــوئـي كــرده باشـــد.» (75 و 76 / طه)
بهشت عدن پاداش اعتقاد حق و عمل صالح (207)
كلمــه «تَزَكّي» به معنــاي رشد و نمو به نمــاي صالح است و در انسان به اين اســت كه بــا اعتقــاد حــق و عمل صالــح زندگــي كنـــد.
اين دو آيه آثار ايمان و عمل صالح را وصف مي‌كند.(1)

«وَ وَهَبْنــا لَهُ اِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا في ذُرِّيَّتِهِ النُّبُـوَّةَ وَالْكِتابَ وَاتَيْناهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيا وَ اِنَّهُ فِي‌الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحينَ!»
«ما به ابراهيم، اسحق و يعقوب عطا كرديم و در ذريه او نبوت و كتاب قرار داديم
1- الميـزان، ج 14، ص 255 .
(208) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و اجــر او را در دنيــا داديم و در آخـرت هم از صالحان است!» (27 / عنكبوت)
اجر در كلام خداي تعالي غالبا در پاداشهاي اخروي به كار رفته، كه خدا براي بندگان مؤمن خود تهيه ديده، كه يا عبارت است از مقامات قرب و يا درجات ولايت، كه يكي از آن‌ها بهشت است.
«وَ اتَيْناهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيا،» ممكن است مراد از اين اجر، اجر دنيوي نيكو باشد. اين معنــا به آيه‌اي ديگــر تأييد مي‌شــود، كه مي‌فرمايد: «وَ اتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحيــنَ،» (122 / نحل) چــون ظاهرا مــراد از حسنــه همــان زندگــي و عيش نيكو است و مراد از ايتاء اعطاي عملي است نه تقدير كردن و كتابت آن.
ممكــن هم هســت مراد از دادن آن، جلــو انداختن وعده‌اي باشد كه به عموم
مقامات قرب، درجات ولايت، بهشت (209)
مــؤمنيــن داده و معنايــش ايــن باشــد كه ما آن وعــده را در حــق وي جلو انداختيــم و آن وعــده عبــارت اســت از مقامات قرب، همچنان كه قــرآن كريم مقامـات حضـرت ابراهيـم را در ضمن داستانهايش در سوره انعام بر شمرده است. (1)
«وَ اِنَّـــهُ فِــي الْاٰخِــرَةِ لَمِــنَ الصّــالِحيــنَ!»

«اَمَّـــا الَّـذيـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصّـالِحـــاتِ فَلَهُـــمْ جَنّـــاتُ الْمَـــأْوي
1- الميـــــزان، ج 16، ص 181 .
(210) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
نُـــزُلاً بِمـــا كـــانُـــــوا يَعْمَلُـــــونَ،»
«امـــا كساني كه ايمـــان آورده و كارهـــاي شايسته كرده‌انـــد، بـــه پـــاداش اعمـــال صالـــح، منـزلگـــاه پرنعمـــت در بهشـــت ابـــد يابنـــد.» (19 / سجـــده)
كلمه «اَلْمَـــأوي» به معناي مكاني است كه انسان در آن منزل كند و مسكن خود قرار دهد. و كلمه «نُزُلْ» به معناي هر چيزي است كه براي شخصي كه وارد خانه‌اي مي‌شود آماده شود، مانند طعام و آب، ولي از معناي لغوي آن تجاوز شده، به‌هر عطيه‌اي هم نزل مي‌گويند: «فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأوي نُزُلاً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ،» به پاداش اعمـــال صالح، منزلگاه پرنعمت در بهشت ابد يابند.(1)
1- الميـــــــــزان، ج 16، ص 396 .

«عِنْـدَ سِـدْرَةِ الْمُنْتَهــي،»
«نزد سـدره منتهي»
«عِنْــدَهــا جَنَّةُ الْمـأوي،»
«كه جنت‌المأوي آن‌جاست.» (14و15/نجم)
سِـــــدْرَةِ الْمُنْتَهي
(212) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كلمــه «سِدْرَة» به معنـاي يك درخــت سـدر است.
كلمه «مُنْتَهي» گويا نام‌مكاني‌است و شايد مراد‌ازآن، منتهاي آسمان‌هاباشد به‌دليل اين‌كه‌مي‌فرمايد:«جَنَّتُ مَأوي» پهلوي‌آن‌است و ما مي‌دانيم‌كه«جَنَّتُ‌مَأوي»در آسمان‌ها است، چون در آيه فرموده: «وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ.» (22 / ذاريات)
و اما اين‌كه اين درخت سدرة چه درختي است؟ در كلام خداي تعالي چيزي كه تفسيرش كرده باشد نيافتيم و مثل اين‌كه بناي خداي تعالي در اين‌جا بر اين است كه به طور مبهم و با اشاره سخن بگويد و مؤيد اين معنا جمله «اِذْ يَغْشَي السِّدْرَةَ ما يَغْشي،» (16 / نجم) است كه در آن سخن از مستوري رفته است، در روايات هم تفسير شده به درختي كه فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان خدا تا آن‌جا بالا مي‌رود.
«عِنْدَها جَنَّــةُ الْمَأوي،» يعني بهشتي كه مؤمنين براي هميشه در آن منزل مي‌كنند،
سِدْرَةِ الْمُنْتَهي، و جَنَّتُ الْمَأْوي (213)
چون بهشت ديگري هست موقت و آن بهشت برزخ است كه مدتش تا روز قيامت تمام مي‌شود و جنت مأوي بعد از قيامت است، همچنان كه فرموده:«فَلَهُــمْ جَنّــاتُ الْمَــأوي نُـزُلاً بِمـا كـانُوا يَعْمَلُونَ،» و نيز فرموده: «فَاِذا جـاءَتِ الطّامَّـةُ الْكُبْـري... فَاِنَّ الْجَحيمَ هِــيَ الْمَــأوي،» (34 تا 39 / نازعات) و اين جنت المأوي به طوري كه آيه 22 سوره ذاريات دلالت مي‌كرد، در آسمان واقع است.(1)

«يـا اَيُّهَـا الَّذيـنَ امَنُـوا هَـلْ اَدُلُّكُـمْ عَلي تِجـارَةٍ تُنْجيكُمْ مِنْ عَـذابٍ اَليـمٍ،»
1- الميـزان، ج 19، ص 49 .
(214) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«هان اي‌كساني‌كه ايمان آورده‌ايد! آيا مي‌خواهيد شما را بر تجارتي راه نمايم كه از عذابي دردناك نجاتتان مي‌دهد؟»
«تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجـاهِدوُنَ في سَبيلِ اللّهِ بِاَمْوالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،»
«آن تجارت اين است كه به خدا و رسولش ايمان آوريد و در راه خدا با اموال و جان‌هـايتـان جهـاد كنيـد ايـن براي شمـا خيـر اسـت اگـر بـدانيـد،»
«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً في جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ!»
«اگـر چنين كنيد خداي تعالـي گناهانتان را مي‌آمرزد و به جناتي داخلتان مي‌كند كـه از زير درختانش نهرهـا روان اسـت و مساكني طيب در باغهايي عـدن و
مساكن طيب در باغهاي عدن پاداش جهادگران (215)
جـاودانـه دارد و ايـن خـود رستگـاري عظيمـي است!» (10 تا 12 / صف)
در اين آيه شريفه ايمان و جهـاد تجارت به حساب آمـده كه سرمايه‌اش جان آدمي و ربـح آن نجـات از عذاب دردناك اسـت. و مصداق اين نجـات كه وعـده‌اش را داده، همان مغفـرت و جنـت اسـت: «يَغْفِـرْ لَكُـمْ ذُنُـوبَكُمْ وَ يُـدْخِلْكُـمْ جَنّـاتٍ ...!»
و ايـن تجـارت آن اسـت كـه بـه خـدا و رسـولـش ايمـان آورده، در راه او بـا مـال و جـانتـان جهـاد كنيـد!
«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهـارُ...،» در آيه شريفه كلمه «ذُنُوبَكُـمْ» مطلق آمده، يعني نفرمود كدام گناه آمرزيده مي‌شود، از اين اطلاق مي‌توانيم نتيجه بگيريـم كه تمامـي گناهان با شرايطي كه ذكر شده آمرزيده مي‌شود.
(216) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اعتبار عقلي هم مساعد با اين معنا است، چون اين آمرزش در آيه شريفه مقدمه داخل شدن در بهشت جاودان ذكر شده و معنا ندارد كه كسي داخل چنين بهشتي بشود، در حالي كه پاره‌اي از گناهانش آمرزيده نشده باشد. و اي بسا به منظور اشاره به همين نكته بوده كه دنبال آيه فرموده: «وَ

مَساكِنَ طَيِّبَةً في جَنّاتِ عَدْنٍ،» يعني جناتي ثابت و دائمي. پس دائمي و ثابت بودن آن جنات خود اشاره است به اين‌كه مغفرت مزبور در آيه شامل همه گناهان مي‌شود.
آن‌چه مؤمن به خدا مي‌دهد، متاع قليل دنياي ناپايدار است و آن‌چه خدا به مؤمن وعده داده تا او را دلخوش سازد تا با طيب نفس و اراده‌اي قوي به اين معامله اقدام كند و خود را قرباني نمايد متاع و زندگي دائمي و باقي است و به همين جهت به منظور تأكيد اين مطلــب در آخر فرمود: «ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ!» (1)
مساكن طيب در باغ‌هاي عدن پاداش جهادگران (217)

«اِنَلِلْمُتَّقينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعيم،»
«محققـا براي مـردم پرهيزكـار در نزد پروردگارشـان بهشت‌هـا و باغ‌هـاي پـر از نعمـت اسـت.» (34 / قلـم)
مـراد از كلمـه «نَعيـم،» ولايـت اسـت.
1- الميـزان، ج 19، ص 437 .
(218) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اين آيه شريفه بشارت و بيان حال متقين در آخرت است. اگر فرمود: «عِنْدَ رَبِّهِمْ» و نفرمود: «عِنْدَ اللّه» براي اين بود كه اشاره كند به رابطه‌اي كه تدبير و رحمت بين خدا و متقين دارد و اين‌كه اگر متقين چنين نعمتي نزد خدا دارند، به خاطر اين است كه در دنيا ربوبيـت را منحصر در او مي‌دانستنـد و عبادت را خالـص براي او انجـام مي‌دادنـد.
و اگر كلمه «جَنّات» را به كلمه «نَعيم» كه به معناي نعمت است اضافه كرد براي اين بود كه آن‌چه از نعمت‌هـا در بهشت است خالص نعمت است، نه چون دنيا كه نعمتش آميخته با نقمت و لذتش مخلوط با الم باشد. (1)
1- الميـزان، ج 19، ص 637 .
جنت نعيم پاداش متقين (219)

جنات عدن، پاداش بهترين‌هاي خلق خدا!

«اِنَّ الَّـذيـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصّالِحـاتِ اُولئِـكَ هُـمْ خَيْـرُ الْبَـرِيَّـةِ،»
«و كساني كه ايمان آورده اعمـال صالـح كردنـد ايشان بهترين خلق خداينـد،»
«جَـزاؤُهُمْ عِنْـدَ رَبِّهِـمْ جَنّـاتُ عَدْنٍ تَجْري مِـنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها اَبَـدا رَضِـيَ اللّـهُ عَنْهُـمْ وَ رَضُـوا عَنْهُ ذلِـكَ لِمَـنْ خَشِـيَ رَبَّـهُ،»
«جزايشان نزد پروردگارشان عبارت است از بهشت‌هاي عدن كه نهرها در زير درختانش روان است و ايشان تا ابد در آنند در حالي كه خدا از ايشان راضي و ايشان هم‌از خدا راضي باشند اين سرنوشت كسي است كه از پروردگارش بترسد.» (7 و 8 / بينه)
(220) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِنَّ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ،» در اين آيه خيريت را منحصر در مؤمنين كرده، كه اعمال صالح مي‌كنند.
«جَـزاؤُهُـمْ عِنْـدَ رَبِّهِـمْ جَنّـاتُ عَـدْنٍ تَجْـري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها اَبَدا،»
كلمـه عَدْن به معناي استقرار و ثبات است، پس جَنّات عَدْن به معناي بهشت‌هاي خالد و جاودانـه است و توصيف دوباره‌اش به اين‌كه خير البريه در آن بهشت‌ها خالدند و ابدا خالدنـد تأكيد همـان جاودانگـي است، كه اسم عـدن بر آن دلالت داشت.
«رَضِـيَ اللّهُ عَنْهُـمْ ـ خـدا از ايشان راضي است.» رضايت خدا از صفات فعل خـداسـت و مصـداق و مجسـم آن همـان ثوابي اسـت كه به ايشـان عطا مي‌كنـد، تا جزاي ايمان و اعمال صالحشان باشد.
جنات عدن، پاداش بهترين‌هاي خلق خدا! (221)
«ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ،»اين‌جمله علامت‌بهشتيان و آنان‌كه به سعادت آخرت مي‌رسند را بيان مي‌كند، مي‌فرمايد: علامت «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» و آن‌هايي كه به جنات عدن مي‌رسند اين است‌كه از پروردگار خود ترس دارند.
در جاي ديگر هم فرموده: «اِنَّما يَخْشَي اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ،» پس علم به خدا خشيت از خدا را به دنبال دارد و خشيت از خدا هم ايمان به او را به دنبال دارد، يعني كسي كه از خدا مي‌ترسد، قهرا در باطن قلبش ملتزم به ربوبيت و الوهيت او است و در ظـاهـر هم ملازم با اعمال صالح است. (1)
1- الميـزان، ج 20، ص 577 .
(222) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(223)

فصل چهارم:اعراف و ساکنان آن

«وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَي‌الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسيماهُمْ وَ نادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ،»
«ميان بهشتيان و دوزخيان حائلي‌است و بر بالاي آن مردمي هستند كه همه خلائق را به سيما و رخسارشان‌مي‌شناسند و اهل‌بهشت را ندا دهند كه سلام بر شما، اينان بـه بهشت در نيامده‌انـد اما طمع آن را دارند.» (46 / اعراف)
(224)
منظور از اعراف قسمت‌هاي بالاي حجابي است كه حائل بين دوزخ و بهشت است، بـه‌طـوري كـه اعرافيـان در آن‌جا، هم دوزخيـان را مي‌بيننـد و هـم بهشتيـان را.
اين حجاب از اين جهت حجاب خوانده شده كه حائلي است بين دو طايفه اهل دوزخ و بهشـت، نه از اين جهـت كه مانند حجاب‌هـاي دنيا پارچه‌اي باشد كه از نخ بافته شده و در بين بهشـت و جهنـم آويـزان شده باشد.
بنابراين معناي آيه اين مي‌شود كه: در قسمت‌هاي بالاي حجاب رجالي هستند كه بر هر دو طرف مشرفند، چون در محل مرتفعي قرار دارند، مرداني هستند كه اهل جهنم و بهشت را به قيافه و علامت‌هايشان مي‌شناسند.
اعراف و رجال اعراف (225)
و اين سياق بـدون ترديد اين معنـا را افـاده مي‌كند كه رجـال اعراف متمايـز از دو طايفه نامبـرده هستنـد و خلاصـه اين‌كه نه از اهـل بهشتنـد و نه از اهـل دوزخ.
حال يا از اين جهت است كه اصلاً انسان نيستند و يا از اين جهت است كه از حيث سئوال و جواب و ساير شؤون و خصوصيات‌قيامت از آن دو طايفه بيرونند. و يا از اين جهت است كه مقام و مرتبه اعرافيان مافوق مقام اين دو طايفه است. و در حقيقت اهل محشر سه‌طايفه هستند: دوزخيان، اهل‌بهشت و اهل‌اعراف
در اصحـاب اعـراف سـه احتمـال هسـت:
احتمال اول اين‌كه انسان نباشند و از يكي از دو طايفه جن و ملك بوده باشند، احتمالـي است كـه نمي‌تـوان به آن اعتنـاء نمـود، زيـرا اطلاق لفظ رجال شامل ملـك نمي‌شـود. چـون اين دو طايفـه متصـف به رجوليـت و انوثيـت نمي‌گردنـد.
(226) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
احتمال دوم اين‌كه از مستضعفين باشند، كه مستضعفين هم مزيت قابل

اعتنايي ندارنــد و غالبــا از جنــس زنــان و يـا اطفــال و يا مردان ديوانــه و خــرف هستنــد.
اوصافي كه خداي تعالي در آيات بعد براي رجال مزبور ذكر مي‌كند و تذكراتي كه بــه آنان مي‌دهد امــوري است كه جز به اهــل منزلت و مقربين درگاه خدا نمي‌تواند قائـم باشد تا چه رسـد به اين‌كه مــردم متوسـط و مستضعفيــن را هم شامــل شــود.
اين رجال در محلي قرار دارند به نام اعراف و در مقامي هستند كه از خصوصياتي كه در سيماي فرد فرد اهل محشر است به جميع امتيازات نفساني و تفاصيل اعمال آنان پي مي‌برند و حتي اهل دوزخ و بهشت را پس از رفتن به دوزخ و بهشت نيز مي‌بينند و اين مقام بدون شك مقام ومنزلت رفيعي است مخصوص آنان، نه دوزخيان داراي چنان خصوصيتي هستند و نه اهل بهشت.
اعراف و رجال اعراف (227)
معناي سيما اين نيست كه در قيامت اهل بهشت را به علامتي و اهل دوزخ را به علامتي ديگر از قبيل روسفيدي و روسياهي نشان كرده باشند تا هر كس بتواند از آن علامت پي به بهشتي بودن و يا دوزخي بودن اشخاص ببرد، چون از آيه: «وَ ناديآ اَصْحابُ الأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ...،» (48 / اعراف) استفاده مي‌شود كه اصحاب اعراف نه تنها از سيماي اشخاص كفر و ايمان و بهشتي بودن ودوزخي بودن آنــان را درك مي‌كننــد بلكه از قيافه‌هــا به جميــع خصوصيــات احــوال و اعمال آنــان پي مي‌برنــد، حتي از ديــدن سيماي شخص مي‌فهمنــد كه اين شخــص از آن‌هايي است كه در دنيــا همش همگــي صرف جمــع آوري مــال دنيــا مي‌شده است.
رجال اعراف هم با دوزخيان محاوره دارند و هم با بهشتيان، محاوره آنان با اهل دوزخ به اين است كه آنان را كه همان پيشوايان كفر و ضلالت و طغيانند به احوال واقوال شان بي پروا شماتت و سرزنش مي‌كنند.
(228) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و محاوره آنان با اهل بهشت به اين است كه آنان را با تحيت‌هاي بهشتي درود مي‌گويند، با اين حال و با اين‌كه به مقتضاي آيه: «لا يَتَكَلَّمُونَ اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَوابا،» (38 / نبأ) مي‌دانيم كه در روز قيامت هر كسي مجاز به حرف زدن نيست و تنهــا بندگان حق‌گــوي خــدا حق تكلم را دارند!
از سياق آيه بعد استفــاده مي‌شود كه اصحــاب اعراف آن‌قــدر مقامشان بلند اســت كــه سلام‌شــان بــه اهــل بهشــت باعــث ايمنــي آنان مي‌شــود و به فرمان آن‌هــا وارد بهشـت مي‌شوند.
آيات كريمه‌اي كه جاي اين رجال و مقام و منزلت شان و محاوره آن‌ها با

اصحاب جنت و اصحاب جهنم را بيان مي‌كند هيچگونه قلق و اضطرابي درباره ايشان نشان
اعراف و رجال اعراف (229)
نمي‌دهد و ايشان را اصلاً داخل در محضرين (احضار شدگان) و در هول و فزعي كه دارنــد نمي‌دانــد، بلكه مي‌فرمايد: «فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ،اِلاّ عِبــادَ اللّهِ الْمُخْلَصيــنَ،» (127 و 128 / صافات) و بندگان مخلص خود را از حكم كلي احضار و هر گرفتاري و هول ديگري استثنا مي‌كند و از اين‌كه در جمله: «وَ اِذا صُرِفَتْ اَبْصارُهُمْ تِلْقآءَ اَصْحابِ‌النّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ‌الْقَوْمِ‌الظّالِمينَ،» دعاي‌شان را نقل نموده و آن را رد نفرموده، استفاده مي‌شود كه رجال اعراف در هر حرفي كه بخواهند بزنند مجاز هستند و دعاي‌شان هم مستجاب است.
«وَ نادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّـةِ اَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ،» (46 / اعراف)
اصحاب جنت در حالي كه هنوز به بهشت داخل نشده‌اند و اشتياق دارند هر چه زودتر برسند، ندا مي‌شوند: «اَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ!»
(230) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
زماني كه بهشتيــان به ناگاه چشمشــان به اصحاب آتش مي‌افتد به خدا پناه مــي‌بــرنــد از اين‌كه بــا آنان محشور شــده و در آتــش شونــد و مي‌گوينــد: «رَبَّنــا لا تَجْعَلْنــا مَــعَ الْقَــوْمِ الظّالِمينَ!» (1)

«وَ بَيْنَهُمـا حِجـابٌ وَ عَلَـي الْأَعْـرافِ رِجـالٌ يَعْرِفُـونَ كُلاًّ بِسيماهُمْ وَ نادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّـةِ اَنْ سَـلامٌ عَلَيْكُـمْ لَـمْ يَـدْخُلُـوهـا وَ هُـمْ يَطْمَعُـونَ،»
1- الميـزان، ج 8، ص 152 .
اعراف در قرآن به چه معنا است؟ (231)
«ميان بهشتيان و دوزخيان حائلي است و بر بالاي آن مردمي هستند كه همه خلائق را به سيما و رخسارشان مي‌شناسند و اهل بهشت را ندا دهند كه سلام بر شمـا، اينـان بـه بهشـت در نيـامـده‌انـد اما طمـع آن را دارند.» (46 اعراف)
در قرآن كريم در غير چهار آيه‌اي كه در سوره اعراف است لفظ اعراف در جاي ديگر نيامده است و ما از بحثي كه در اين آيات كرديم اين نتيجه را گرفتيم كه اعراف يكي از مقامات عالي انسانيت است كه خداوند آن را به حجابي كه حائل بين بهشت و دوزخ است مثال زده و معلوم است كه هر حائلي، در عين اين‌كه مرتبط به دو طرف خود هست، طبعا از حكم دو طرف خود خارج است و لذا فرمود: اين حجاب داراي اعراف و بلنديهايي است و بر آن اعراف رجالي هستند كه مشرف بر جميع اهل محشر از اولين و
(232) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آخرينند و هر كسي را در مقام مخصوص خودش مشاهده مي‌كنند با اين‌كه مقامات و درجات مردم در بين دو حد اعلا عليين و اسفل السافلين مختلف است با اين حال از حال يك يك اشخاص و اعمالي كه در دنيا كرده‌اند آگاهند و با هر كس كه بخواهند مي‌توانند حرف بزنند، هر كسي را كه بخواهند مي‌توانند ايمني داده و به اذن خدا اجازه ورود به بهشت دهند.
از اين‌جا معلوم مي‌شود كه موقف و مقام اين رجال از دو موقف سعادت كه عبارت است از نجات به وسيله عمل صالح و شقاوت كه عبارت است از هلاكت به خاطر عمل زشت، بيرون‌است. و خلاصه مقامي است ما فوق اين دو مقام و حاكم و مسلط بر آن دو.
براي تقريب ذهن و روشن شدن مطلب مي‌توانيم اين مقام را به مقام پادشاهان و حكام تشبيه كرده بگوييم: همچنان‌كه در زير سلطه حكام اقوامي سعيد و متنعم به
اعراف در قرآن به چه معنا است؟ (233)
نعمت آنان و مشمول رحمت آنانند و هر چه را كه بخواهند برايشان فراهم است و اقوام ديگري شقي ودر زندانهاي آنان معذب به انواع عذاب‌هاي دردناكند و طايفه سومي مافـوق اين دو طايفه مأمور تنظيم امور آنان و

رساندن نعمت به آن طايفه و عذاب به اين طايفــه و در عين حال خود نيز از متنعمين هستنــد و نيز قــوم ديگــري مافــوق ايــن خـدمـه و عمــال، مــأمــور بــه تدبيــر همــه طبقــات مــادون خــود هستنــد.
همچنين ممكن است خداي تعالي كه حاكم در روز جزا است اقوامي را مشمول رحمت خود قرار داده و از آن‌جايي كه خدايي است آمرزگار و صاحب فضل بزرگ، آنان را به پاداش حسنات شان داخل بهشت نموده، از هر طرف بركات خود را بر آنان نازل كند و از آن‌جايي كه عزيز ذوانتقام است، اقوام ديگري را به كيفر گناهانشان در آتش خــود انداخته و طايفــه سومي را اذن دهــد كه بين اين دو طايفه واسطه شوند و احكــام و اوامــرش را در بيــن آنـان اجــرا نمـاينــد، همچنان‌كه خــودش فرمــوده:
(234) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لِمَنِ‌الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ!»
«بــراي كيســت سلطنــت امـــروز، بــراي خــداي يگـانـه قهــار!» (16 / مؤمــن) (1)

«وَ ناديآ اَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ قالُوا مآ اَغْني عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ،»
«اصحـاب اعراف مردمــي را كه به سيمايشــان مي‌شناســند نــدا دهنــد و گويند
1- الميـزان، ج 8، ص 164 .
نداي رجال اعراف به دوزخيان و بهشتيان (235)
جمـاعـت شمــا و آن تكبــري كــه مي‌كرديــد كــاري بــراي شمــا نساخــت،»
«اَهـؤُلاآءِ الَّذيــنَ اَقْسَمْتُـمْ لا يَنـالُهُـمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُــمْ وَ لاآ اَنْتُــمْ تَحْزَنُــونَ،»
«آيا همين‌ها بودند كه شما قسم مي‌خورديد كه رحمت خدا به آنان نمي‌رسد؟ شما (مؤمنيــن) به بهشت وارد شويــد كه نه بيمــي داريد و نــه غمگيــن مي‌شويــد!» (48 و 49 / اعراف)
اين‌كه «رِجال» را توصيف كرد به اين‌كه اصحاب اعراف آن‌ها را به سيمايشان مي‌شناسند دلالت دارد بر اين‌كه سيماي اصحاب دوزخ نه تنها اعرافيان را به دوزخي بــودن آنان واقـف مي‌كند، بلكه به خصوصيات ديگري هم كه دارند راهنمايي مي‌نمايد.
(236) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
جمله: «قالُوا مآ اَغْني عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ،» دوزخيان را شماتت مي‌كنند بــه اين‌كه شما در دنيا از قبول حق استكبار مي‌كرديد و از جهت شيفتگي و مغروربودن به‌دنيا، حق‌را ذليل و خوارمي‌پنداشتيد.
«اَهــؤُلاآءِ الَّذينَ اَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ‌اللّهُ بِرَحْمَةٍ...؟»
«اين‌ها (بهشتيان) همــان كسانــي هستند كه شما (دوزخيــان) درباره‌شــان به‌طــور جزم مي‌گفتيد از اين راهي كه براي عبوديـت اتخاذ كرده‌انــد خيري نمي‌بينند؟» و خير ديدن همان رسيدن به‌رحمت خدا است.
جملــه: «اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لاآ اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ!» امري است از طرف اصحاب اعــراف به مؤمنيــن كه پس از تقرير حال آن‌ها به استفهام، امر مي‌كنند ايشان را تا داخل جنــت شوند.(1)
نداي رجال اعراف به دوزخيان و بهشتيان (237)

«وَ ناديآ اَصْحـابُ الْجَنَّةِ اَصْحابَ النّـارِ اَنْ قَـدْ وَجَدْنـا مـا وَعَدَنـا رَبُّنا حَقّا فَهَـلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَـدَ رَبُّكُـمْ حَقّا قالُـوا نَعَمْ فَاَذَّنَ مُـؤَذِّنٌ بَيْنَهُـمْ اَنْ لَعْنَـةُ اللّهِ عَلَـي‌الظّالِمينَ!»
«اهل بهشت به اهل جهنم بانگ زنند كه ما وعده پروردگار خويش را درست يافتيم آيا شمانيز وعده پروردگارتان را درست يافتيد؟ گويند: آري، پس اعـلام‌كننـده‌اي ميـان آنان بانـگ مي‌زنـد كه لعنـت خـدا بر ستمگـران باد!»
«اَلَّذينَ يَصُـدُّونَ عَنْ سَبيـلِ اللّهِ وَ يَبْغُونَهـا عِوَجـا وَ هُمْ بِالْاْخِرَةِ كافِرُونَ»
1- الميـــــــزان، ج 8، ص 163 .
(238) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«همان كساني كه سد راه خدا شده آن را منحرف مي‌خواهند و خود هم به آخرت كافرند!» (44 و 45 / اعراف)
اين آيـه شريفه كلامـي را كه بهشتيان با دوزخيـان دارند حكايـت مي‌كند و كـلام مـزبـور، هـم اقـرارگيـري از دوزخيـان اسـت و هـم استهزايـي اسـت كه بهشتيـان از دوزخيان مي‌كننـد.
مؤمنين در مقام اعتراف گفته‌اند: «اَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّا،» و بدين وسيله به حقيقت جميع خصوصيات و جزئياتي‌كه خداوند به‌زبان انبياي كرامش براي آنان از امر معاد بيان‌كرده اعتراف نموده‌اند.
در سئوال از كفـار اسمي از خصوصيـات معاد و جزئيـات عذابش نبرده و گفتگوي بهشتيان با دوزخيان (239)
درباره اصـل آن پرسيده‌اند: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّا ـ آيا وعده پروردگارتان را حـق يافتيـد؟» براي اين‌كه وعده‌هايـي كه خداوند فقـط به كفار داده همـان خصوصيات عذاب قيامـت است نه اصل قيامـت، چون اصل قيامـت وعده‌اي است كه هـم به كفار داده و هـم به مؤمنيـن.
«فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَي الظّالِمينَ!»
«پـس اعلام كننـده‌اي ميان آنـان بانگ مي‌زنـد كه لعنت خدا بر ستمگران باد!»
خداي تعالي در اين آيه تصريح نفرموده به اين‌كه اين مؤذن و منادي از جنس بشر است و يا از جن است و يا از ملائكه، وليكن از تدبر در كلام مجيدش چنين بر مي‌آيد كه ايـن مؤذن از جنس بشـر باشـد، نـه جـن و نـه ملـك.
(240) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اما جن، براي اين‌كه در سرتاسر كلام خداي تعالي هيچ كجا ديده نمي‌شود

که جن از طـرف او متصـدي امري از امور آخرتـي انسان شـده باشد، پس احتمـال اين‌که مـؤذن مزبور از طايفـه جن باشد احتمال بي‌وجهي است.
و اما ملائکه، اين طايفه گرچه واسطه‌هاي امر خدا و حاملين اراده او هستند و انفاذ اوامر او به دست ايشان است و اجراي قضا و قدر او در مخلوقات محول به ايشان و قرآن کريم هم درباره نفوذ تصرفات آنان در مسأله مرگ و بهشت و دوزخ تصريحاتي دارد، از آن جمله مثلاً به ستمکاران مي‌گويند: «اَخْرِجُوآا اَنْفُسَکُمُ الْيَوْمَ ...!» (93 / انعـام) و به اهل بهشت مي‌گويند: «سَلامٌ عَلَيْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ...!» (93 / انعام) و مالك دوزخ به دوزخيـان مي‌گويد: «اِنَّکُـمْ ماکِثُونَ ...!» (77 / زخـرف) و امثـال اين‌هـا، الا اين‌کـه درباره محشر که معرکه بعث و سئوال و نظاير کتب و وزن و حساب و جاي حکم فصل
گفتگوي بهشتيان با دوزخيان (241)
اسـت هيـچ تصرف و امر و نهيـي را براي ملائکـه و هيچ موجود ديگري اثبات نکـرده، جـز انسـان که در ذيـل آيـات مورد بحث از او چنين حکايـت مي‌کند: «وَنادَوْا اَصْحابَ‌الْجَنَّةِ اَنْ سَلامٌ عَلَيْکُمْ!»
و نيز از اصحاب اعراف حکايت مي‌کند که به يك دسته از مؤمنين مي‌گويند: «اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْکُمْ وَ لاآ اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ!» و اين خود نفوذ حکم و امر انسان را در قيامت مي‌رساند و همچنين درباره اوصاف روز قيامت مي‌فرمايد: «قالَ الَّذينَ اُوتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّـوءَ ...،» (27 / نحل)
و نيـز مي‌فـرمـايـد: «وَ قـالَ الَّذيـنَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَ الاْيمـانَ لَقَدْ لَبِثْتُـمْ في کِتـابِ‌اللّهِ اِلي يَـوْمِ‌الْبَعْـثِ فَهـذا يَوْمُ الْبَعْـثِ وَ لکِنَّکُـمْ کُنْتُـمْ لا تَعْلَمُـونَ.» (56 / روم)
اين آيات و همچنين آيات راجع به شفاعت و شهادت انسان قرائني است که احتمال
(242) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
انسان بودن مؤذن مزبور را در ذهن تقويت مي‌کند.(1)

«وَ نادي اَصْحابُ‌النّارِ اَصْحابَ‌الْجَنَّةِ اَنْ اَفيضُوا عَلَيْنا مِنَ‌الْمآءِ اَوْ مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالُوآا اِنَ‌اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَـي الْكـافِرينَ،»
«و اهل جهنم اهل بهشت را ندا زنند كه از آن آب يا از آن چيزها كه خدا روزيتان كرده براي ما بريزيد. گويند: خداوند آن‌را بر كافران‌حرام‌كرده‌است.»(50/اعراف)
1- الميــزان، ج 8، ص 148 .
درخواست جهنميان از بهشتيان (243)
در آيه مورد بحث ساير نعمت‌هايي را كه خداوند به اهل بهشت روزي كرده عطف بر آب نموده و از اين‌جا معلوم مي‌شود كه اهل دوزخ از اهل بهشت تنها انتظار آب ندارند، بلكه تقاضاي همه انواع نعمت‌ها را مي‌كنند.
به هر حال، آيه شريفه اشعار دارد بر اين‌كه مكان اهل جنت بلندتر از مكان دوزخيان اســت. و اگــر ابتــدا از ميان همه نعمت‌ها آب را ذكر كــرد و آن‌گاه بقيــه نعمت‌هــا را بــر آن عطــف نمود، از اين جهت است كه براي دوزخيان و مبتلايان به حرارت دوزخ آب از هر چيز ديگري ضروري‌تر است. (1)
1- الميـزان، ج 8، ص 165 .
(244) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

فصل پنجم:بهشتيان و زندگي در بهشت

قسمت اول : ابرار در بهشت

ابـرار و اعمالـي كه آن‌ها را بهشتي كـرد!

آيات سوره دهر داستان مردمي از مؤمنين است كه قرآن نامشان را ابرار خوانده و از پاره‌اي كارهايشان يعني وفاي به نذر و اطعام مسكين و يتيم و اسيرشان خبر داده،
(245)
ايشان را مي‌ستايد و وعده جميلشان مي‌دهد.
معلوم مي‌شود سبب نزول اين آيات هم همين داستان بوده و اين داستان در خارج واقع شده نه اين‌كه بخواهد يك قصه فرضي را جعل كند، آن‌گاه آثار خوب آن را بر شمرده و كساني‌راكه آن‌چنان عمل كنند وعده جميل داده است:

1ـ تـرس از روزي كـه شـرش مستطيـر است!

«يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْما كانَ‌شَرُّهُ مُسْتَطيرا،»
«كــه آن بندگان، نيكــو به عهد و نــذر خود وفا مي‌كنند و از قهر خدا در روزي كــه شــر و سختيــش همــه اهــل محشــر را فــرا گيرد مي‌ترسنــد.» (7 / دهر)
(246) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
منظور از استطار شر آن روز شر روز قيامت است، كه روز به نهايت رسيدن شدائد و اهوال و عذابها است.

«وَ يُطْعِمُـونَ الطَّعـامَ عَلـي حُبِّـهِ مِسْكينـا وَ يَتيمـا وَ اَسيـرا،»
«و بـر دوستـي خـدا به فقير و اسيـر و طفـل يتيم طعـام مي‌دهنـد.» (8 / دهر)
«اِنَّمـا نُطْعِمُكُـمْ لِـوَجْـهِ اللّـهِ لا نُريـدُ مِنْكُـمْ جَـزاءً وَ لا شُكُـورا،»
«ما فقط براي رضاي خدا به شما طعام مي‌دهيم و از شما هيچ پاداش و سپاسي هم
ابرار و اعمالي كه آن‌ها را بهشتي كرد! (247)
نمي‌طلبيم.» (9 / دهر)
«وَجْه» خداي تعالي عبارت است از صفات فعلي خداي تعالي، صفات كريمه‌اي كه افاضه خير بر خلق و خلقت و تدبير و رزق آن‌ها و يا به عبارت جامع‌تر رحمت عامه او كه قوام تمامي موجودات بدان است، از آن صفات نشأت مي‌گيرد و بنابراين معناي اين‌كه عملي به خاطر وجه اللّه انجام شود اين است كه در انجام عمل اين نتيجه منظور گردد كه رحمت خداي تعالي و خشنوديش جلب شود، منظور تنها و تنها اين باشد و ذره‌اي از پاداش‌هايي كه در دست غير خداي تعالي است منظور نباشد و به همين جهت خانواده اطعامگـر دنبال اين سخن خود كه «اِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ،» اضافه كردنـد: «لا نُريدُ مِنْكُمْ جَـزاءً وَ لا شُكُورا ـ ما از شما نه پاداشي مي‌خواهيم و نـه حتـي تشكـري.»
(248) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
هدف واقع‌شدن «وَجْهِ‌اللّه» و آن‌را غايت و انگيزه اعمال قراردادن، در چند جا از كلام مجيدش آمده، مانند آيات زير: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ،» (28/كهف) و در اين معنا است آيه شريفه: «وَ ما اُمِروُا اِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ‌الدّيـنَ،» (5 / بينه) و آيه شريفـه: «وَ ما تُنْفِقُـونَ اِلاّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ،» (272/بقره) و آيه شريفه «اَلا لِلّهِ‌الدّينُ‌الْخالِصُ!» (3/زمر)

3 ـ ترس از پروردگار در روزي عبوس و دشوار

«اِنّا نَخــافُ مِنْ رَبِّنا يَــوْما عَبُوسا قَمْطَريرا،»
«ما از قهر پروردگار خود به روزي كه از رنج و سختي آن رخسار خلق درهم و
ابرار و اعمالي كه آن‌ها را بهشتي كرد! (249)
غمگيــن اســت مي‌تــرسيــم!» (10 / دهر)
اين آيه در مقام بيان علت سخني است كه از ايشان حكايت كرد، مي‌خواهد بفهماند چرا گفتند: «اِنَّمــا نُطْعِمُكُــمْ لِــوَجْــهِ اللّــهِ...،» و اين‌كه اگر عمل مذكور خود را تنها و تنها به خاطر خدا انجام دادند و عبوديت خود را براي خدا خالص كردند، براي اين بود كه از آن روز سخت ودشوار مي‌ترسيدند و براي بيان علت مذكور اكتفا نكردند به اين‌كه ما از آن روز مي‌ترسيم، بلكه آن روز را به پروردگار خود نسبت داده، گفتند: ما از پروردگار خود از روزي مي‌ترسيم كه چنين و چنان است، تا فهمانده باشند وقتي از اين اطعامشان چيزي غير از پروردگارشان را در نظر ندارند، پس ترسشان هم از غير او نيست، هم‌چنان كه اميدي هم به غير او ندارند، پس ترس و اميدشان همه از خدا است،
(250) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اگر از روز قيامت هم مي‌ترسند بــدان جهت اســت كه روز پروردگــارشان است، روزي اســت كه خدا به حســاب بندگانــش مي‌رسد و جزاي اعمال ايشــان را مي‌دهد.
«فَوَقيهُمُ‌اللّهُ شَرَّ ذلِكَ‌الْيَوْمِ وَ لَقّيهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورا،»
«خـــدا هـــم از شــر و فتنــه آن روز آنــان را محفــوظ داشــت و بــه آن‌ها روي خنــدان و دل شـادمــان عطـا نمود.» (11/ دهر)
خداي تعالي ايشان را حفظ و شر آن روز را از ايشان منع كرد و با بهجت و سرور با ايشان روبرو شد، پس اين طايفه در آن روز خوشحال و مسرورند، هم‌چنان كه در جاي ديگر فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ!» (1)
ابرار و اعمالي كه آن‌ها را بهشتي كرد! (251)

«اِنَّ الْاَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُورا،»
«و نيكوكـاران عالم در بهشـت از شرابي نوشند كه طبعش در لطف و رنگ و بـوي كـافـور اسـت،»
«عَيْنـا يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجيـرا،»
«از سرچشمه گوارايي آن بندگان خاص خدا مي‌نوشند كه به اختيارشان هر كجا خـواهنـد جـاري مـي‌شـود.» (5 و 6 / دهر)
1- الميـزان، ج 20، ص 199 .
(252) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اَبْرار» كساني هستند كه عمل خير را به خاطر ايمان به خدا و رسول او و روز جزا انجام مي‌دهند، چون ايمانشان ايمان رشد و بصيرت است.
خـداي سبحان «اَبْرار» را با صفاتـي توصيف كرده، كه اينك آيات آن از نظر خوانـده مي‌گذرد.
«اِنَّمـا نُطْعِمُكُـمْ لِـوَجْـهِ‌اللّـهِ لا نُـريـدُ مِنْكُـمْ جَـزاءً وَ لا شُكُـورا،» (9 / دهر)
«وَ جَـزاهُـمْ بِمـا صَبَـرُوا...،» (12 / دهـر)
«لَيْـسَ الْبِـرَّ اَنْ تُوَلُّـوا وُجُوهَكُـمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ!» (177 / بقره)
در آيه «اِنَّ الْاَبْرارَ يَشْـرَبُـونَ...،» مي‌خواهد حال «اَبْرار» در آخرت را بيان كند و بفهماند كه ايشان در بهشت از شرابي ممزوج به كافور مي‌نوشند، شرابي خنك و معطر.
پذيرائي بهشتي از ابرار (253)
«عَيْنـا يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ يُفَجِّرُونَـها تَفْجيرا،» يعني نوشيدن از كاس را كه مسلما از هر كاسي نيست، بلكه آن كاس را اختصاص مي‌دهد به چشمه‌اي كه چنين و چنان است. و اگر از نوشندگان آن كاس تعبير به عباداللّه كرد، براي اين بود كه اشاره كنـد بـه اين‌كه اگـر از آن كـاس مي‌نوشنـد به خاطر اين اسـت كه به زيـور عبوديت آراسته شدند و به لوازم آن عمل كردند.
اين دو آيه همان‌طور كه قبلاً اشاره كرديم تنعم ابرار را بيان مي‌كند، كه چگونه از شراب بهشت و آخرت متنعم مي‌شوند و بعيد نيست كه اين دو آيه در مقام بيان حقيقت عمـل صالـح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد.
ظاهر فعل «يَشْرَبُونَ» و فعل «يَشْرَبُ بِها» مي‌فهماند همين حالا مشغول نوشيدنند، نه اين‌كه در قيامت مي‌نوشند، وگرنه مي‌فرمود: «سَيَشْرَبُونَ»، «يُوفُونَ»، «يَخافُونَ»،

«يَطْعَمُونَ» و نيز ذكر تفجير در جمله «يُفَجِّرُونَها تَفْجيرا،» مؤيد ديگري است، براي اين‌كه ظهــور دارد در اين‌كه شكافتــن چشمه و جاري ساختن آب آن را با اسباب اين كــار انجام مي‌دهند، كه همان وفا و اطعام و خوف اســت، پس حقيقــت اين اعمــال همان تفجير عين است. (1)

«وَ جَزاهُــمْ بِما صَبَــرُوا جَنَّــةً و حَريرا،»
1- الميـــــزان، ج 20، ص 199 .
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (255)
«و خداوند پاداش آن صبر كامل بر ايثارشان را باغ بهشت و لباس حرير بهشتي لطــف فرمود.»
منظور از صبر، صبرشان در برابر مصيبت، در برابر اطاعت و از معصيت است، چون اين طايفه در زندگي دنيا به جز وجه پروردگارشان طلبي نداشتند، اراده او را بر خواست خود مقدم مي‌داشتند، در نتيجه در برابر آن‌چه او براي آنان مقدر كرده بود و هر محنت و مصيبتي كه براي آنان خواسته بود صبر مي‌كردند، و نيز بر امتثال هر فرماني كه به ايشان داده بود و بر ترك هر عملي كه ايشان را از آن نهي كرده بود صبر مي‌كردند، هر چند كه با خواست خودشان مخالف بود و لذا خداي تعالي مشقت و زحمتي را كه در راه بندگي او تحمل كرده بودند به نعمت و راحت مبدل كرد: «اِنَّ هذا كانَ
(256) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا!»
«مُتَّكِئينَ فيها عَلَي الْأَرائِكِ لا يَرَوْنَ فيها شَمْسا وَ لا زَمْهَريرا،»
«كــه در آن بهشــت بر تخت‌هــاي عــزت تكيه زننــد و آن‌جا نه آفتابــي ســوزان بيننــد و نه سرمــاي زمهــريـــر.»
خداي تعالي مشقت‌هايي را كه تحمل كردند به بهشت و نعمت مبدل كرد، در حالي كه اينان در آن بهشت بر تكيه‌گاهها تكيه داشتند و در بهشت نه آفتابي مي‌بينند تا از گرماي آن متاذي شوند و نه زمهريري تا از سرماي آن ناراحت گردند.
«وَ دانِيَـــةً عَلَيْهِــمْ ظِـلالُهــا وَ ذُلِّلَــتْ قُطُــوفُهــا تَــذْليـــلاً،»
«و سايـه درختــان بهشتـي بـر سـر آن‌ها و ميــوه‌هايــش در دسـترس و به اختيار آن‌هاست.»(14 / دهر)
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (257)
منظور از نزديكي سايه بر سر آنان اين است كه سايه بر سر آنان گسترده است و «تَذْليل قُطُوف» براي آنان به اين معناست كه خداي تعالي ميوه‌هاي بهشتي را براي ايشان مسخر كرده و تحت فرمــان و اراده آنــان قرار داده، به هر نحــو كه بخواهنــد بدون هيچ مانـع و زحمتي بچينند.
«وَ يُطــافُ عَلَيْهِــمْ بِـانِيَــةٍ مِــنْ فِضَّــةٍ وَ اَكْــوابٍ كـانَــتْ قَواريــرا،»
«و ساقيان زيبــاي حور و غلمــان با جامهاي سيمين كوزه‌هاي بلورين بر

آن‌ها دور زنند.»(15 / دهر)
(258) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مراد از اين‌كه فرمود با چنين ظرفهاي نقره فام دور آنان طواف مي‌كنند، طواف كردن خدام بهشتي است كه براي اهل بهشت طعام و آب مي‌آورند و توضيح بيشترش در ذيل آيه «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ ...،»(19/دهر) مي‌آيد.
«قَواريرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْديرا،»
«كه آن كوزه‌هاي بلورين نقره‌اي به اندازه و تناسب اهلش اندازه‌گيري شده‌اند.» (16 / دهر)
مي‌خواهد بفهماند ظرفهاي غذا و شراب را خود ابرار بر طبق ميل خود اندازه‌گيري مي‌كنند، از غذا و شراب هر مقداري كه بخواهند استفاده كنند ظرف آن غذا و شراب را
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (259)
هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه‌گيري مي‌كنند و خلاصه چيزي از غذا و شرابشان در ظرف زياد و كم نمي‌آيد، آيه شريفه «لَهُمْ ما يَشاؤُن فيهاَ،» و آيه «يُفَجِّرُونَها تَفْجيرا،» نيز اشاره‌اي به اين معنا دارد.
احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد كه درباره آنان فرموده: «يُطافُ عَلَيْهِمْ،» و مراد اين باشد كه خدمتگزاران ظرفهاي غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابي كه أبرار احتياج دارند اندازه‌گيري مي‌كنند، در نتيجه چيزي از غذا و شرابشان در ظرفها نمي‌ماند و كم هم نمي‌آيد.
«وَ يُسْقَوْنَ فيها كَأْسا كانَ مِزاجُها زَنْجَبيلاً،»
«و آن‌جا شرابي كه طبعش مانند زنجبيل گرم و عطرآگين است به آن‌ها بنوشانند.»
(260) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(17 / دهر)
بعضي از مفسرين گفته‌اند: در عرب مرسوم بوده كه از زنجبيل استفاده عطر و بوي خوش مي‌كرده‌اند و آن را در جام نوشيدنيها مي‌ريختند، در اين آيه هم به ابرار وعده داده كه زنجبيل بهشتي را كه پاكيزه‌تر و خوشبوتر است در جام شرابشان مي‌ريزند.
«عَيْنا فيها تُسَمّي سَلْسَبيلاً،»
«در آن‌جا چشمه‌اي است كه سلسبيلش نامند و شرابش از خوبي از حد وصف بيرون است.» (18 / دهر)
سلسبيل به‌معناي آبي‌سبك و لذيذ و برنده‌است.
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (261)
«وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ اِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا،»

«و دور آن بهَشتياَن، پسراني زيبا كه تا ابد نوجوانند و خوش سيما به خدمت مي‌گروند كه وقتي در آن‌ها بنگري از فرط صفا گمان بري كه لؤلؤ پراكنده‌اند.» (19 / دهر)
يعني فرزنداني بهشتي پيرامون ابرار طواف مي‌كنند، كه هميشه طراوت و خرمي جواني و زيبايي منظر را دارند.
و منظور از اين‌كه فرمود: تو گمان مي‌كني كه لؤلؤ منثورند، اين است كه آن خدمتگزاران آن‌قدر صفاي لون دارند و آن‌قدر چهره‌هايشان نوراني است
(262) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كه نور رويشان به روي يكديگر مي‌تابد، تو گويي در مجالسي كه ايشان خدمت مي‌كنند لؤلؤ نثار كرده‌اند.
«وَ اِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعيما وَ مُلْكا كَبيرا،»
«چون آن جايگاه نيكو را مشاهده كني عالمي پر نعمت و كشوري بي نهايت بزرگ خواهي ديد.» (20 / دهر)
بعضي گفته‌اند: معناي مشاهده كردن اول اين است كه اگر چشم خود را بدان‌جا يعني به بهشت بيفكني، در آن‌جا نعيمي مي‌بيني كه با زبان قابل وصف نيست و ملك كبيري‌مي‌بيني‌كه‌با هيچ‌مقياسي‌نمي‌توان‌تقديرش‌كرد.
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (263)
«عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا،»
«بر اندام بهشتيان لباس‌هايي است از حرير نازك سبز رنگ و از ديباي ضخيم و با دستبندهايي از نقره تزيين شده‌اند و پروردگارشان شراب طهور به آن‌ها مي‌نوشاند.» (21 / دهر)
«وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا،» خدايشان شرابي به ايشان نوشانيد كه طهور بود، يعني در پاكي به حد نهايت بود، شرابي بود كه هيچ قذارت و پليدي را باقي نمي‌گذاشت و يكي از قذارتهاي دروني آدمي غفلت از خداي سبحان و بي توجهي به اوست، پس ابرار كه اين شراب طهور را نوشيدند محجوب از پروردگارشان نيستند و
(264) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
لذا آنان مي‌توانستند خدا را حمد بگويند، همچنان كه قرآن فرموده: «وَ اخِرُ دَعْواهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمين!» حمد وصفي است كه جز بندگان خالص خدا صلاحيت آن را ندارند، چون خود خداي تعالي فرموده: «سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصينَ!» (159 و 160 / صافات)
خداي تعالي در جمله «وَ سَقيهُمْ رَبُّهُمْ،» همه واسطه‌ها را حذف كرده و نوشاندن به ايشان را مستقيما به خودش نسبت داده و اين از همه نعمت‌هايي كه در بهشت به ايشان داده افضل است و چه بسا يكي از

نعمت‌هايــي باشد كه به حكم آيــه «لَهُـمْ مـا يَشاؤُنَ فيهــا وَ لَدَيْنــا مَزيــد،» خــواســت خــود بشر بــدان نمي‌رسد.
«اِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا،» حكايت خطابي است كه از ناحيه خداي‌تعالي‌به‌هنگام پرداخت اجرشان‌به‌ايشان‌مي‌شود.
خوبان براي رسيدن به بهشت چه كارها كردند! (265)
و جملــه «وَ كـانَ سَعْيُـكُمْ مَشْـكُورا،» خود، انشاي شكر در برابر مساعي مرضيه و اعمال مقبوله ايشان است و خوشا به حالشان كه با چه كلام پاكيزه‌اي خطاب مي‌شوند !

اين را هم بايد دانست كه خداي تعالي در آيات سوره دهر نعمت زنان بهشتي يعنـي حور العين را جزو نعمت‌هـاي بهشتي ذكـر نكرده بـا اين‌كه در كلام مجيد خداي‌تعالي هرجا سخن از نعيـم بهشت شـده، حورالعيـن جزو مهم‌تريـن آن‌هـا ذكـر شده است.
ممكـن است از ظاهر جريان چنيـن فهميده شود كه علت آن اين بوده كه در بين ابرار مورد نظر آيات، كسي از طايفـه زنان بـوده و خداي تعالـي براي رعايـت حرمـت او سخن از حورالعيـن به ميان نياورده است.
(266) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
تفسير روح المعاني همين معنا را از لطايف قرآن دانسته و گفته: در صورتي كه آيات در باره اهل بيت عليه‌السلام نازل شده باشد، ذكر نشدن حورالعين از لطيف‌ترين نكات خواهـد بـود، آري اگـر تصريح به ولـدان مخلـدون كرده و نامي از حورالعين نبـرده، به خاطـر رعايـت احترام بتول و قرة العين رسول سـلام اللّه عليهـا بوده است.
در روايات اسلامي، در تفسير كشاف است كه از ابن عباس روايت آمده كه حسن و حسين بيمار شدند و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله با جمعي از صحابه از ايشان عيادت كرد، مردم به علي عليه‌السلام گفتند چه خوب است براي بهبودي فرزندت نذري كني، علي و فاطمه و فضه كنيز آن دو نذر كردند كه اگر كودكان بهبودي يافتند سه روز روزه بدارند، بچه‌ها بهبودي يافتند و اثري از آن كسالت باقي نماند.
اشاره زيباي قرآن به حرمت فاطمه نزد پروردگار (267)
بعد از بهبودي كودكان، علي از شمعون خيبري يهودي سه من قرص جو قرض كرد و فاطمه يك من آن را دستاس و سپس خمير كرد و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت و سهم هر كسي را جلوش گذاشت تا افطار كنند، در همين بين سائلي به در خانه آمده و گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله من مسكيني از مساكين مسلمينم، مرا طعام دهيد كه خدا شما را از مائده‌هاي بهشتي طعام دهد، خاندان پيامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند و آن شب را جز آب چيزي نخوردند و شكم گرسنه دوباره نيت روزه كردند، هنگام افطار روز دوم طعام را پيش روي خود نهادند تا افطار كنند، يتيمي بر در سراي ايستاد، آن شب هم يتيم را بر خود مقدم ودر شب سوم اسيري آمد و همان عمل را با او كردند.
صبح روز چهارم كه شد علي دست حسن و حسين را گرفت و نزد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله

آمدند، پيامبر اكرم وقتي بچه‌ها را ديد كه چون جوجه ضعيف از شدت گرسنگي مي‌لرزند، فرمود: چه‌قدر بر من دشوار مي‌آيدكه من شما را به‌چنين حالي‌ببينم، آن‌گاه با علي و كودكان به طرف فاطمه رفت و او را در محراب خود يافت و ديد كه شكمش از گرسنگي به دنده‌هاي پشت چسبيده (در نسخه‌اي ديگر آمده كه شكمش به پشتش چسبيده،) و چشم‌هايش گود افتاده از مشاهده اين حال ناراحت شد، در همين بين جبرئيل نازل شد و عرضه داشت: اين سوره را بگير، خدا تو را در داشتن چنين اهل‌بيتي تهنيت مي‌گويد، آن‌گاه سوره (دهر) را قرائت كرد.
مؤلف: اين روايت به چند طريق از عطاء و از ابن عباس نقل شده و بحراني آن را در غايةالمرام از ابي المؤيد موفق بن احمد صاحب كتاب فضائل اميرالمؤمنين و او به سند خــود از مجاهد از ابن عبــاس نقل كرده اســت. و نيز از حموينــي صاحب كتــاب
اشاره زيباي قرآن به حرمت فاطمه نزد پروردگار (269)
فرائـد السمطين به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل كرده و نيز از ثعلبي و او به سند خــود از ابي صالـح از ابن عباس نقل كرده است.
در مجمع البيان از ابو حمزه ثمالي روايت شده كه وي در تفسير خود گفته: حسن بن حسن ابوعبداللّه‌بن حسن برايم حديث كرد كه سوره دهر تماميش در مدينه در شأن علي و فاطمه عليه‌السلام نازل شد.(1)

«اِنَّ الأبْـــرارَ لَفـــي نَعيـــمٍ،»
1- الميـزان، ج 20، ص 207 .
(270) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«محققــا ابــرار غــرق در نعمتنــد،»
«عَلَــي الأرائِـــكِ يَنْظُـــرُونَ،»
«بر اريكه‌ها تكيه‌زده تماشا مي‌كننـد،»
«تَعْرِفُ في وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَالنَّعيمِ،»
«در سيمــايشــان طــراوت تنعـم مشـاهـده مـي‌شــود.» (22 تا 24 / مطففين)
در ايــن آيات تا حــدودي جلالــت قدر ابــرار و عظمت مقام آنان نزد خداي تعالي و خرمي زندگي در بهشتشان را بيان نموده، مي‌فرمايــد: اين ابرار كه امروز مورد استهــزاء و طعنــه كفـارنــد، بــه زودي بــه كفـار خواهنــد خنــديــد و عذابــي را كــه بــه ايشان مي‌رسـد تماشــا خواهنـد كرد.
احوال ابرار در نعيم (271)
كلمه «نَعيم» به معناي نعمت بسيار است. مي‌فرمايد: ابرار در نعمت بسياري قرار دارنـد، كه آن نعمت در وصف نمي‌گنجد.
«عَلَي الأرائِكِ يَنْظُرُونَ،» اريكه به معناي جايگاهي است كه در حجله يعني اطاق مخصوص عروس درست مي‌كنند، مراد نظر كردنشان به مناظر زيبا و خرم بهشت و نعمت‌هــاي دائمــي موجود در آن است.
«تَعْرِفُ في وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ،» كلمه «نَضْرَة» به معناي بهجت و رونق است و خطاب در اين جمله به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است، اما نه به اين اعتبار كه پيامبر است، بلكه به اين اعتبار كه مي‌تواند نظر كند و بشناسد، پس اين حكم شامل هر كسي است كه بتواند نظر كند و بشناسد و معنايش اين‌است كه هركس به چهره‌هاي بهشتيان نظر كند، رونق و خرمي ناشــي از برخورداري از نعمت‌هاي بهشت را در چهره‌هايشان مي‌شناسد.(1)
(272) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

قسمت دوم:متقین در بهشت

«اِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ،»
«محققـا مـردم بـا تقـوي در بهشـت‌هـا و چشمه‌سارهايـي وصـف ناپذيرند.» (15 / ذاريات)
اين آيه حال متقين را بيان مي‌كند، آن حالي را كه در قيامت دارند. و اگر «جَنّات» و
1- الميـزان، ج 20، ص 392 .
(273)
«عُيُون» را نكره آورده براي اين است كه به عظمت مقام و منزلت آن اشاره نموده، بفهمانـد وضع بهشـت طوري نيسـت كه اشخـاص بتواننـد با زبـان، توصيف كنند.
«اخِذينَ ما اتهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنينَ،»
«در حالـي كـه بـه آن‌چه پـروردگـارشان به ايشـان مـي‌دهـد راضـي‌اند، چـون در دنيـا از نيكوكاران بودند.» (16 / ذاريات)
يعني آن‌ها قابليت آن‌چه راكه پروردگار مهربان به آن‌ها اعطاء كرده دارند در حالي كه از خداونـد و از آن‌چه به آن‌ها داده راضـي‌اند. و اگر متقيـن چنين وضعي دارند به خاطر اين است كه قبلاً يعني در دنيا در اعمالشان نيكوكار بودند و اعمال نيكي داشتند.
(274) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«كـانُـوا قَليـلاً مِـــنَ اللَّيْـــلِ مـا يَهْجَعُـــونَ،»
«آري، اندكي‌از شب‌ها را مي‌خوابيدند.» (17/ذاريات)
اين آيه و آيات بعدش توضيح مي‌دهد كه چگونه نيكوكار بودند، مگر چه مي‌كردند؟
متقيـن در دنيا زمان اندكـي از شب را مي‌خوابيدنـد و يا مي‌خوابيدنـد خوابيدني اندك!
بايد ديد اندكي از شب چه معنا دارد؟ اگر آن را با مجموع زمان همه شبها قياس كنيم، آن وقت معنايش اين مي‌شود كه متقين از هر شب زمان اندكي را مي‌خوابند و بيشترش را به عبادت مي‌پردازند و اگر با مجموع شبها مقايسه كنيم، آن‌وقت معنايش اين مي‌شود كه: ايشان در كمترين شبي مي‌خوابند، بلكه بيشتر شبها تا به صبح بيدارند.
متقين: و جايگاه آن‌ها در جنات و عيون (275)
«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ!»
«و در سحرهـا استغفار مي‌كردند!» (18 / ذاريات)
يعنـي در سحرهـا از خـداي تعالـي آمـرزش گنـاهـان خـود را

مـــي‌طلبنـــد.
در مجمع البيان، در ذيل كلام خداي تعالي كه مي‌فرمايد:
«وَ فِي‌الْأَسْحــارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ،» مي‌گويد: امام صادق عليه‌السلام فرموده: منظور اين اســت كه در نماز وتـر، كه آخرين نماز شب است و در نزديكهاي صبح انجام مـي‌شــود، هفتــاد بار استغفــار مي‌كننـد.
و در الدرالمنثور است كه ابن مردويه از انس روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله
(276) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
فرمود: براي شب‌زنده‌داري و نمازشب، آخرشب را بيشتر از اول شب دوست دارم چون خــداي تعالـــي فرمـــوده: «وَ بِالْأَسْحــارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ!»
«وَ فـي اَمْـــوالِهِـمْ حَقٌ لِلسّائِـــلِ وَ الْمَحْـرُومِ»
«و در اموال خود براي سائل و محــروم حقــي قائــل بودنــد.» (19 / ذاريات)
آن دو آيه كه گذشت سيره متقين نسبت به درگاه خداي سبحان را بيان مي‌كرد و مي‌فرمود شب زنده دارند ودر سحرها استغفار مي‌كنند، ولي اين آيه سيره آنان را در بــرابــر مردم بيـان مي‌كنــد و آن اين اســت كه به سائل و محروم كمك مالي مي‌كنند.
و اما اين‌كه فرمود: در اموال آنان حقي است براي سائل و محروم، با اين‌كه حق مذكور تنها در اموال آنان نيست، در اموال همه هست، براي ايــن بوده كــه بفهماند
متقين: و جايگاه آن‌ها در جنات و عيون (277)
متقين با صفايي كه در فطرتشــان هست اين معنــا را درك مي‌كننــد و خودشــان مي‌فهمنــد كه سائل و محروم حقي در اموال آنان دارد و به همين جهت عمل هم مي‌كنند، تا رحمــت را انتشــار داده، نيكوكــاري را بر اميـال نفساني خود مقدم بدارند.
سائل عبارت‌است‌از كسي‌كه ازانسان چيزي‌بخواهد و نزدانسان اظهار فقر كند. ولي محروم به معناي كسي است كه از رزق محروم است و كوشش او به جايي نمي‌رسد، هـر چند كه از شدت عفتي كه دارد سئوال نمي‌كند. (1)

1- الميــزان، ج 18، ص 553 .
(278) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِنَّ الْمُتَّقيــنَ فــي ظِــلالٍ وَ عُيُــونٍ،»
«آن روز سخــت بندگــان با تقــوا در سايــه درختان بهشت و كنار نهرهاي جــاري متنعمنــــد،»
«وَ فَــواكِــــهَ مِمّــــا يَشْتَهُــونَ،»
«و از هــر نــوع ميــوه كــه مـايـل بـاشنــد فـراهــم اســت،» (42 / مرسلات)
«كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنيئا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»
«بــه آن‌ها خطــاب شود كه از هــر طعام و شــراب بخواهيــد بخوريــد و بياشاميــد كه شمــا را گــوارا باد پــاداش اعمــال نيكـي كه در دنيا بجا آورديد،»
«اِنّــا كَذلِكَ نَجْـزِي الْمُحْسِنيـنَ!»
اجازه استفاده متقين از نعم بهشتي (279)
«مــا البته نيكوكـاران عالم را چنين پــاداش مـي‌دهيــم!» (41 تا 44 / مرسلات)
مــراد از كلمه «ظِــلال» سايه‌هاي بهشــت و مراد از كلمــه عيون چشمه‌هاي آن است، كه اهل بهشــت از آن سايه‌هــا استفــاده نمـوده و از آن چشمه‌هــا مي‌نوشنــد.
«كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنيئا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» مفاد اين آيه اذن و اباحه است، تو گويي خوردن و نوشيدن كنايه است از مطلق تنعم به نعمتهاي بهشتي و تصرف در آن، هرچند كه از مقوله خوردن و نوشيدن نباشد.
«اِنّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ!»در اين جمله سعادت اهل بهشت را مسجل‌مي‌سازد. (1)
1- الميـزان، ج 20، ص 250 .
(280) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

پذيرائي از متقين در بهشت

«وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّــةُ لِلْمُتَّقيــنَ غَيْــرَ بَعيــدٍ،»
«روزي كــه بهشت را به نزديــك متقيـن مي‌آورند به فاصله‌اي كه دور نباشد.» (31 / ق)

1 ـ بهشــت به متقيــن نزديــك مي‌شود!

اشاره

از اين آيه شروع مي‌شود به توصيف حال متقين كه در روز قيامت چه وصفي دارند :
پذيرائي از متقين در بهشت (281)
در آن روز بهشــت بــراي مردم با تقــوي نزديــك مي‌شــود، در حالي كه در جــاي دوري قـرار نگيــرد، يعنــي در پيش رويشــان باشد و داخل‌شدنشان در آن زحمتـي نداشتـــه باشـــد.

2 ـ اين بهشتي است كه به اوّاب حفيظ وعده داده شده!

«هــذا مـا تُوعَــدُونَ لِكُــلِّ اَوّابٍ حَفيــظٍ،»
«ايــن است آن‌چه وعــده‌اش را بـه شما و به هر توبـه كاري كــه احكــام او را حفظ مي‌كند داده است.» (32/ق)
(282) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«هــذا» اشاره به ثوابي است كه قبلاً وعده‌اش را داد. اگر فرمود اين بهشتي كه وعده داده شــده‌ايــد، براي هر كســي است كه بسيــار رجــوع كنــد. «اَوّابٍ» منظورش بسيار رجوع كــردن به توبه و اطاعت است.
و كلمه حفيظ به معناي آن كسي است كــه در حفـظ آن‌چه خــدا بــا او عهــد كرده مداومــت دارد و نمي‌گــذارد عهــد خــدا ضايــع و متــروك شـود.

3 ـ كسي كه در غيب از خدا مي‌ترسيد و با قلب منيب آمد!

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ،»
«به هر كسي كه به غيب از خداي رحمان بترسد و با قلبي پذيرائي از متقين در بهشت (283)
بيايد كه همواره به سوي خدا مراجعه مي‌كرده.» (33 / ق)
اين آيه وصف «لِكُلِّ اَوّابٍ» را بيان مي‌كند و منظور از خشيت به غيب ترس از عذاب خدا است، در حالي كه آن عذاب را به چشم خود نديده‌اند.
منظور از اين‌كه فرمود «جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ،» با دلي رجوع كننده بيايد، اين است كه عمر خود را با رجوع به‌خدا بگذراند و در نتيجه هنگام‌مرگ با قلبي به‌ديدار پروردگارش رود كه انابه و رجوع به خدا در اثر تكرارشدنش در طول عمر، ملكه صفت آن قلب شده باشد.

4ـ با سلامت داخل بهشت شويد! روز جاودانگي است!

(284) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اُدْخُلُوهَا بِسَلامٍ ذلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ!»
«او را به سلامت داخل بهشت كنيد امروز روز جاودانه است!» (34 / ق)
اين آيه خطاب به متقين است و معنايش اين است كه: به متقين گفته مي‌شود با سلامت داخلش شويد در حالي كه از هر مكروه و ناملايمي ايمن باشيد!
و يا اين است كه: داخل شويد در حالي كه خدا و ملائكه بر شما سلام مي‌دهند!
«ذلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ،» اين جمله بشارتي است كه متقين باشنيدن آن خرسند مي‌گردند.

5 ـ «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيد!»

«لَهُـمْ ما يَشاؤُنَ فيهــا وَ لَدَيْنا مَزيد،»
پذيرائي از متقين در بهشت (285)
«و ايشان نه تنها هر چند بخواهند در اختيار دارند بلكه چيزهايي در اختيارشان خواهد بود كه از حيطه خواستشان بيرون است.» (35 / ق)
يعنــي هر چه را در بهشـــت مي‌خـواهنــد در اختيـــار دارنــد.
اهل بهشت در حالي كه در بهشتند مالك و صاحب اختيار در هر چيزي هستند كه مشيــت و اراده‌شــان بــه آن تعلــق بگيــرد. خلاصه هر چه را بخواهنــد در اختيارشــان قرار مي‌گيــرد، بدون هيــچ قيدي و استثنائي. پس هر چيزي كه ممكن باشــد اراده و مشيــت انسـان به آن تعلــق بگيــرد، آن را دارنـــد.
«وَ لَدَيْنا مَزيد،» يعني نزد ما از اين بيشتر هم هست! وقتي قرار شد كه اهل بهشت آن‌چه را كه ممكن است مشيت و خواست آدمي به آن تعلق گيرد و آن‌چه از مقاصد و
(286) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
لذائذ كه علم آدمي سراغش را داشته باشد در اختيار داشته باشند، قهرا زيادتر از آن امري است كه عظيم‌تر از آن است كه علم و مشيت انسان آن را درك كند، چون كمالاتي اســت مافوق آن‌چه كه دست علم بشر بدان مي‌رسد.
به عبــارت ساده‌تر: چيزي است كه اصلاً خود آن‌ها آن را نخواسته‌اند، چون عقلشان نمي‌رسيده كــه چنان چيـزي را بخواهند.(1)

«اِنَ‌الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ،»
1- الميزان، ج 18، ص 531 .

«به‌درستي كه پرهيزگاران در بوستان‌ها و چشمه‌هايند،»
«اُدْخُلُوها بِسَلامٍ اِمِنينَ،»
«آن روز به ايشان گفته مي‌شود به سلامت و ايمني درآئيد،»
«وَ نَزَعْنا ما في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوانا عَلي سُرُرٍ مُتَقابِلينَ،»
«و بيرون كشيم آن‌چه در سينه‌هاي ايشان باشد، از عداوت و كينه، در حالي كه برادران يكديگر باشند كه بر تخت‌ها برابر هم قرار مي‌گيرند،»
«لايَمَسُّهُمْ فيها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْهابِمُخْرَجينَ،»
«در آن‌جا خستگي برايشان نيست و بيرون آمدن هم ندارند.» (45 تا 48 / حجر)
متقين مستقر در بهشت‌ها و چشمه سارهايند. به ايشان گفته مي‌شود بدان‌جا
(288) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
درآييد با سلامي وصف‌ناپذير، سلامي كه نمي‌توان كنه وصفش را بيان نمود، درآييد درحالي كه از هر شر و ضرري ايمن هستيد.
خداي سبحان بعد از آن‌كه قضاي رانده شده خود را درباره ابليس و گمراهان پيرو اوبيان نمود، اينك در اين آيه قضاي رانده شده‌اش را درباره متقين بيان مي‌فرمايد و از آن‌جا كه در كلام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تقوي به ورع و پرهيز از محرمات خدا تفسير شده و در كلام خداي تعالي هم، متقين را مكرر به بهشت بشارت داده، نتيجه مي‌گيريم كه متقين اعم از مُخلَصين‌اند.
در اين آيه وضع ساير افراد عام را كه اعم از مُخلَصين‌اند، بيان مي‌فرمايد باقي مي‌ماند وضع افراد مستضعف كه منوط به خواست خداست و گناهكاران و اهل كبائري كه بدون توبه مي‌ميرند كه ايشان هم محتاج شفاعتند، در نتيجه از افراد عموم مذكور

باقي نمي‌ماند مگر آنان‌كه بهشت برايشان حتمي است اعم از مُخلَصين و غير ايشان كه آيه مورد بحث متعرض وضع ايشان است.

عنوان متقين از عناويني است كه در قرآن كريم زياد به چشم مي‌خورد كه آنان را صريحا به بهشت بشارت مي‌دهد و شايد قريب بيست جا آنان را به اجتناب از محرمات وصف مي‌كند و در احاديث هم متقين به چنين كساني تفسير شده است.
كسي به وصف مؤمن، محسن، قانت، مُخلَص و صابر و مخصوصا اوصافي كه در آن بقاء و استمرار خوابيده ناميده نمي‌شود، مگر آن‌كه وصف مذكور در او استقرار و دوام داشته باشد.
آيه شريفه شامل كساني است كه ملكه تقوي و ورع و پرهيز از محرمات الهي در دل‌هايشان جايگزين شده باشد. تنها چنين كساني اند كه سعادت و بهشت برايشان

حتمي است.
«وَ نَزَعْنا ما في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوانا عَلي سُرُرٍ مُتَقابِلينَ،»
«لا يَمَسُّهُمْ فيها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجينَ،» (47 و 48 / حجر)
خداي تعالي در اين دو آيه حال متقين را در وارد شدنشان به بهشت بيان مي‌فرمايد. و اگر از ميان نعمتهاي بهشت با آن همه زيادي تنها اين چند چيز را شمرد به‌خاطر عنايتي بود كه به اقتضاي مقام داشت، چون مقام، مقام بيان اين جهت است كه اهل بهشت به گرفتاري و بدبختي گمراهان مبتلا نيستند، چون آنان سعادت و سيادتشان و كرامت و حرمتشان را از دست نداده‌اند و چون زمينه كلام اين بود، مناسب بود امنيت
متقين‌و شرحي‌از جنات و عيون و امنيت ساكنين آن (291)
اهل‌بهشت را نام ببرد، لذا فرمود: اهل بهشت از ناحيه نفسشان و درونشان در امنيت‌اند، چون خداوند كينه و حسد را از دل‌هايشان كنده، ديگر احدي از آنان قصد سويي نسبت به ديگري ندارد، بلكه همه برادراني هستند در برابر هم كه بر تختها تكيه زده‌اند.
و همچنين از ناحيه اسباب و عوامل بيروني نيز در امنيت اند، ديگر دچار نصب ـ خستگي ـ نمي‌گردند.
و نيز از ناحيه پروردگارشان هم ايمن هستند و از بهشت هرگز اخراج نمي‌شوند، پس اهل بهشت از هر جهت در سعادت و كرامتند و از هيچ جهتي دچار شقاوت و خواري نمي‌شوند، نه از ناحيه درونشان و نه از بيرونشان و نه از خدايشان . (1)
1- الميزان، ج 12، ص 252 .

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فيها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ اسِنٍ وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ‌يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهارٌ مِنْ‌خَمْرٍ لَذَّةٍ‌لِلشّارِبينَ وَاَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّي وَ لَهُمْ فيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ...،»
«مَثَل و صفت آن بهشتي كه به مردم با تقوي وعده‌اش را داده‌اند اين است كه در آن نهرهايي از آب تازه نمانده و نهرهايي از شير هست، شيري كه طعمش تغيير نمي‌كند. و نهرهايي از شراب است كه براي نوشندگان لذت بخش است و نهرهايي از عسل خالص است و ايشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و
مثالي از بهشت موعود متقين (293)
مغفرتي از پروردگارشان دارند....»(15/محمد)
«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ،» يعني صفت بهشتي كه خدا به متقين وعده داده كه در آن داخلشان كند داراي خصوصيات زير است:
«فيها اَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ اسِنٍ،» در آن نهرهائي است از آب تازه و نمانده يعني آبي كه با زياد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمي‌دهد.
«وَ اَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ،» و نهرهايي از شير كه مانند شير دنيا طعمش تغيير نمي‌كند.
«وَ اَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ،» يعني نهرهايي از خمر كه براي نوشندگان لذت‌بخش است.
(294) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ اَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّي،» يعني نهرهائي از عسل خالص و بدون چيزهايي كه در عسل دنيا هست و آن را فاسد و معيوب مي‌كند.
«وَ لَهُمْ فيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ،» در اين جمله مطلب را عموميت مي‌دهد و مي‌فرمايد: و ايشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.
«وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ،» آمرزشي كه تمامي گناهان و بديها را محو مي‌كند و ديگر عيش آن‌ها به هيچ كدورتي مكدر و به هيچ نقصي منقص نيست. و در تعبير از خدا به كلمه «رَبِّهِمْ» اشاره است به اين‌كه رحمت خدا و رأفت الهيه‌اش سراپاي آنان را فراگرفته است. (1)
1- الميزان، ج 18، ص 351 .
مثالي از بهشت موعود متقين (295)

«هذا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقينَ لَحُسْنَ مَـابٍ،»
«ايــن داستان‌ها كه از اوابيــن آورديــم ثناي جميلي بود از ايشان و مردم با تقــوي سرانجامــي نيــك دارنـــد،»
«جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَــةً لَهُــمُ الأبْـوابُ،»
«بهشــت‌هــايــي دائمــي بــا درهـــاي گشـــوده و بـــدون مـــانـــع،»
«مُتَّكِئيــنَ فيهــا يَــدْعُــونَ فيهـــا بِفــاكِهَـــةٍ كَثيـــرَةٍ وَ شَـــرابٍ،»
(296) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«در حالي كه در بهشــت تكيه داده ميوه‌هــاي بسيار و نوشيدني در اختيار دارند،»
«وَ عِنْدَهُــمْ قاصِــراتُ الطَّــرْفِ اَتْــرابٌ،»
«پرهيزكاران‌همسراني پر ناز و كرشمه دارند،»
«هـذا مـــا تُوعَــدوُنَ لِيَـــوْمِ الْحِســابِ،»
«اين همــان پــاداش‌هايــي اســت كــه بـراي روز قيامــت وعده داده شده‌ايــد،»
«اِنَّ هــذا لَـرِزْقُنـــا ما لَـــهُ مِــنْ نَفـــادٍ،»
«ايــن همـــان رزق مـــا اســت كـــه فنــاپذيـــر نيســـت.» (49 تا 54 / ص)
ايــن آيــات در مقــام بيــان بازگشــت نيكـو و حســن مـــآب متقيـــان اســـت.
«جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الأبْوابُ،» يعني آن بازگشتگاه خوب، عبارت است از
متقين در بازگشتي نيكو (297)
جنت‌هاي با استقرار و دائمي. باز بودن درها به روي آنان، كنايه است از اين‌كه متقين هيچ مانعي از تنعم به نعمتهاي موجود در آن جنات ندارند، چون جنات براي آن‌ها درست شده و مال آنان است.
«مُتَّكِئينَ فيها يَدْعُونَ فيها بِفاكِهَةٍ كَثيرَةٍ وَ شَرابٍ،» يعني در حالي كه در آن جنات نشسته باشند و مانند اشراف و عزيزان تكيه كرده باشند. و منظور از جمله «يَدْعُونَ فيها بِفاكِهَةٍ كَثيرَةٍ وَ شَرابٍ،» هم اين است كه بفهماند اهل تقوي در بهشت حكمشان روا اسـت، به نحوي كه بيـن آنان و خواسته‌هايشــان واسطه‌اي نيســت، مثــلاً از ميوه‌هاي بهشتي كه انواعي بسيار است، هر يك را صدا بزنند خود آن ميوه و يا شراب نزدشان حاضر مي‌شود، بدون اين كــه احتياج باشــد كه كسي آن ميـوه برابر ايشـان

بيــاورد.
«وَ عِنْــدَهُـــمْ قاصِــراتُ الطَّـــرْفِ اَتْـــرابٌ،» نزد ايشان همسراني است كه
(298) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«قاصِــراتُ الطَّـــرْفِ،» مي‌باشنــد و منظـور از صفــت «قاصِــراتُ الطَّـــرْفِ،» اين اســت كه: آن همســران به شوهران خــود راضــي و قانعنــد و چشم به ديگري ندارند. ممكــن هـم هســت كنـايـه باشد از اين‌كه همسرانـي پـر نــاز و كرشمــه‌انــد.
«اَتْـــرابٌ - اقران» يعني همسران بهشتي همتاي شوهران خويشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند و نه از جهت جمال.
ممكن هم هست مراد از «اَتْـــرابٌ ـ اقران» اين باشد كه مثل شوهران خويشند، هر قــدر شوهران نور و بهائشان بيشتر شود، از ايشان هم حسن و جمال بيشتر مي‌گردد.
«هــذا مــا تُوعَـدوُنَ لِيَــوْمِ الْحِســابِ،» اين جمله اشاره به مطالبي است كه در باره بهشت و نعمت‌هايش بيان كرد. و خطاب در «تُوعَـدوُنَ ـ وعده داده شده‌ايد» به متقين است، در نتيجه در آيه شريفه التفاتي از غيبت به خطاب به كار رفته و نكته‌اش اين است
متقين در بازگشتي نيكو (299)
كه: خواسته است بفهماند صاحب سخن (خداي تعالي) به شما اهل بهشت نزديك است و به شما اشـراف دارد تا نعمت‌هــاي صوري شمـا با اين نعمـت معنــوي تكميـل گردد.
«اِنَّ هــذا لَرِزْقُنــا مــالَــهُ مِـــنْ نَفــادٍ،» كلمه «نَفــادٍ» به معناي فنا و قطع شدن جيــره است. معنــاي آيه اين اسـت كه: اين همان رزق مــا است كه فنـاپذير نيسـت! (1)
1- الميـزان، ج 17، ص 332 .
(300) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(301)

قسمت سوم: اصحاب یمین در بهشت

«وَ اَصْحابُ الْيَمينِ مـا اَصْحابُ‌الْيَميـنِ،»
«اما اصحاب يمين (آن‌ها كه نامه اعمالشان به دست راستشان داده مي‌شود،) وصفـي ناگفتنـي دارنـد.» (27 / واقعه)
از ايـن آيه شروع مي‌شود به تفصيـل مآل حال اصحـاب ميمنه و اگر به جاي تعبيـر به اصحـاب ميمنـه تعبير كرد به اصحاب يمين، بـراي اين بـود كه بفهمانـد
(302)
هر دو تعبير درباره يك طايفـه است و آن يـك طايفه كساني هستند كه نامه اعمالشان به دسـت راستشـان داده مي‌شـود.
«فـي سِدْرٍ مَخْضُـودٍ،»
«در سايه درخت‌سدري بي‌خار.»(28/واقعه)
«سِدر» نام درختـي اسـت كه بارش را عرب نَبَقْ و فارس كُنار مي‌نامد و مخضود هـر شاخـه‌اي است كـه تيغـش بريـده شـده باشـد و ديگـر خـار در آن نباشـد.
«وَ طَلْـحٍ مَنْضُـودٍ،»
«و درخـت مـوزي كـه ميـوه‌هـايـش رويهـم چيـده شـده.» (29 / واقعه)
اصحاب يمين و جايگاه آن‌ها در بهشت؟ (303)
و معنـاي آيه مورد بحـث اين است كـه: اصحاب يمين در سايه درختان موز هستنـد كـه ميـوه‌هـايش روي هـم چيـده شـده از پاييـن درخـت تـا بـالاي آن.
«وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ، وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ،»
«و سـايـه‌اي گستـرده و هميشگـي و آبشـاري لاينقطـع.» (30 و 31 / واقعـه)
«مَمْدُودٍ» از سايه‌ها آن سايه‌اي است كه هميشگي باشد و نور خورشيد آن را از بين نبـرد و «مـاءٍ مَسْكُـوبٍ،» آبـي اسـت كه دائمـا در جريـان باشـد و هرگز قطع نگردد.
«وَ فاكِهَةٍ كَثيرَةٍ ، لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ،»
«و ميوه‌هايي بسيار كه در هيچ فصلي قطع و در هيچ حـالي ممنـوع نمـي‌شـود.»
(304) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(32 و 33 / واقعه)
يعني درختاني كه ميوه‌هايش فصلي نيست و مانند درختان دنيا نيست كه در

زمستـان بار نداشتـه باشد، ممنوعـه هم نيست نه از ناحيـه خود بهشتيان، كه مثلاً از آن سيـر و خستـه شده باشند و نه از ناحيه خارج از خودشان، كـه مثلاً دوري محل و يا وجود خارهاي شاخـه كه نگـذارد ميـوه آن را بچيننـد و يا مانعـي ديگـر.
«وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ،»
«و جايگاهي بلند (و يـا در جوار همسراني بلند مرتبه) قرار دارند.» (34 / واقعه)
اصحاب يمين و جايگاه آن‌ها در بهشت؟ (305)
كلمه «فُرُشٍ» به معناي گستردني‌ها است و كلمه «مَـرْفُـوعَةٍ» به معناي عالي و بلند است. بعضي از مفسرين مراد از فرش مرفوعه را زنان ارجمندي دانسته‌اند كه در عقل و جمال قدر و منزلتي بلند دارند و استدلال كرده‌اند به اين‌كه: كلمه فراش در مورد زنان نيز استعمال دارد و اتفاقا آيه بعدي هم كه مي‌فرمايد: «اِنّـا اَنْشَـأْناهُنَّ اِنْشاءً...،» بـا ايـن وجـه تناسـب دارد.
«اِنّـا اَنْشَـأْناهُـنَّ اِنْشـاءً، فَجَعَلْناهُـنَّ اَبْكـارا، عُرُبـا اَتْرابـا،»
«مـا آنان را به وصفـي نـاگفتنـي ايجاد كرديـم و هميشه بكـر قرارشـان داديم و نيـز شـوهـر دوسـت و هـم سـن شوهـران.» (35 و 36 و 37 / واقعه)
(306) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
يعني ما آن زنان را ايجاد وتربيت كرديم، ايجادي خاص و تربيتي مخصوص. در اين آيه اشاره‌اي هم به اين نكته هست كه وضع زنان بهشتي از نظر جواني و پيري و زيبايي و زشتي اختلاف ندارد و معناي اين‌كه فرمود: «فَجَعَلْناهُنَّ اَبْكارا،» اين است كه: ما زنان بهشتي را هميشه بكر قرار داده‌ايم، به طوري كه هر بار كه همراهان ايشان با آنان بياميزند ايشان را بكر بيابند.
و «عُـرُوب» به معناي زني است كه به شوهرش عشق مي‌ورزد و يا حداقل او را دوست بـدارد و در برابـرش نـاز و كرشمه داشتـه باشد. كلمـه اَتْراب به معنـاي مِثـل اسـت. مي‌فرمايـد: مـا زنـان بهشتـي را امثـال يكديگـر كرديـم و يا از نظـر سـن و سال، هم سن شوهرانشان كرديم.
اصحاب يمين و جايگاه آن‌ها در بهشت؟ (307)
«لِاَصْحـابِ الْيَميـنِ،»
«ايـن سـرنـوشـت مخصـوص اصحـاب يميـن اسـت،» (38 / واقعـه)
«ثُلَّةٌ مِنَ‌الْاَوَّلينَ، وَ ثُلَّةٌ مِنَ‌الْاخِرينَ،»
«كـه هـم در گذشتگـان بسيارنـد و هـم در آينـدگـان.» (39 و 40 /

واقعه)
از ايـن آيات استفاده مي‌شود اصحاب يمين در اولين و آخرين جمعيتي كثير هستند، به خــلاف سابقين مقربيــن كه در اوليــن، بسيـار بودنـد و در آخرين عده‌اي كمتر. (1)
1- الميـزان، ج 19، ص 212 .

قسمت چهارم: مقربان و مُخلَصین در بهشت

«اُولئِـكَ الْمُقَرَّبُونَ،»
«سابقيـن همـان مقربين درگاه خدايند،»
«في جَنّاتِ النَّعيمِ،»
«در بـــاغ‌هـــاي پـــرنعمـــت بهشـــت جـــاي دارنـــد.» (11 و 12 / واقعـــه)
كلمه قُرْب در مورد خداي تعالي به خاطر احاطه‌اي كه به هر چيز دارد، استعمال
(310)
شده، خود خداي تعالي فرموده: «وَ اِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنّي فَاِنّي قَريبٌ،» (186 / بقره) و يا فرموده: «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ،» (85 / واقعه) و نيز فرموده: «وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ،» و اين معنا يعني نزديك‌تر بودن خداي تعالي به من از خود من و به هر چيـــزي از خود آن چيـــز، عجيب‌تريـــن معنايـي است كه از مفهوم قُرْب تصور مي‌شود.
تَقَرُّب به معناي آن است كه كسي بخواهد به چيزي و يا كسي نزديك شود، بنده خدا با اعمال صالح خود مي‌خواهد به خدا نزديك گردد و اين نزديكي عبارت است از اين‌كه در معـــرض شمول رحمت الهي واقع شود و در آن معرض شر اسباب و عوامل شقاوت و محروميـت را از او دور كننـــد.
اين‌كه مي‌گوييم: خداي تعالي بنده خود را به خود نزديك مي‌كند، معنايش اين است كه: او را در منزلتي نازل مي‌كند كه از خصايص وقوع در آن منزلت رسيدن به
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) (311)
سعادتهايي است كه در غير آن منزلت به آن نمي‌رسد و آن سعادتها عبارت است از اكـــرام خدا و مغفرت و رحمت او، همچنان كه فرمود: «كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ،» (20 و 21 / مطففيـــن) و نيـــز فـــرمـــوده: «وَ مِـــزاجُـــهُ مِـــنْ تَسْنيـــمٍ عَيْنـا يَشْـرَبُ بِهَاالْمُقَرَّبُونَ.» (27 و 28 مطففين)
«مُقَرَّبُون» بلند مرتبه‌ترين طبقات اهل سعادتند، همچنان‌كه آيه شريفه « وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ ، اُولئِكَ المُقَرَّبُونَ،» نيز به اين معنا اشاره دارد و معلوم است كه چنين مرتبه‌اي براي كسي حاصل نمي‌شود مگر از راه عبوديت و رسيدن به حد كمال آن، همچنان‌كـــه فرمـــود: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ‌الْمَسيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْداللّهِ وَ لاَ الْمَلاآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ،» (172 / نساء) و عبوديت تكميل نمي‌شود مگر وقتي كه «عَبْد» تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولايش كند، هيچ چيزي نخواهد و هيچ عملي نكند، مگر بر وفق اراده

مولايش و اين همان داخل شدن در تحت ولايت خداست، پس چنين كساني اولياء اللّه نيز هستند و اولياء اللّه تنها همين طايفه‌اند.
«فـي جَنّـاتِ‌النَّعيـمِ» (12 / واقعـــه)
يعني هر يك نفر از اين مقربين در يك جنت نعيم خواهد بود، در نتيجه همه آنان در «جَنّاتِ‌النَّعيم» هستند، در آخر سوره‌صريحا مي‌فرمايد:مقربين هريك در يك جنتند: «فَـــاَمّـا اِنْ كـانَ مِـــنَ الْمُقَرَّبينَ، فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّتُ نَعيمٍ.» (88 و 89 / واقعه)
«نَعيمٍ» عبارت است از ولايت و جنت نعيم عبارت است از جنت ولايت و اين نكته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد كه گفتيم: و اين همان داخل شدن به ولايت خداست.
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) (313)
«ثُلَّـةٌ مِنَ الاْوَّليـــنَ ، وَ قَليـلٌ مِنَ الاْخِريـــنَ،»
«مقربين‌از امت‌هاي گذشته‌جمعيت بسياري‌بودند و از اين امت جمعيت كمتري.» (13 و 14 واقعه)
«عَلي سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ، مُتَّكِئينَ عَلَيْها مُتَقابِلينَ،»
«مقربين بر تختهاي بافته‌اي قرار دارند، در حالي كه بر آن‌ها تكيه كرده‌اند و در حالي‌كه روبه‌روي‌هم نشسته‌اند.» (15و16/واقعه)
اين‌كه رو به روي هم نشستن چه معنا دارد؟ بايد گفت معناي تحت اللفظي آن منظور نيســت، بلكه كنايه از نهايــت درجه انــس و حسن معاشرت و صفاي باطن ايشانست، مي‌خواهد بفرمايد: مقربين به پشت سر يكديگر نظــر نمي‌كنند و پشت سر آنان

عيب‌گويـي ندارنـد، غيبـت نمي‌كننـد، بلكه هر چــه دارنــد رو به روي هــم مي‌گوينـد.
«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدوُنَ،» (17 / واقعه) طواف كردن پسراني بهشتي بر پيرامون مقربين كنايه است از حسن خدمتگزاري آنان و كلمه مخلدون به معناي دوام است، يعني پسراني بهشتي به آنان خدمت مي‌كنند كه تا ابد به همان قيافه پسري و جوانـي باقيند و گذشت‌زمان اثري در آنان‌نمي‌گذارد.
«بِاَكْــوابٍ وَ اَباريــقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعيـنٍ،»
«بــا ظرفهايي چون تنگ و ابريـق و قدح شراب معين مي‌آورند.» (18 / واقعه)
مراد از مُعين خمر مُعين است، يعني شرابي كه پيش روي آدمي جريان داشته باشد .
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) (315)

«لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ،» يعني مقربين از نوشيدن آن كاسه‌ها دچار صداع و خماري كه دنبال خمر هست نمي‌شوند و شراب بهشت مانند شراب دنيا خمارآور نيست و عقل آنان به خاطر سكري كه از نوشيدن شراب حاصل مي‌شود زايل نمي‌گردد، در عين اين‌كه مست مي‌شوند عقلشان را هم از دست نمي‌دهند.
«وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ، وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ،»
«و از ميوه‌ها هرچه اختيار كنند و از گوشت مرغ از هر نوع كه اشتها كنند.» (20 و 21 / واقعه)
پسران بهشتي پيرامون مقربين در آمد و شدند، يكي ميوه مي‌آورد
(316) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
هر ميوه‌اي كه خود او اختيار كرده باشد، ديگري مرغ بريان مي‌آورد هر مرغي كه خود او هوس كرده باشد.
در اين‌جا ممكن است كسي اشكال كند كه در روايات آمده كه اهل بهشت هر وقت اشتهاي ميوه‌اي كنند شاخه‌اي كه حامل آن ميوه است خودش به سوي ايشان خم مي‌شود و ايشان ميوه را مي‌چيند و چون اشتهاي گوشت مرغي كنند خود آن مرغ در حالي كه بريان شده در دست ايشان مي‌افتد و هر چه بخواهند از آن مي‌خورند، دوباره مرغ زنده شده پرواز مي‌كند. ولي اين اشكال وارد نيست، براي اين‌كه اهل بهشت هر چه بخواهند در اختيار دارند، يكي از چيزهايي كه انسان مي‌خواهد تنوع و تفنن در زندگي است، گاهي انسان مي‌خواهد خدمتگزارانش برايش آن‌چه مي‌خواهد حاضر كنند و مخصوصا در وقتي كه آدمي با دوستان خود مجلسي فراهم كرده دوست
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) (317)
مي‌دارد خدمتكاران از دوستانش پذيرايي كنند، هم‌چنان كه گاهي هم هوس مي‌كند بدون وساطت خدمتكاران خودش برخيزد و از درخت ميوه بچيند.
«وَ حُورٌ عينٌ، كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِالْمَكْنُونِ،»
«و حورالعين‌هايي دارند كه از شدت صفا چون لؤلؤ دست نخورده‌اند.» (22 و 23 / واقعه)
حورالعين نام زنان بهشت است و اين حورالعين مانند لؤلؤ مكنون است يعني لؤلؤئي كه در صدف خود مخزون و محفوظ و دست نخورده است و اين تعريف نشان‌دهنده منتهاي صفاي حور است.
(318) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ!» (24 / واقعه) همه آن‌چه كه با اهل بهشت

كرديم بَراي ايـن بـود كه پاداشي باشد در قبال آن اعمال صالحي كه به طور مستمر انجام مي‌دادند.
«لايَسْمَعُونَ فيها لَغْوا وَ لا تَأْثيما،» (25/واقعه) در بهشت‌كسي لغو و تأثيم از ديگري نمي‌شنود و كسي نيست كه ايشان را به سخني مخاطب سازد كه فايده‌اي بر آن مترتب نباشــد و كسي نيسـت كه ايشان را به گناهي نسبت دهد، چون در بهشت گناهي نيست.
«اِلاّ قيلاً سَلاما سَـلاما!» (26 / واقعه) اهل بهشت لغو و تأثيمي نمي‌شنوند، مگر سخني كه سلام است و سلام! (1)
1- الميــزان، ج 19، ص 206 .
بهشت‌هاي اختصاصي هر يك از مقربان (سابقون) (319)

«وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُــونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الأَنْصارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْري تَحْتَهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَدا ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،»
«و پيشــروان نخستين از مهاجريــن و انصار و كساني كه به نيكي پيرويشان كردند خدا از آنان راضي است و ايشان نيز از خــدا راضي‌اند، خداوند براي ايشــان بهشت‌هائي آمــاده كــرده كه در دامنــه آن‌ها جوي‌هــا، روان اســت و تا ابــد در آن جاودانــد و اين خود كاميابــي بزرگـــي اســـت.» (100 / توبه)
(320) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
رضايت بنده از خداي تعالي به همين محقق مي‌شود كه هر امري را كه خدا از او خواســته كراهت نداشتــه باشد و هر چيــزي را كه او نهي كرده و از بنده‌اش نخواســته دوســت نداشته باشــد و اين محقق نمي‌شود مگــر وقتــي كه بنده به قضاي الهي و كارهاي تكوينــي و عالمي او راضي و همچنين به حكم او و آن‌چه را كه تشريعــا از وي خواســته تن در دهــد و به عبــارت ديگــر در تكويــن و تشريع تسليم خــدا شــود، كه همـان معني واقعــي اسـلام و تسليـم شـدن به خــداي سبحـان است.
خداي سبحان از مهاجر و انصار و تابعين كسي را مــدح كرده كه ايمان به خدا و عمل صالح داشته‌اند و خبــر مي‌دهد از اين‌كه از اين‌گونه افراد مهاجر و انصار و تابعين راضي اســت و براي آنــان بهشت‌هائي كه در دامنه‌هايش نهرها جاري است آماده
رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (321)
كرده است.
و مدلول آيه شريفه اين نيست كه هر كسي كه مصداق مهاجر و يا انصار و يا تابع شد هر چند به اندازه خردلي ايمان به خدا نداشته و يك عمل صالح هم انجام نداده باشد به‌خاطر همين‌كه مهاجرت كرده و يا رسول خدا را در مدينه در منزلش جا داده و يا از اين دو طائفه تبعيت كرده خدا از او راضي است! چون رضايت از اشخاص معيني نيست، از طبيعت و جنس اخيار از گذشتگان و آيندگان است، كه در ايمان و عمل صالح پيرو گذشتگاني هستند كه در ايمان و عمل صالح پايدار بودند و اين امر امري نيست كه زمان در آن دخالت داشته باشد، تا صحيح باشد كه در مقطعي از زمان خدا راضي باشد و در مقطــع ديگــر خشـم بگيرد.(1)
1- الميـزان، ج 9، ص 504 .
(322) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«سابِقُوا اِليمَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذينَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ ذوُالْفَضْلِ الْعَظيمِ،»
«به سوي مغفرتي از پروردگارتان و بهشتي كه عرض آن چون عرض آسمان و زمين است بشتابيد، كه براي كساني آماده شده كه به خدا و رسولان او ايمان آوردند و اين فضلي است از خدا كه به هر كس بخواهد مي‌دهد و خدا داراي
مسابقه در مغفرت و بهشت الهي (323)
فضلي عظيم است.» (21 / حديد)
جمله «سابِقُوا اِليمَغْفِرَةٍ...،» تكليفي را مي‌رساند كه زايد بر تكليفي است كه آيه شريفه «وَ سارِعُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقينَ،» (133 / آل عمران) افاده مي‌كند.
مشمولين آيه مورد بحث از نظر رتبه و مقام بلندترند از مشمولين آيه آل عمران براي اين‌كه (سبقت معنايي زايد بر معناي سرعت را افاده مي‌كند،) و كلمه «سَماءِ» در اين آيه به معناي يك آسمان نيست، تا بگويي پس بهشت مشمولين آيه آل عمران پهناورتر از بهشت مشمولين اين آيه است، بلكه به معناي تمامي آسمان‌ها است (چون الف و لام آن الف و لام جنس است،) پس «سَماءِ» در اين آيه با«سَمواتُ» در آن آيه
(324) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
منطبق است.
و اگر در اين آيه مغفرت را جلوتر از جنت ذكر كرده به خاطر همان وجهي است كه در جمله «وَ فِي‌الْاخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ،» (20 / حديد) خاطرنشان كرديم و گفتيم جلوتر آوردن مغفرت از رضوان براي اين است كه زندگي در بهشت يك زندگي طيب و طاهر در عالمي طاهر است و كسي موفق به آن مي‌شود كه قبلاً آلودگي‌ها و قذارتهاي گناهانش ريخته شده باشد.
«اُعِدَّتْ لِلَّذينَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ،» مراد از ايمان به خدا و رسولان او مرتبه عالي از ايمان است، كه همواره آثارش بر آن مترتب است، يعني كسي كه داراي چنين مرتبه‌اي از ايمان باشد، همواره اعمال صالح مي‌كند و از فسوق و گناه اجتناب مي‌ورزد.
«وَ اللّهُ ذوُ الْفَضْلِ الْعَظيمِ!» اين جمله اشاره است به عظمت فضل او و اين‌كه
مسابقه در مغفرت و بهشت الهي (325)

مغفرت و جنتي كه خدا به عنوان پاداش به ايشان مي‌دهد فضـل عظيمـــي است از او.(1)

«وَ ما تُجْزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»
«اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصينَ، اُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،»
«مگر بندگان مخلص خدا، كه ايشان رزقي معلوم دارند،»
«فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، في جَنّاتِ النَّعيمِ، عَلي سُرُرٍ مُتَقابِلينَ،»
1- الميزان، ج 19، ص 290 .
(326) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«ميوه‌هايي و ايشان‌گرامي‌هستند،دربهشت‌هاي پرنعمت بر تختهايي‌روبه‌روي‌هم،»
«يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعينٍ، بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ،»
«قدحها از آب بهشتي از هر سو برايشان حاضر مي‌شود،آبي زلال و لذت بخش براي نوشندگان،»
«لا فيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ»
«نه‌در آن ضرر و فسادي‌است و نه‌از آن مست مي‌شوند،»
«وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عينٌ، كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ»
«و پيش ايشان حوريان درشت چشم پر كرشمه و نازند، گويي از سفيدي، سفيده تخم مرغند قبل از آن‌كه دست خورده شود.» (39 و 49 / صافات)
زندگي اختصاصي مُخلَصين در جنات نعيم (327)
جمله «اُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،» اشاره دارد به اين‌كه در بهشت رزق ايشان كه بندگان مُخلَص خدايند غيراز رزق ديگران است و هيچ شباهتي بر رزق ديگران ندارد، اگر چه نام رزق ايشان و رزق ديگران يكي است و ليكن رزق ايشان هيچ خلطي با رزق ديگران ندارد.
پس معناي جمله «اُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،» اين‌است كه: ايشان رزقي خاص و معين و ممتاز از رزق ديگران دارند.
پس معلوم بودن رزق ايشان، كنايه است از ممتاز بودن آن، هم‌چنان كه در آيه «وَ ما مِنّا اِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ،» (164 / صافات) نيز اشاره به اين امتياز شده است.
«فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، في جَنّاتِ النَّعيمِ،» ـ «فَواكِهُ» به معناي هر ميوه‌اي است كه به اصطلاح امروز به عنوان دسر خورده مي‌شود، نه به عنوان غذا و اين آيه بيان همان
(328) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
رزق معلوم مخلصين است، چيزي كه هست خداي تعالي جمله «وَ هُمْ

مُكْرَمُونَ،» را ضميمه‌اش كرد تا بر امتياز اين رزق و اين ميوه از رزقهاي ديگران، دلالت كند و بفهماند: هـر چند ديگران نيز اين ميوه‌هـا را دارند، اما مخلصين اين ميوه‌ها را با احترامي خاص دارند، احترامي كه با خلوص و اختصاص مخلصين به خدا مناسب باشد و ديگـران در آن شريـك نباشند.
و در اين‌كه كلمه جنات را به كلمه نعيم اضافه كرده باز براي اين است كه به همين احترام خاص اشاره كرده باشد.
در تفسير آيه «فَأُولآئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَاللّهُ عَلَيْهِمْ،» (69 / نساء) و نيز آيه «وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي،» (3 / مائده) و مواردديگر گفتيم‌كه: حقيقت اين نعمت عبارت است از: ولايت و آن اين است كه: خود خداي تعالي قائم به امور بنده‌اي بوده باشد.
زندگي اختصاصي مُخلَصين در جنات نعيم (329)
«عَلي سُرُرٍ مُتَقابِليـنَ،» كلمه «سُرُرٍ» جمع سرير است، كه به معناي تختي‌است كه رويش مي‌نشينند.
و رو در رو بـودن تخت‌هـاي مخلصيـن معنايـش ايـن اسـت كه: آنان در بهشت دور يكديگرنـد و با هـم مأنوسنـد، به روي يكديگر نظر مي‌كننـد.
«يُطـافُ عَلَيْهِـمْ بِكَـأْسٍ مِـنْ مَعيـنٍ،» كلمه «مَعيـنٍ» در نوشيدنيها به معناي آن نوشيدني است كه از پشت ظرف ديده شود، مانند آب و شرابي كه در ظرف بلورين باشد و مراد از كاس مَعين زلال بودن آب و يا شراب است و به همين جهت دنبـالش فرمود: «بَيْضـاءَ».
«بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ،» يعني شرابي صاف و زلال كه صفا و زلالي‌اش براي نوشندگان لذت‌بخش است.
(330) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لا فيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ،» در اين آيه ضررهاي شراب را از آن نفـي كرده اسـت، چـون كلمـه غول بـه معنـاي ضرر رسانـدن و فاسـد كردن اسـت و حاصل معنـاي جملـه اين است كه: در آن شـراب بهشتي كه براي مخلصين آماده شـده ضررهـاي خمـر دنيـوي و مستـي آن و از بيـن بـردن عقـل وجـود نـدارد.
«وَ عِنْدَهُـمْ قاصِـراتُ الطَّـرْفِ عيـنٌ،» اين آيه وصف حورياني اسـت كه براي مخلصين آماده شده است.
«قاصِراتُ الطَّـرْفِ» كنايه اسـت از اين كه: نگـاه كردن آنـان با كرشمه و ناز اسـت و مـؤيـد آن ايـن اسـت كـه دنبـال آن، كلمـه «عيـنٌ» را آورده كـه بـه معنـاي چشمي اسـت كه درشـت و در عيـن حـال زيبـا باشـد ماننـد چشـم آهو.
بعضي از مفسرين گفته‌اند: معناي «قاصِراتُ الطَّرْفِ» اين است كه حوريان فقط به
زندگي اختصاصي مُخلَصين در جنات نعيم (331)

همسران خود نگاه مي‌كنند و آن قدر ايشان را دوست مي‌دارند كه نظر از ايشان به ديگر سو، نمي‌گردانند. و مراد از كلمه «عينٌ» آن است كه هم سياهي چشمهاي حوريان نامبرده بسيار سياه است و هم سفيدي‌اش بسيار سفيد.
«كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ،» كلمه «بَيْضٌ» به معناي تخم مرغ است و كلمه «مَكْنُـونٌ» به معناي پنهان شده و ذخيره شده است. بعضي از مفسرين گفته‌اند: منظور از تشبيه حوريان به «بَيْــضٌ مَكْنُـونٌ» اين است كه همان‌طور كه تخم مرغ مادامي كه در زير پر مرغ و يا در لانه و يا در جاي ديگر محفوظ مي‌باشد، هم‌چنان دست نخورده مي‌ماند و غباري بر آن نمي‌نشيند حوريان نيز اين طورند. بعضي ديگر گفته‌اند: منظور تشبيــه آنــان بــه باطــن تخــم اســت، قبــل از آن‌كـه شكسته شـود و دست خورده گردد.(1)
1- الميـزان، ج 17، ص 205 .

قسمت پنجم: نفس مطمئنه و دیگر ساکنان جنت

«يـا اَيَّتُهَـــا النَّفْـــسُ الْمُطْمَئِنَّـــةُ،»
«تو اي جــان سكونت يافته با ياد پروردگـــار!»
«اِرْجِعي اِلي رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً،»
«خشنود و پسنديده به‌سوي پروردگارت بازگرد!»
«فَـادْخُـــلي فـــي عِبـــــادي،»
«بـــه صـــــف بنـــدگـــــان مـــــن در آي!»
(334)
«وَ ادْخُــلي جَنَّتــي،»
«و به بهشت من داخل شـو!» (27 تا 30 / فجر)
«نَفْــس مُطْمَئِنَّــه»، نفسي است كه با علاقمندي و ياد پروردگارش سكونت يافته بدان‌چه او راضي است رضايت مي‌دهد، در نتيجه اگر غرق در نعمت دنيايي شود، به طغيان و گسترش فساد و علو و استكبار وادار نمي‌شود و اگر دچار فقر و فقدان گردد اين تهي دستي و ناملايمات او را به كفر و ترك شكر وانمي‌دارد، بلكه هم‌چنان در عبوديــت پاي برجـا است و از صراط مستقيــم منحرف نمي‌شــود، نه بــه افـــراط و نه به تفريط.
اذن ورود نفس مطمئنه به بهشت خدا (335)
«اِرْجِعـــي اِلي رَبِّـــكِ راضِيَـــةً مَرْضِيَّـــةً!»
«خشنود و پسنديده به‌سوي پروردگارت بازگرد!»
ظرف اين خطاب از اول تا به آخر روز قيامت است، يعني از همان لحظه‌اي كه نفوس مطمئنــه زنده مي‌شوند، تا لحظــه‌اي كه داخل بهشــت مي‌شونــد بلكــه از لحظــه‌اي كه مرگشان مي‌رســد مورد اين خطــاب هستنــد تا وقتـي كه به جنت الخلد در مي‌آيند.
اگر نفوس مطمئنه را به وصف راضيه و مرضيه توصيف كرده، براي آن است كه اطمينان و سكونت يافتن دل به پروردگار مستلزم آن است كه از او راضي هم باشد و هر قضا و قدري كه او برايش پيش مي‌آورد كمترين چون و چرايي نكند، حال چه آن قضاو قدر تكويني باشد و چه حكمي باشد كه او تشريع كرده باشد، پس، هيچ سانحه به خشم
(336) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آورنده‌اي او را به خشم نمي‌آورد و هيچ معصيتي دل او را منحرف نمي‌كند و وقتي بنده خدا از خدا راضي باشد، قهرا خداي تعالي هم از او راضي خواهد بود، چون هيچ عاملي به جز خروج بنده از زي بندگي خدا را به خشم نمي‌آورد و بنده خدا وقتي ملازم طريق عبــوديــت بــاشــد مستوجب رضاي خدا خواهد بود و به همين جهت دنبال جملــه راضيــه جملـــه

مـــرضيـــه را آورد.
«فَادْخُلي في عِبادي! وَادْخُلي جَنَّتي!»
ايــن آيه نتيجه‌گيــري از جملــه «اِرْجِعــي اِلي رَبِّكِ،» است. مي‌فرمايد: چون راضي و مرضي به ســوي پروردگارت بر مي‌گردي پس در زمره بندگانــم در آي و در بهشتــم داخل شــو و اين فرمــان دلالت دارد بر اين‌كه صاحب نفس مطمئنه در زمره بنــدگــان خــدا اســت و حائز مقـام عبوديت است.
اذن ورود نفس مطمئنه به بهشت خدا (337)
اين‌كه فرمــود: «فَادْخُلي في عِبادي!» در حقيقت امضاي عبوديت وي است و جمله «وَ ادْخُلي جَنَّتي!» منزلگاه او را معين مي‌كند و منظور از اين‌كه فرمود: «داخل جنت من شو!» اين بوده است كه او را به تشريف خاصي مشرف كند و در كلام خداي تعالي هيچ‌جا غير اين‌آيه جنت را به خود نسبت نداده است.

در روايات اسلامي، در كافي به سند خود از سدير صيرفي، روايت آورده كه گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرضه داشتم: فدايت شوم، يابن رسول اللّه آيامؤمن از مرگ و قبض روح خود كراهت مي‌دارد؟ فرمود :نه به خدا سوگند، وقتي فرشته مرگ نزدش مي‌آيد تا
(338) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
روحش را قبض كند، مؤمن به جزع در مي‌آيد و ملك الموت به او مي‌گويد: جزع مكن، اي ولي خدا، به آن خدايي كه محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله را به نبوت مبعوث كرده من نسبت به تو دلسوزترو مهربانتر از پدري مهربان هستم، اگر پدرت اين‌جا بود بيش از من به تو مهر نمي‌ورزيد، چشم خودت را باز كن و ببين!
آن‌گاه فرمود: در آن هنگام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين و امامان از ذريه او در برابرش ممثل مي‌شوند و به وي گفته مي‌شود: اين رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است و اين امير المؤمنين و اين فاطمه و اين حسن و اين حسين و اينان امامان از ذريه اويند كه همه رفقاي تو هستند.
فرمود: پس مؤمن چشم خود باز نموده حضرات را تماشا مي‌كند، در اين هنگام ندا كننده‌اي از طرف رب العزة روح او را ندا مي‌كند و مي‌گويد:
نفس مطمئنه در لحظات شنيدن نداي ارجعي! (339)
«يا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ـ اي نفسي كه با ديدن محمد و اهل بيتش اطمينان يافتي، به سوي پروردگارت برگرد، در حالي كه به ولايت راضي و به ثواب مرضي هستي، پس داخل در بندگان من شو، يعني در زمره محمد و اهل بيتش در آي و داخل جنت شو!» پس در آن هنگام هيچ چيزي در نظرش محبوب‌تر از مرگ و ملحق شدن به منادي نيست. (1)

«وَ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمالَهُمْ،»
1- الميـزان، ج 20، ص 475 .
(340) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«و كساني كه در راه خدا كشته شدند خداوند هرگز اعمالشــان را نابــود نمي‌كند،»
«سَيَهْديهِــمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ،»
«بلكــه بــه زودي هــدايتشــان نمــوده دل‌هـايشـان را اصــلاح مي‌فــرمــايد،»
«وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ!»
«و به بهشتي داخلشان مي‌سازد كه برايشان تعريف كرده است!» (4 تا 6 / محمد)
مي‌فرمايد: به زودي خداي تعالي شهيدان راه خدا را به‌سوي منازل سعادت و كرامت هدايت نموده، با مغفــرت و عفو از گناهانشــان، حالشــان را اصـلاح مي‌كنــد و شايستــه دخـول در بهشـت مي‌شوند.
وقتي اين آيه را با آيه «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ اَمْواتا بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ
بهشتياني كه بهشت برايشان آشناست! (341)
رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ،» (169 / آل عمران) ضميمه كنيم، معلوم مي‌شود مراد از اصلاح بال كشتــه‌شدگان راه خــدا، زنده كردن ايشان است بــه حياتي طيب كه شايستــه‌شان كند براي حضــور در نزد پروردگارشــان، حياتي كه با كنار رفتن پرده‌ها حاصل مي‌شود.
«وَ يُدْخِلُهُمُالْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ،» اين جمله منتهي اليه هدايت ايشان است. يعني به زودي ايشــان را داخل بهشت مي‌كنــد در حالي كه بهشــت را يا در دنيا و به وسيله وحي انبياء و يا به وسيلــه بشارت در هنگام قبض روح، يا در قبر و يا در قيامت و يا در همه ايــن مواقف به ايشان شناسانـده باشد. (1)
1- الميـزان، ج 18، ص 343 .
(342) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ بَشِّرِ الَّذيـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصّالِحـاتِ اَنَّ لَهُـمْ جَنّاتٍ تَجْـري مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهـارُ كُلَّما رُزِقُـوا مِنْهـا مِنْ ثَمَـرَةٍ رِزْقـا قالُـوا هذَا الَّـذي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُـوا بِهِ مُتَشابِهـا وَ لَهُـمْ فيهـا اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فيها خالِدُونَ،» «كساني‌كه ايمان آورده و كارهاي صالح كرده‌اند نويدشان ده كه بهشت‌ها در پيش دارند كه جويها در آن روانست و چون ميوه‌اي از آن روزيشان شود بگويند اين همانسـت كه قبلاً روزي ما شـده بود و نظيـر آن به ايشـان بدهنـد. و در آن‌جـا همسـران پـاكيـزه دارنـد و خـود در آن جـاوداننـد.» (25 / بقره)

بهشتيان و آن‌چه از دنيا با خود برده‌اند! (343)

قرآن كريم درباره بهشتيان فرموده: «كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقا قالُوا هذَاالَّذي رُزِقْنا مِنْ قَبْـلُ وَ اُتُـوا بِهِ مُتَشابِها،» يعني از ميوه‌هـاي بهشت به هر رزقي كه مي‌رسند، مي‌گويند اين همان است كه قبلاً همـان روزيمـان شد و آن‌چـه را كه بـه ايشـان داده مي‌شـود شبيـه بـا توشـه‌اي مي‌يـابنـد، كـه از دنيـا با خود برده‌اند.

آدمـي در جهان ديگـر، جز آن‌چه خـودش در اين جهان براي خود تهيه كرده چيـزي نـدارد، هم‌چنـان‌كـه از رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هـم روايـت شـده كه فـرمـود: همـان‌طـور كـه زندگـي مي‌كنيـد، مي‌ميريـد و همان‌طـور كـه مي‌ميريـد، مبعوث مي‌شويد....

اهـل بهشـت را عـلاوه بر آن‌چه از دنيـا بـا خود آورده‌اند زيادتي نيـز مي‌دهند.

قـرآن مي‌فرمايد: «لَهُـمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيد ـ هر چه بخواهند در اختيار دارند

(344) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

و نزد ما بيش از آن هم هست!» (1)

«وَالَّذيــنَ امَنُوا وَ عَمِلُـواالصّالِحاتِ لانُكَلِّفُ نَفْسا اِلاّ وُسْعَها اُولآئِكَ اَصْحابُ الْجَنَّــةِ هُــمْ فيهــا خالِدُونَ،»
«و كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند، هيچ كس را جز به اندازه تواناييش تكليف نمي‌كنيم، آنان اهــل بهشتنــد و همانهــا در بهشت جاودانند،»
«وَ نَزَعْنا ما في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهارُ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ
1- الميــزان، ج 1، ص 138 .
وارثان بهشت: صاحبان ايمان و عمل صالح (345)
الَّذي هَدينا لِهذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَــدِيَ لَــوْلا اَنْ هَدينَـا اللّــهُ لَقَدْ جآءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِـالْحَقِّ وَ نُـودُوآا اَنْ تِلْكُـمُ الْجَنَّـةُ اوُرِثْتُمُوهــا بِمــا كُنْتُــمْ تَعْمَلُــونَ،»
«كينه‌اي كه در سينه‌هايشان بود برون كرديم و اينك در جايگاهشان جويها روان است. گويند: ستايش خدايي را كه ما را به اين نعمت هدايت كرد،كه اگر خداوند هدايتمان نكرده بود راه نمي‌يافتيم، راستي پيامبران پروردگار ما به حق آمده بودند و ندايشان كنند كه اين بهشت را به پاداش اعمالي كه مي‌كرديد ميراث برده‌ايــد.» (42 و 43 / اعراف)
اين آيات براي تقويت دل‌هاي مؤمنين و اميدوار ساختن آنان است، چون قبلاً ايمان را مقيد به عمل صالح كرده بود و معلوم است كمتر كسي از مؤمنين موفق مي‌شود جميع اعمال صالح را انجام داده و هيچ يك از اعمال صالح را ترك نكند و اين خود باعث
(346) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
نوميدي بيشتر مؤمنين است، لذا در جمله مورد بحث به‌خاطر رفع اين نگراني مي‌فرمايد: تكليف هر كس به قدر وسع و استطاعت او است، پس هر كس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد ولو خود را به مشقت هم نيندازد باز از اهل اين آيه و از اصحاب بهشت جـاودان خواهــد بــود.
جملــه: «تَجْــري مِــنْ تَحْتِهِــمُ الأَنْهــارُ،» كنايــه است از اين‌كــه صاحبــان ايمــان و عمـل صــالــح در آخــرت در قصــرهـاي رفيــع و عالــي بسـر مي‌برنــد.
جمله: «لَقَدْ جآءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ،» اعتراف به حقيقت داشتن وعده‌هايي است كه خداوند به وسيله انبياي خود داده و اين اعتراف و همچنين ساير اعترافاتي كه در روز قيامت از طرف مصدر عظمت و كبريايي از مؤمن و كافر گرفته مي‌شود خود ظهوري است براي قهاريت خداي تعالي و تماميت ربوبيت او و اين اعتراف از ناحيه اهل بهشت
وارثان بهشت: صاحبان ايمان و عمل صالح (347)

شکر و از ناحیه دوزخیان اقرار به تمامیت حجت پروردگار است. شاید به نظر ساده بعضي‌ها اعتراف دسته اول امري پیش پا افتاده و مبتذل آید، ولیکن چنین نیست، این اعتـــراف یکي از حقایق عالي قرآن و بسیار قابل اهمیت است.

«... وَ نُــودُوآا اَنْ تِلْكُــمُ الْجَنَّــةُ اوُرِثْتُمُــوهــا بِمــا كُنْتُــمْ تَعْمَلُــونَ،»
«... و ندايشان‌كنندكه اين‌بهشت را به پاداش اعمالي كه مي‌كرديد ميراث برده‌ايد.» (42 / اعراف)
(348) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
چرا اين آيه بهشت را در مقابل اعمال صالح مؤمنين ارث آنان قرار داده و حال آن‌كه معنــاي ارث تملــك مــال و يا هـر چيــز قابــل انتفاعي است از كسي كه قبلاً مالك بوده و با زوالش، ملك او به ديگـــري منتقــل شـده باشـد؟
جواب اين سئوال اين است كه در آيه مورد بحث نيز مي‌توان اين معنا را اعتبار كرد، براي اين‌كه خداي تعالي بهشت را آفريد تا تمامي بندگانش با سرمايه عمل صالح آن را بدست آورند، ولي كفار با ارتكاب شرك و معاصي، خود را از آن محروم ساختند در نتيجه بهشت به ارث مؤمنين در آمد، پس در حقيقت مؤمنين با عمل صالح خود آن را از ديگران ارث برده‌اند، چنانكه مي‌فرمايد: «اُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ، اَلَّذينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ،» (10 و 11 / مؤمنون) و از قول اهل جنت مي‌فرمايد: «الْحَمْدُ لِلّهِالَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَـا الاَْرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ.» (74 / زمر) (1)
انتقال‌سهم‌بهشت محروم‌شدگان به صاحبان‌ايمان (349)

«لكِنِ الــرَّسُــولُ وَ الَّــذينَ امَنُوا مَعَهُ جاهَدوُا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ وَ اُولآئِكَ لَهُــمُ الْخَيْــراتُ وَ اُولآئِـكَ هُـمُ الْمُفْلِحُــونَ،»
«ولي پيغمبر و كساني كه با او ايمان آوردندبا مالها و جانهاي خود جهاد كردند و خيــرات همه خــاص ايشــان اســت و ايشـان، آري، هــم ايشاننـد رستگاران،»
«اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ خالِدينَ فيها ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،»
«خداونــد براي آنان بهشت‌ها آماده كــرده كه از چشــم‌انداز آن جويهــا روان اســت و جــاودانــه در آننـد و ايـن اسـت كاميابــي بزرگ.» (88 و 89 / توبـه)
1- الميـزان، ج 8، ص 144.
(350) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اَعَدَّ اللّهُ» به معناي فراهم آوردن و تهيه ديدن است و اگر اين‌طور تعبير كرد ونفرمود: «خدا وعده بهشت‌هائي به ايشان داده كه ...،» براي اين است كه خاتمه امر ايشان معلوم نبود، يعني معلوم نبود كه همه مؤمنين در آخر و سرانجام با ايمان از دنيا مي‌روند يا نه، لذا متناسب نبود بفرمايد: خداوند وعده فلان و فلان داده زيرا وعده امري است حتمي و واجب الوفا، به‌خلاف تهيه ديدن كه منافات ندارد كه خداوند تهيه ببيند ولي مؤمنين بر آن صفاي ايمان و صلاح اعمال باقي نمانند و خداوند هم تخلف نكرده باشد.
آري، نه اصول قرآني مي‌سازد و نه فطرت سليم راضي مي‌شود به اين‌كه خداي تعالي به خود نسبت دهد كه يكي از بندگان را به‌خاطر عمل صالحي كه كرده است مهر مغفــرت و جنت بر دلــش بزند و آن‌گاه يكباره رهايــش كند تا هر چه مي‌خواهد بكند.
وعده تدارك بهشت جاويد براي جهادگران (351)
و لذا مي‌بينيم خداي سبحان هر جا وعده‌اي داده آن را معلق و مشروط به عنواني از عناوين عمومي از قبيل ايمان و عمل صالح نموده تا وجود و عدمش دائر مدار وجود و عدم آن شرط باشد.
و هيــچ سابقــه ندارد كه در جائــي از كلام خــود وعده‌اي را به اشخــاص و به‌خاطــر خود آنــان داده باشــد نه به‌خاطـر اين‌كه مصداق عنوانـي عمومـي هستند.
چون اين‌طور وعده دادن و افرادي را ايمن از عذاب ساختن، با تكليف سازگار نيست و لذا خداي تعالي همه‌جا وعده‌هاي خود را روي صاحبان عنوان مي‌برد، نه روي اشخاص، مثلاً مي‌فرمايد: «وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ ـ خدا بهشت‌ها را به مردان و زنان با ايمان وعده داده

است.» (72 / توبه) و نيز مي‌فرمايد: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالّذينَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَي الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ... وَعَدَاللّهُ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظيما.» (29/فتح) (1)

«اِنَّ اللّهَ اشْتَري مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْدا عَلَيْهِ حَقّا فِيالتَّوْريةِ وَ الاِْنْجيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْ في بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِروُا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،»
1- الميزان، ج 9، ص 488 .
وعده قطعي بهشت، پاداش جهادگران (353)
«خدا از مؤمنان جانها و مالهايشان را خريده به اين بهاء كه بهشت از آن آن‌ها باشد و در عوض در راه خدا كارزار كنند، بكشند و كشته شوند، اين وعده حقي است بر او كه در تورات وانجيل و قرآن ذكر فرموده و كيست كه به پيمان خويش از خدا وفادارتر باشد؟ به معامله پر سود خويش كه انجام داده‌ايد شادمان باشيد، كه اين كاميابي بزرگ است،»
«اَلتّآئِبُونَ الْعابِدوُنَ الْحامِدوُنَ السّآئِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدوُنَ الاْمِروُنَ بِالْمَعْروُفِ وَ النّاهُونَ عَنِالْمُنْكَرِ وَالْحافِظُونَ لِحُدوُدِاللّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ،»
«مؤمنان كساني هستند كه توبه‌كنندگان و عبادت كاران و سپاس‌گويان و سياحت‌كنندگان و ركوع‌كنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهي‌كنندگان از منكر و حافظان حدودالهي و بشارت‌ده به‌اين‌چنين‌مؤمنان!»(111و112/توبه)
(354) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
خداي سبحان در اين آيات به كساني كه در راه خدا با جان ومال خود جهاد مي‌كنند وعده قطعي بهشت مي‌دهدو مي‌فرمايدكه اين وعده را در تورات وانجيل هم داده، همان‌طور كه در قرآن مي‌دهد.
خداوند اين وعده را در قالب تمثيل بيان نموده و آن را به خريد و فروش تشبيه كرده است، يعني خود را خريدار و مؤمنين را فروشنده و جان و مال ايشان را كالاي مورد معامله و بهشت را قيمت و بهاء و تورات و انجيل و قرآن را سند آن خوانده است و چه تمثيل لطيفي به‌كار برده است و در آخر مؤمنين را به اين معامله بشارت داده و به رستگاري عظيمي تهنيت گفته است.
«اَلتّآئِبُونَ الْعابِدوُنَ الْحامِدوُنَ السّآئِحُونَ...» اين جمله مؤمنين را به نيكوترين
وعده قطعي بهشت، پاداش جهادگران (355)
صفاتشان توصيف مي‌كند .
مؤمنين به‌خاطر اين‌كه از غير خدا به‌سوي خدا بازگشت كردند تائبان و چون او را مي‌پرستند عابدان و چون با زبان، حمد و سپاس او

گوينـد حامدان و چـون بـا قدم‌هـاي خـود از اين معبـد به آن معبـد مي‌رونـد سائحـان و به‌خاطر ركـوع و سجـودشـان راكعـان و سـاجـدانـد.
اين وضع ايشان در حال انفراد است، اما وضعشان نسبت به حال اجتماع، آن‌ها مانند ديدبانانـي هستند كه اجتمـاع خود را به‌سوي خير سوق مي‌دهند، يعني امر به معروف و نهـي از منكـر نمـوده و حـدود خدائي را حفـظ مي‌نماينـد، نه در حـال انفراد، نه در حال اجتماع، نه در خلوت و نه در ظاهـر از آن حـدود تجـاوز نمي‌كننـد.
آن‌گاه با اين‌كه خداوند در آيه قبل، خودش بشارتشان داده بود اينك به رسولش

دستور مي‌دهد به اين‌كه ايشان را بشارت دهد و اين خود تأكيد را مي‌رساند، آن‌هم تأكيد بليغي كه نمي‌توان حد و مرزي برايش قايل شد.
اين صفات شريفه، صفاتي است كه ايمان مؤمن با آن‌ها تمام و كامل مي‌شود و مؤمن با داشتـن آن‌ها مستوجـب وعده قطعي خدا به بهشت و آن بشارت كه خدا و رسول دادند مي‌گردد و بدين جهت مستوجب مي‌شـود كه داشتـن اين صفات، ملازم با قيام به حق خدا باشد و قيام به حق خدا هم باعث مي‌شود كـه خـداي تعالـي درباره چنيـن مؤمني، حقي را كـه بر خود واجب كرده و به وعده‌هائي كه به او داده وفا كند.(1)
1- الميـزان، ج 9، ص 539 .

«اِنَّ الَّذيـنَ قالُـوا رَبُّنَا اللّـهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ،»
«به راستي آنان كه گفتند پروردگار مـا اللّه است و در پـاي اين گفته خود استقامـت ورزيـدنـد نـه ترسـي دارنـد و نـه انـدوهگيـن مي‌شـونـد،»
«اُولئِـكَ اَصْحـابُ الْجَنَّـةِ خـالِـديـنَ فيهـا جَـزاءً بِمـا كـانُـوا يَعْمَلُـونَ،»
«آنان اهـل بهشتنـد كـه در آن جـاودانـه‌انـد به‌خاطـر آن اعمـال نيكـي كه مي‌كردند!» (13و14/احقاف)
مراد از اين‌كه گفتند «رَبُّنَا اللّه» اقرار و شهادت به انحصار ربوبيت در خداي سبحان

و يگانگي او در آن است. و مراد از استقامتشان در مقابل شهادت خود، اين است‌كه ازآن‌چه‌كه شهادت به حقانيتش مي‌دهند منحرف نمي‌شوند و رفتاري بر خلاف آن و بـر خـلاف لـوازم آن نمـي‌كننـد.
«فَـلا خَوْفٌ عَلَيْهِـمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ،» يعني در پيش روي خود هيچ خطر محتملي ندارند و هيچ عقابي حتي احتمالي در انتظارشان نيست و به همين جهت خوف ندارند. و نيز هيچ مكروه قطعي و محققي ندارند و به همين جهت اندوهي نخواهند داشت، چون هميشه خوف جايي پيدا مي‌شـود كه پاي احتمال خطري در بين باشد و اندوه وقتي به دل مي‌آيـد كه خطـري واقع شده باشد.
«اُولئِكَ اَصْحـابُ الْجَنَّـةِ خـالِـديـنَ فيها جَزاءً بِما كـانُوا يَعْمَلُونَ،» مراد از اصحاب جنت بودن، آن است كه كسي ملازم بهشت باشد. و عبارت «خـالِـديـنَ فيها» نيز همين

را تأكيد مي‌كند، يعني: اين‌هايند كساني كه گفتند رب ماالله است و استقامت ورزيدند و اينان ملازم با بهشتند در حالي كه در آن جاودانند و در حالي كه اين بهشت خالد، جزاي اطاعت‌هـا و كارهايـي اسـت كه در دنيـا براي تقـرب به خـدا انجـام مـي‌دادنـد.(1)

«اِنَّ الَّذيـنَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُـوا الصّلِحـتِ وَ اَخْبَتُـوا اِلـي رَبِّهِمْ اُولآئِكَ اَصْحـبُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خلِدُونَ،»
«كساني كه ايمان آورده اعمـال صالح انجام مي‌دهند و به منظور تقرب به
1- الميـزان، ج 19، ص 299 .
(360) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
خدايشان براي او تواضع مي‌كنند، اهـل بهشتنـد و در آن جاودانند.» (23 / هود)
منظور از اِخْباتِ مؤمنين به سوي خدا، اطمينان و آرامش يافتنشان به ياد او و تمايل دل‌هايشان به سوي او است، به‌طوري كه ايمان درون دلشان متزلزل نگشته، به اين سو و آن سو منحرف نشوند و دچار ترديد نگردند، همان‌طور كه زمين محكم اين چنين است و اشيائي را كه بر گرده خود دارد نمي‌لغزاند.
در اين آيه خداي تعالي ايمان و عمل صالح را مقيد كرده به اِخبات و اين دلالت دارد بر اين‌كه منظور از اين مؤمنين عموم دارندگان ايمان نيست، بلكه طايفه خاصي از مؤمنين است و آن افراد خاصي از مؤمنين هستند كه اطمينان به خدا دارند و داراي بصيـرتـي از ناحيـه پـروردگـار خويشند. (1)
1- الميـزان، ج 10، ص 288 .

«اِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَاالأنْهارُ وَ الَّذيــنَ كَفَــرُوا يَتَمَتَّعُــونَ وَ يَأكُلُــونَ كَمـا تَأكُلُ الأنْعامُ وَ النّارُ مَثْوًي لَهُمْ»
«خدا كساني را كه ايمان آورده اعمال صالح كردند به جنت‌هايي داخل مي‌سازد كه از زير آن نهرها روان است و اما كساني كه كافر شدند سرگرم عيش و نوش دنيــاينــد و مي‌خــورنــد آن طــور كه چــارپايان مي‌خورند و در آخرت جايشان آتش است.» (12 / محمد)
(362) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
در ايــن آيه اثر ولايت خــدا بــراي مــؤمنيــن و نيــز عــدم ولايتش براي كفار از حيث عاقبــت و آخرت بيــان شــده اســت، مي‌فرمايــد مــؤمنيــن داخــل بهشــت شده و كفار مقيــم در آتــش خــواهنــد گشت.
در اشاره به صفت مؤمنين فرموده: «اَلَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ،» و در وصف كفار فرموده: «يَتَمَتَّعُــونَ وَ يَأكُلُــونَ كَما تَأكُلُ الأنْعامُ،» و با اين دو وصف متقابل هم فهمانده مؤمنين در زندگي دنيايي خود رشد مي‌يابند و چون به خدا ايمان دارند و اعمال صالح مي‌كنند، هر چه مي‌كنند درست و حق است، پس راه رشد را طي كرده، به وظائف انســانيــت عمــل كــرده‌انـد.
پس اين‌مؤمنين در تحت ولايت‌خدا هستند، چون راهي را پيش گرفته‌اند كه خدايشان خواسته و به‌سوي‌آن هدايتشان‌كرده و به همين جهت در آخرت داخل بهشتي مي‌شوند

كه‌ازدامنه‌آن‌نهرهاجاري‌است.
و اگــر خداي تعالي داخــل شدن مؤمنيــن در بهشت را به خود نسبت داده، اما منزل كردن كفار در آتش را به خود نسبت نــداده، براي ايــن اســت كه حق ولايت مذكــور چنين اقتضــاء مي‌كرده و خداي تعالــي عنايـت خاصي به اولياء خود دارد.(1)

«لا يَسْتَــوي اَصْحــابُ النّارِ وَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزوُنَ،» و «اصحاب‌دوزخ اصحاب‌بهشت‌يكسان‌نيستندومعلوم‌است‌كه‌بهشتيان‌رستگارند.»
1- الميــزان، ج 18، ص 350 .
(364) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(20 / حشر)
اين آيه شريفه حجتي تمام بر اين معنا اقامه مي‌كند كه بر هر كس واجب است به دسته يادآوران خدا و مراقبين اعمال بپيوندد، نه به آن‌هايي كه خدا را فراموش كردند. بيان اين حجت آن است كه اين دو طائفه - يعني يادآوران خدا و فراموشكاران خدا و سومي ندارند - و سايرين بالاخره بايد به يكي از اين دو طائفه ملحق شوند و اين دو طائفه يكسان نيستند تا پيوستن به هر يك نظير پيوستن به ديگري باشد و آدمي از اين‌كه به هر يك ملحق شود پروايي نداشته باشد، بلكه يكي از اين دو طائفه راجح و ديگري مرجوح است و عقل حكم مي‌كند كه انسان طرف راجح را بگيرد و آن را بر مرجوح ترجيح دهد و آن طرف يادآوران خدا است، چون تنها ايشان رستگارند، نه
جانب اهل جنت را نگه داريد! (365)
ديگران، پس ترجيح در جانب ايشان است، در نتيجه بر هر انساني واجب است پيوستن بــه آنان را اختيار كند. (1)

«رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ اياتِ‌اللّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ‌الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ مِــنَ الظُّلُماتِ اِلَي النُّــورِ وَ مَــنْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحا يُدْخِلْــهُ جَنّاتٍ تَجْــري مِنْ تَحْتِهَـا الأنْهـارُ خالِديــنَ فيهــا اَبَــدا قَــدْ اَحْسَـنَ اللّهُ لَهُ رِزْقا،»
«رسولي فرستاده تا آيات خدا را براي شما بخواند، آياتي كه روشن است، تا خدا
1- الميـزان، ج 19، ص 379 .
(366) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آن‌هايي را كه ايمان آورده و اعمال صالح مي‌كنند از ظلمت‌ها به سوي نور بيرون كند و كسي كه به خدا ايمان مي‌آورد و عمل صالح مي‌كند خدا او را به بهشت‌هايي داخل‌مي‌كندكه نهرها از زيردرختانش جاري است بهشت‌هاي جاودانه كه ايشان تا ابد درآن خواهند بود و خدا چه نيكو كرده است رزق چنين‌كسان را.» (11/طلاق)
«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحا يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَاالأنْهارُ خالِدينَ فيها اَبَدا،» اين قسمت از آيه كساني را كه به خدا ايمان آورده عمل صالح انجام دهند، وعده جميل و بشارت به بهشت مي‌دهد.
«قَــدْ اَحْسَنَ اللّــهُ لَهُ رِزْقا،» در اين جمله احسان خدا را در آن‌چه به ايشان روزي كرده مي‌ستايد و مراد از رزق ايمانــي است كه به ايشــان روزي كــرده و همچنين
ايمان،عمل‌صالح، رزق و توفيق‌الهي به‌سوي بهشت (367)
عمــل صالحي كه توفيقش را به ايشان داده و بهشتي كه در آخرت به ايشان مي‌دهد.(1)

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ، لِسَعْيِها راضِيَةٌ،»
«چهره‌هايي ديگر در آن روز خرسند و باطراوتند، پيداست كه از تلاش خود در دنيـــا راضينـــــد.» (8 و 9 / غاشيــه)
«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ،» مفهوم آيه كنايه است از بهجت و سروري كه از باطن به
1- الميــزان، ج 19 ، ص 546 .
(368) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
ظاهر انسان سرايت مي‌كند و هر بيننده را از مسرت باطني باخبر مي‌سازد هم‌چنان كه در جاي ديگر فرموده: « تَعْرِفُ في وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ،» و يا از نعمت است كه در اين صــورت ناعمه بــه معنــاي متنعمـه خواهد بود.
«لِسَعْيِها راضِيَةٌ،» مراد از سعي تلاش و فعاليت دنيايي با اعمال صالح است. مي‌فرمايــد: وجوهي كه در آن روز ناعــم اســت از كــار خود راضي است، چون كــارش همــه اعمال صالح اســت، كــه بـه بهتريــن جــزا پــاداش داده شــده اســت.
«في جَنَّـةٍ عالِيَةٍ، لا تَسْمَعُ فيها لاغِيَة،»
«آنــان در باغــي بلنــد هستنــد، كه در آن هيــچ سخــن بيهــوده نمـــي‌شنوند،»
«فيها عَيْنٌ جارِيَةٌ، فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ،»
«در آن چشمــه‌اي روان اســت، در آن تخت‌هايــي بلنـــدمـــرتبـــه اســـت،»
تنعم بهشتيان در روز غاشيه (369)
«وَ أَكْـوابٌ مَوْضُـوعَــةٌ، وَ نَمـــارِقُ مَصْفُـوفَـــةٌ، وَ زَرابِـــيُّ مَبْثُـوثَــةٌ،»
«و قدحهايي كه در كنار اين چشمه‌ها نهاده و بالش‌ها و پشتيهاي رديف شده و فرش‌هايي گسترده.» (8 تا 14 / غاشيه)
مــراد از عالي بودن بهشــت ارتفاع درجــات و شرافت و جلالــت قدر و گواراي عيش آن است، چون در بهشت حياتــي هست كه دنبالــش مماتي نيست و لذتي است كه آميخته با الم و درد نيست و سروري هست كه مشوب با هيــچ غم و اندوهــي نيســت و اهل بهشت نه تنهــا هر چه دوســت بدارند در دسترسشــان هســت، بلكه لــذايذي هســت كــه مــافــوق خواســت آنـــان اســت.
«لا تَسْمَــعُ فيهــا لاغِيَــة،» يعني وجــوه نامبــرده و يا به عبارتــي اهــل بهشت،

(370) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
در بهشت حتي يك كلمه «لاغِيَة» ـ بيهوده و بي‌فايده ـ نمي‌شنوند.
«فيها عَيْنٌ جارِيَةٌ،» مراد از كلمه «عَيْن» جنس چشمه است، نه اين‌كه بخواهد بفرمايد در بهشت تنها يك چشمه هست، چون در جاي ديگر صريحا فرموده در بهشت چشمه‌هايي هست، مانند چشمه سلسبيل و چشمه شراب و چشمه طهور و غير آن.
«فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ،» «سُرُرٌ» جمع سرير - تخت - است و منظور از مرفوع بودن تخت، مرفوع بودن مقام و منزلت كسي است كه بر آن تكيه مي‌زند.
«وَ اَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ،» قدح‌هايي كه در كنار اين چشمه‌ها نهاده.
«وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ،» «نَمارِق» به معناي بالش و پشتي است، كه بدان تكيه مي‌دهند و «مَصْفُوفَه» بودن «نَمارِق» به اين معنا است كه اين پشتي‌ها را در مجلس پشت سر هم بگذارند، همان‌طور كه در مجالس فاخر دنيا چنين مي‌كنند.
تنعم بهشتيان در روز غاشيه (371)
«وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ،» «زَرابِيّ» به معناي بساط فاخر است و منظور از «مَبْثُوثَة» آن مبسوطه بودن و گسترده شدن آن است، تا رويش بنشينند.(1)

در كتاب عدةالداعي مي‌گويد: روايت شده كه روزي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله بر ياران خود درآمد و فرمود: در باغهاي بهشت به‌گردش بپردازيد، پرسيدند: يا رسول‌اللّه! باغهاي بهشت چيست؟ فرمود: مجالس ذكر، هم صبح و هم شام به اين مجالس برويد و به ذكر
1- الميـزان، ج 20، ص 458 .
(372) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بپردازيد و هر كس دوست داشته باشد بفهمد چه منزلتي نزد خدا دارد، بايد نظر كند ببينـد خدا چه منزلتـي نزد او دارد، چـون خداي تعالـي بنده خود را به آن مقدار احترام مي‌كند كه بنده‌اش او را احترام كند.
و بدانيد كه بهترين اعمال شما و پاكيزه‌ترين آن نزد مالك و صاحبتان و نيز مؤثرترين اعمالتان در رفع درجاتتان و بالاخره بهترين چيزي كه آفتاب بر آن مي‌تابد، ذكر خداي تعالي است، چه خود او از خودش خبر داده و فرموده: من همنشين كسي هستم كه ذكرم كند و به‌يادم باشد!
و نيـز فـرمـوده:
«فَاذْكُرُونـي اَذْكُرْكُـمْ»
گردش در باغهاي بهشت، مجالس ذكر خدا (373)
«مـرا يـاد آوريـد تـا شمـا را بـا نعمتـم يـاد آورم،» (152 / بقـره)
مرا به ياد آوريد با اطاعت و عبادت تا شما را ياد آورم با نعمت‌ها و احسان و راحت و رضـوان. (1)

«وَ اُدْخِلَ‌الَّذينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُواالصّالِحاتِ جَنّتٍ تَجْري مِنْ‌تَحْتِهَاالاَنْهارُ خلِدينَ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلمٌ،»
«و كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند به بهشت‌هايي كه جويها در آن روان اســت برده مي‌شونــد در حالي كه به اذن پروردگــارشان در آن
1- الميزان، ج 1، ص 512 .
(374) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
جاودانند و درود گفتنشان به يكديگــر در آن‌جا ســلام اســت.» (23 / ابراهيم)
اين آيه آن مقصدي را كه سعادتمندان از مؤمنين بدان‌جا منتهي مي‌شوند، بيان مي‌كند و جمله: «تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلمٌ،» اين معنا را مي‌رساند كه حال سعادتمندان در آن عالــم و وضع برخوردشــان بــا يكديگــر چنان اســت كه با هــم تحيــت و سلام رد و بــدل مي‌كنند. (1)

1- الميـــزان، ج 12، ص 70 .
شرحي از قيامت مؤمنين: استقبال ملائكه بهشت (375)
(نشنيدن حسيس جهنم و نترسيدن از فزع اكبر)
«اِنَّ الَّـذيـنَ سَبَقَـتْ لَهُـمْ مِنَّـا الْحُسْنـي اُولئِـكَ عَنْهـا مُبْعَـدُونَ،»
«و كساني كه درباره آن‌ها از جانـب ما قلـم به نيكـي رفته از جهنـم دور شوند،»
«لا يَسْمَعُـونَ حَسيسَهـا وَ هُـمْ فـي مَـا اشْتَهَـتْ اَنْفُسُهُـمْ خالِـدُونَ،»
«و حتـي زمزمه آن را نشنونـد و در آن‌چـه دل‌هايشـان بخواهـد جـاودانـد،»
«لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الاْكْبَرُ وَ تَتَلَقّيهُمُ الْمَلائِكَةُ هذا يَوْمُكُمُ الَّذي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»
«وحشـت بزرگ قيامـت غمگينشـان نكنـد و فرشتگـان به استقبالشـان آينـد كه ايـن روزي است كه به شما وعـده مي‌دادنـد!» (101 تا 103 / انبياء)
(376) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«حَسيس» به معناي صوتي است كه احساس شود. «فَزَع اَكْبَر» به معناي ترس بزرگ است كه خداي تعالي خبر داده چنين ترسي در هنگام نفخ صور وقوع پيدا مي‌كند و فرموده: «وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي‌الصُّورِ فَفَـزِعَ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ مَنْ فِي الاْرْضِ.» (87 / نمل)
معناي اين‌كه فرمود: «تَتَلَقّيهُمُ الْمَلائِكَةُ» اين است كه ملائكه ايشان را با بشارت استقبال مي‌كنند و مي‌گويند: «هذا يَوْمُكُمُ الَّذي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ!» اين بود آن روزي كه وعده داده‌مي‌شديد! (1)

1- الميـزان، ج 14، ص 463 .
شرحي از نعيم بهشتيان و قول طيّب مؤمنان (377)
«إِنَ‌اللّـهَ يُدْخِـلُ الَّذينَ امَنُـوا وَ عَمِلُوا الصّالِحـاتِ جَنّـاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فيها حَريرٌ،»
«خـدا كساني را كه ايمان آورده و كارهـاي شايسته كرده‌انـد به بهشت‌هايي مي‌برد كه در آن جويهـا روان است، در آن‌جا دستبندهـا از طلا و مرواريـد زيـور كننـد و لبـاسشـان در آن‌جا ديبـا خـواهـد بـود.» (23 / حـج)
«وَ هُـدوُا اِلَـي الطَّيِّـبِ مِـنَ الْقَـوْلِ وَ هُـدوُا اِلـي صِـراطِ الْحَميـدِ،»
«آنـان بـه گفتـار نيك هدايـت شده‌اند و به راه ستـوده راهنمايـي گشته‌انـد.» (23 و 24 / حج)
(378) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
آيه فوق نعمت‌هاي بهشتي را مي‌شمـارد كه خداي تعالـي به صاحبان ايمان صحيـح و عمـل صالـح بـه عنـوان پـاداش‌هـاي روز قيـامـت قـرار داده اسـت.
آن‌ها را به بهشت‌هايـي مي‌بـرد كـه در آن جوي‌ها روان اسـت، در آن‌جا دستبندها از طـلا و مـرواريـد زيـور كننـد و لبـاسشـان در آن‌جا ديبـا خـواهـد بـود.
«وَ هُدوُا اِلَي الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدوُا اِلي صِراطِ الْحَميدِ،» آنان به گفتار نيك هدايت شده‌اند و به راه ستوده رهنمايي گشته‌اند.
قول طيب كلامي است كه در آن خبائث نباشد. و كلام خبيث به معناي كلامي است كه يكي از اقسام باطل در آن باشد و خداي تعالي قول طيب مؤمنين را يكجا جمع نموده و فرموده: «دَعْواهُمْ فيها سُبْحانَكَ اللّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ وَ اخِرُ دَعْواهُمْ اَنِ الْحَمْـدُ لِلّهِ رَبِّ الْعـالَمَيـن!»
شرحي از نعيم بهشتيان و قول طيّب مؤمنان (379)
پـس معنـاي اين‌كه فرمـود بـه سـوي قـول طيـب هدايـت شـدند ايـن اسـت كـه خـداونـد وسيلـه را براي چنيـن سخنـي بـرايشـان فـراهـم نمـود.
و هدايتشان به صراط حميد - حميد يكي از اسماء خداست - اين است كه از ايشان جـز افعال پسنديـده سر نزنـد، هم‌چنان‌كـه جز كـلام طيـب از دهـان ايشـان بيـرون نمي‌آيـد.(1)

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فيها حَريرٌ،»
1- الميـزان، ج 14، ص 510 .
(380) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«و بهشت‌هاي جاويد كه وارد آن شوند و در آن‌جا با دستبندهايي از طلا و مرواريد زيور كنند و لباسشان در آن‌جا حرير است،»
«وَ قالُوا الْحَمْدُللّـهِالَّـذي اَذْهَـبَ عَنَّاالْحَـزَنَ اِنَّ رَبَّنـا لَغَفُـورٌ شَكُـورٌ،»
«و گويند ستايش خدايي را كه غم و اندوه را از ما ببرد كه پروردگارمان آمرزنده و شكور است،»
«اَلَّذي اَحَلَّنـا دارَ الْمُقامَـةِ مِنْ فَضْلِـهِ لا يَمَسُّنـا فيهـا نَصَـبٌ وَ لا يَمَسُّنـا فيها لُغُـوبٌ،»
«همـان خدايـي كه از كرم خويـش ما را به اين سراي دائـم درآورد كه در اين‌جا رنج و ملالي به ما نرسد!» (33 تا 35 / فاطر)
«دارَ الْمُقامَـة» آن منزلي است كه كسي از آن بيرون نمي‌رود و از آن‌جا به جاي
ساكنان‌بهشت‌عدن با لباس‌حرير و دستبندهاي‌طلا (381)
ديگر كـوچ نمـي‌كنـد.
معنـاي آيه اين است كه: آن خدايي كه ما را به فضل خودش و بدون اين‌كه استحقاقي داشته باشيـم در خانه جاودانه داخل كرد، بهشتي كه نه در آن مشقتي هسـت و نه تعبـي و نه ما در آن‌جا در طلـب آن‌چه مي‌خواهيـم دچار خستگـي و كندي مي‌شويم، چون هرچه بخواهيم در آن هست.(1)

1- الميزان، ج 17، ص 66 .
(382) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلي بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ،»
«پس بعضي به بعضي ديگر روي آورده از يكديگر پرسش مي‌كنند،»
«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ اِنّي كانَ لي قَرينٌ،»
«يكي از آن ميان مي‌پرسد: من رفيقي داشتم...؟» (50 و 51 / صافات)
اين آيات گفتگويي را كه بين اهل بهشت رخ مي‌دهد حكايت كرده و مي‌فرمايد: بعضي از ايشان احوال بعضي ديگر را مي‌پرسند و بعضي، آن‌چه در دنيا بر سرش آمده براي ديگران حكايت مي‌كند و سرانجام، رشته سخنشان بدين‌جا مي‌رسد كه با بعضي از اهل دوزخ كه در وسط آتش قرار دارند سخن‌مي‌گويند.
اين گويندگان اهل بهشت از بندگان مخلص خدا هستند. يكي از اهل بهشت به ديگران
اشراف اهل بهشت به دوستان خود در جهنم (383)
مي‌گويد: «اِنّي كانَ لي قَرينٌ،» من در دنيا رفيقي داشتم كه از بين مردم تنها او را انتخاب كرده بودم و او تنها مرا رفيق خود گرفته بود.
«يَقُولُ ءَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقينَ، ءَاِذا مِتْنا وَ كُنّا تُرابا وَ عِظاما ءَاِنّا لَمَدينُونَ،» (52 و 53 / صافات) آن رفيقي كه داشتم همواره از در تعجب و استبعاد و انكار از من مي‌پرسيد: راستي تو مسأله بعث براي جزا را تصديق داري و راستي باور داري كه بعد از آن‌كه خاك و استخوان شديم و بدنهايمان متلاشي گشت و صورتها دگرگون شد، دوباره زنده مي‌شويم تا جزا داده شويم؟ راستش من كه نمي‌توانم اين معنا را تصديق كنم، چون قابل تصديق نيست.
«قالَ هَلْ اَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ؟» (54 / صافات) همان شخص سپس رفقاي بهشتي خود را مخاطب ساخته، مي‌گويد: آيا شما به جهنم اشراف داريد و اهل جهنم
(384) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
را مي‌بينيد و مي‌توانيد آن رفيق مرا در جهنم پيدا كنيد و ببينيد چه حالي دارد؟
«فَاطَّلَعَ فَرَاهُ في سَواءِ الْجَحيمِ،» (55 / صافات) خود آن گوينده به جهنم مشرف مي‌شود و رفيق خود را در وسط آتش مي‌بيند.

«قـالَ تَـاللّــهِ اِنْ كِـدْتَ لَتُرْدينِ،» (56 / صافات) به خدا سوگند مي‌خورم كه نزديك بود تو مــرا هم مثل خــودت هلاك كني و بدين‌جا ساقط سازي كه خودت سقوط كردي!
«وَ لَوْلا نِعْمَةُ رَبّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرينَ،» (57 / صافات) اگر توفيق پروردگارم دستگيــرم نمي‌شــد و اگر خــدا هدايتم نكرده بود، من نيز مثل تو از آن‌هايي بودم كه بــراي عــذاب احضـار شـدنـد.
صاحب مجمع البيان مي‌گويد: منظورشان از اين پرسش محقق كردن مطلب است، نه اين‌كه در مسأله دچار شك و ترديد شده باشند و بدين جهت اين سخن را مي‌گويند كه
اشراف اهل بهشت به دوستان خود در جهنم (385)
در گفتن آن سرور و فرحي مجدد و دو چندان هست، هر چند كه علم به اين معنا دارند كــه: در بهشــت جاودانه خواهنـد بود. به همين جهت دنبال آن جمله، اضافه كردند كه:
«اِنَّ هذا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ!»
«راستــي ايـن‌كــه مــي‌بينــم هــر آينــه رستگــاري عظيمــي اســت!» (60 / صافات)
«لِمِثْلِ هــذا فَلْيَعْمَـلِ الْعامِلُونَ،» (61 / صافات) براي مثل اين رستگاري و يا مثل چنيــن ثوابي بايد عامــلان عمل كننــد و در دنيــا كه دار تكليـف است سعي نمايند. (1)

1- الميـــــــــزان، ج 17، ص 208 .
(386) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَاالأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللّهِ فَوْزا عَظيما،»
«و نيز چنين كرد تا مردان و زنان مؤمن را به جناتي درآورد كه از زير آن نهرها جـاري است جناتـي كه ايشـان در آن جاودانه‌انـد و گناهانشان را جبران كند كـه ايـن در آخـرت نـزد خـدا رستگـاري عظيمـي اسـت.» (5 / فتح)
در ايـن آيه كه در سوره مباركـه فتح آمده و از آيـات مربوط به جهـاد است، خداي تعالـي مؤمنات را هم ضميمـه مؤمنين كرده تا كسـي توهم نكنـد بهشت و تكفيـر گناهان مختـص مردان است، چون آيـه در سياق سخـن از جهاد است و جهاد و فتح به‌دسـت مردان انجـام مي‌شود و به طوري كه گفته‌انـد: در چنيـن مقامـي اگر
دخول در زندگي بهشتي، رستگاري عظيم (387)
كلمـه مـؤمنـات را نمـي‌آورد، جـاي آن تـوهـم مي‌بـود.
جمله «وَ كانَ ذلِكَ عِنْدَ اللّهِ فَوْزا عَظيما،» بيان اين معنا است كه دخول در چنين حياتي سعادت حقيقي است و شكي هم در آن نيست، چون نزد خدا هم سعادت حقيقي اسـت و او جـز حـق نمي‌گـويـد. (1)

فـوز كبير، پاداش مؤمنان با اعمال صالح

«اِنَّ الَّــذيـنَ امَنـُوا وَ عَمِلُــوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ ذلِـــكَ الْفَـــوْزُ الْكَبيــرُ،»
1- الميـزان، ج 18، ص 393 .
(388) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«محققا كساني كه ايمان آورده و اعمال شايسته مي‌كنند باغهايي در پيش دارند كه نهرها از زيردرختانش جاري‌است و اين‌خود رستگاري بزرگ است.»(11/بروج)
ايــن آيــه وعـده جميلــي اســت به مؤمنيــن كه مايــه دلگرمــي آنــان اســت.(1)

«يَوْمَ تَرَي الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْعيٰ نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْديهِمْ وَ بِاَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَاالاَنْهارُ خالِدينَ فيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ،»
1- الميـــزان، ج 20، ص 414 .
نور مؤمنين و مؤمنات‌در روزقيامت و بشارت بهشت (389)
«و آن در روزي است كه مردان وزنان مؤمن را مي‌بيني كه نورشان از پيش رو و از دست راستشان در حركت است، بشارت باد شما را در امروز به جناتي كه نهرها از دامنه‌اش روان است و شما در آن جاودانيد و اين خود رستگاري عظيم است.» (12 / حديد)
مي‌فرمايد: در روزي كه ـ تو اي پيامبر و يا تو اي شنونده و بيننده عاقل ـ مي‌بيني دارندگان ايمان به خدا از مرد و زن نورشـان پيشاپيش جلوتـر از آنان و بـدان سوي كه سعـادت آنان آن‌جاست مي‌دود.
اين آيه شريفه مطلق است، شامل مؤمنين هر امتي مي‌شود و اختصاصي به امت اسلام ندارد و اگر از تابيدن نور تعبير به سعي و دويدن كرده براي اين بود كه اشاره
(390) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كرده باشد به اين‌كه چنين كساني به سوي درجاتي از بهشت كه خداوند برايشان تهيه ديده مي‌شتابند، در حالي كه هر لحظه و يكي پس از ديگري درجات و جهات سعادت ومقامات قرب برايشان روشن مي‌گردد، تا جايي كه ديگر نورشان به حد تمام و كمال برسد، همچنان كه در جايي ديگر فرموده: «وَ سيقَ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَي الْجَنَّةِ زُمَرا،» (73 / زمر) و نيز فرموده: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقينَ اِلَي الرَّحْمنِ وَفْدا،» (85 / مريم) و باز فرموده: «يَوْمَ لا يُخْزِي اللّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذينَ امَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعي بَيْنَ اَيْديهِمْ وَ بِاَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا اَتْمِمْ لَنا نُورَنـا!» (8 / تحريم)
«بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ خالِدينَ فيها،» (12 / حديد)
اين قسمت از آيه حكايت بشارتي است كه در روز قيامت به مؤمنين و مؤمنات مي‌دهند و دهنده آن ملائكـه است، كه به دستـور خداي تعالـي و تقدير او مي‌گويند: بشارتتان
نور مؤمنين و مؤمنات‌در روزقيامت و بشارت بهشت (391)
امروز جناتي است كه از دامنه آن‌ها نهرها جـاري اسـت و شمـا در آن جـاودانيـد!
و مراد از بشـارت مـژده خوشحـال كننـده است، كه در آيـه همـان بهشت است.
«ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ!» اين جمله حكايت كلام خود خداي تعالي است و

اشاره با کلمــه «ذلِكَ» به مطالب گذشتـه است که عبارت بود از پیش رفتن نور آنان و بشارتشان به بهشت ممکن هم هست جمله مورد بحــث را تتمه کلام ملائکه گرفته و اشاره مذکور را بـه همـان جنات و خلــود در آن‌ها دانست.(1)

1- الميـزان، ج 19، ص 272 .
(392) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِنَّ الَّـذيـنَ قـالُـوا رَبُّنَـا اللّـهُ ثُـمَّ اسْتَقـامُـوا تَتَنَـزَّلُ عَلَيْهِـمُ الْمَلائِكَـةُ اَلاّ تَخـافُـوا وَ لا تَحْـزَنُـوا وَ اَبْشِـرُوا بِـالْجَنَّـةِ الَّتـي كُنْتُـمْ تُـوعَـدُونَ،»
«اما آن‌هايي كه گفتند پروردگار ما اللّه است و بر گفته خود پافشاري و استواري هم كردند ملائكه بر آنان نازل گشته و مي‌گويند نترسيد و غم مخوريد و به بهشت بشارت و خوشوقتي داشته باشيد بهشتي كه در دنيا همواره وعده‌اش را به شما مي‌دادند.» (30 / فصلت)
اين آيه شريفه از آينده‌اي كه در انتظار مؤمنين است و ملائكه با آن به استقبال ايشان مي‌آيند، خبر مي‌دهد. و آن تقويت دل‌ها و دلگرمي آنان و بشارت به كرامت است.
استقبال ملائكه و بشارت به مؤمنين با استقامت (393)
پس ملائكه ايشان را از ترس و اندوه ايمني مي‌دهند. و ترس هميشه از مكروهي است كه احتمال پيش آمدن دارد و در مورد مؤمنين يا عذابي است كه از آن مي‌ترسند و يا محروميت از بهشت است كه باز از آن بيم دارند. و حزن و اندوه هم، همواره از مكروهي است كه واقع شده و شري كه پديد آمده، مانند گناهاني كه از مؤمنين سر زده و از آثارش غمنده مي‌شوند و يا خيراتي كه باز به خاطر سهل انگاري از آن‌ها فوت شده و از فـوت آن اندوهگين مي‌گردند و ملائكه ايشان را دلداري مي‌دهند به اين‌كه ايشان از چنـان خـوف و چنين اندوهي در امانـد، چون گناهانشـان آمرزيـده شـده و عـذاب از ايشـان برداشتـه شده است.
آن‌گاه بشارتشـان مي‌دهنـد به بهشتـي كه وعـده داده شده‌انـد، مـي‌گـوينـد:
«اَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِالَّتي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ!»
(394) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و اين‌كه گفتند: «كُنْتُمْ تُوعَـدُونَ،» دلالت دارد بر اين‌كه نازل شدن ملائكه بر مؤمنين به ايـن بشارت، بعد از زندگـي دنيا است، چون معناي عبارتشـان ايـن است كه: مـژده باد شمـا را بـه آن بهشتـي كـه همـواره وعـده‌اش را بـه شمـا مـي‌دادنـد.(1)
(يـادآور مـي‌شـود تفصيـل چنـد مطلـب خـلاصـه شـده در ايـن فصـل در فصل‌هـاي ديگـر آمـده اسـت.)
1- الميـزان، ج 17، ص 591 .
استقبال ملائكه و بشارت به مؤمنين با استقامت (395)

فصل ششم:زندگي خانوادگي، خوراك و پوشاك بهشتيان

«جَنّـتُ عَـدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَـنْ صَلَـحَ مِـنْ ءَابـائِهِـمْ وَ اَزْواجِهِـمْ وَ ذُرِّيّتِهِـمْ!»
«... جَنّتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ‌صَلَحَ‌مِنْ‌ءَابائِهِمْ وَ اَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّتِهِمْ وَالْمَلئِكَةُ يَدْخُلُـونَ عَلَيْهِـمْ مِنْ كُـلِّ بابٍ،»
(396)
«آيا كسي كه مي‌داند آن‌چه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، با آن‌كه كور است يكسانند؟! فقط صاحبان خرد متذكر مي‌شوند، آن‌ها كه به پيمان خدا وفا مي‌كنند و پيمان شكني نمي‌كنند و كساني كه آن‌چه را خدا به پيوستن آن فرمان داده پيوسته مي‌دارند و از خداي خويش مي‌ترسند و از بدي حساب بيم دارند و كساني كه به طلب رضاي پروردگارشان صبوري كرده، نماز به پا داشته و از آن‌چه روزيشان داده‌ايم پنهان و آشكارا انفاق كرده‌اند و بدي را با نيكي رفع مي‌كنند، ثواب آن سرا خاص ايشـان است، بهشت‌هـاي جاودانـي كه خودشان هر كه از پدران و همسـران و فـرزنـدانشان شايسته بوده داخل آن شوند و فرشتگان از هـر دري بـر آن‌هـا وارد مي‌شـونـد،»
جمع‌شدن افراد خانواده‌هاي صالح در بهشت (397)
«سَلمٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَي‌الدّارِ!»
«درود بر شمـا بـراي آن صبري كه كرديـد، چه نيك است عاقبت آن سـراي!» (23 و 24 / رعد)
حـق در دل‌هاي طائفه‌اي كه دعـوت پروردگار خـود را پذيرفتنـد جاي‌گيـر گشته و دل‌هايشان الباب و دل‌هاي حقيقي مي‌گـردد، كه آثـار و بركات يك دل واقعي را دارد و آن آثـار عبارتسـت از تـذكـر و بينائـي.
و نيز از خواص اين گونه دل‌ها كه صاحبانش با آن خواص شناخته مي‌شوند اين است كه صاحبانشان كه همان اولواالالباب باشند بر وفاي به عهد خدا پايدارند و آن
(398) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
عهدي را كه خداوند به فطرتشان از ايشان و از همه كس گرفته نقض نمي‌كنند و نيز بر احترام پيوندهائي كه خداوند ايشان را با آن‌ها ارتباط داده استوارند، يعني همواره صله رحم مي‌كنند و از در خشيت و ترس از خداوند خويشاوندي را كه از لوازم خلقت بشر اسـت محتـرم مي‌شمـارنـد.
و نيز از خواص دل‌هاي اين طائفه اين است كه در برابر مصائب و همچنين اطاعت و معصيت صبر نموده و خويشتن داري مي‌كنند و به‌جاي ناشكري و جزع نماز مي‌گزارند و متوجه درگاه پروردگار خود مي‌شوند و به‌جاي

معصيت به‌وسيله انفاق وضع جامعه خود را اصلاح مي‌نمايند و به‌جاي ترك طاعت و سرپيچي سيئات خـود را با حسنات خود محو مي‌كنند.
بنابراين، چنين كساني داراي سرانجامي نيك و محمود كه همان بهشت برين است
جمع‌شدن افراد خانواده‌هاي صالح در بهشت (399)
مي‌باشند و در آن‌بهشت مثوبات اعمال‌نيكشان منعكس مي‌شود و با صالحان - از قبيل پدران و همسران و دودمان خود ـ محشور و مصاحب مي‌گردند، چنانكه در دنيا هم با ارحام‌خود مصاحبت مي‌كردند.
فرشتگـان هم از هر دري بر ايشـان در مي‌آيند و سـلام مي‌كننـد، چون در دنيا اطاعـات و عبادات مختلـف بجا آورند، اين‌ها آثار حق است كه در آن سرا بدين صورتهـا منعكـس مي‌شود.
«جَنّتُ عَـدْنٍ يَدْخُلُـونَها وَ مَـنْ صَلَحَ مِنْ ءَابـائِهِمْ وَ اَزْواجِهِـمْ وَ ذُرِّيّتِهِـمْ!»
«جَنّتُ عَدْنٍ» به معناي بهشت‌هائي است كه نوعي از استقرار و خلود و سلامتي و ايمنـي از هـر جهـت را دارد.
(400) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
كلمه «جَنّتُ عَدْنٍ» عطف بيان و يا بدل است از كلمه «عُقْبَـي الـدّارِ» و در نتيجه معنايش اين مي‌شود كه: «عُقْبَـي الـدّارِ» عبارتست‌از بهشت عدن و خلود. و بنابراين پس از زندگي دنيا بر حسب آن ناموسي كه خداوند آن زندگي را بر آن طبيعت و ناموس مطبوع نموده زندگي واحد و متصلي است كه ابتدايش رنج و بلا و آخرش آسايش و نعمت و سلامتي است. و يا به عبارتي اولش دنيا و آخرش آخرت است و اين همان حقيقتـي است كه خداوند از زبان اهل بهشت حكايتش نموده و فرموده: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّـهِ الَّذي صَدَقَنـا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الاَْرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ!» (74 / زمر)
آيه مورد بحث به بياني كه خوانديد در قبال آيه: «يَصِلُونَ ما اَمَرَ اللّهُ بِه اَنْ يُوصَلَ،» (21 / رعد) قرار گرفته و عاقبت اين حق صله رحم را كه اولوالالباب بدان عمل نمودند
جمع‌شدن افراد خانواده‌هاي صالح در بهشت (401)
بيان مي‌كند و ايشان را نويد مي‌دهد بـه اين‌كه به زودي به صلحاي ارحام و دودمانشان ـ از قبيـل پدران و مادران و ذريه‌ها و برادران و خواهران و غير ايشان - مي‌پيوندند.
جمله: «ءَابائِهِمْ وَ اَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّتِهِمْ» با اين‌كه اسم مادران در آن نيست مع ذلك همه نامبردگان بالا را شامل‌است، چون‌مادران همسران پدرانندكه كلمه ازواج شامل ايشان است و برادران و خواهران و عموها و دائي‌ها و اولاد آنان هم جزو ذريه‌هاي پدرانند، كـه كلمه «ءَابائِهِمْ» شامل آنان مي‌شود. و در آيه شريفه اختصار لطيفي بكار رفته است.
«وَ الْمَلئِكَـةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلمٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْـمَ

عُقْبَي الدّارِ!»
(402) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
ايــن عقبي، سرانجام اعمال صالحــي است كــه در هــر بابــي از ابــواب زندگــي بر آن مداومت دارنــد. و در هر موقعــي كه ديگــران منحــرف مي‌گردند ايشان خويشتن‌داري نمــوده، خــدا را اطاعــت مي‌كننــد و خود را از گنــاه دور مي‌دارنــد و مصــائــب را تحمــل مي‌نماينــد و ايـن صبرشــان با خــوف و خشيــت تــوأم است.
جمله: «سَلــمٌ عَلَيْكُــمْ بِمــا صَبَـرْتُـمْ فَنِعْـمَ عُقْبَـي الـدّارِ،» حكايت كلام ملائكه است كه اولواالالباب را به امنيت و سلامتي جاوداني و سرانجام نيك نويد مي‌دهند، سرانجامي كه هرگز دستخوش زشتي و مذمت نگردد. (1)
1- الميـــــــــــزان، ج 11 ، ص 467 .
جمع‌شدن افراد خانواده‌هاي صالح در بهشت (403)

«وَالَّذينَ امَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِايمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ...،»
«و كساني كه ايمان آوردند و ذريه‌شان هم با ايمان خودملحق به ايشان شدند، ما نيــز ذريــه‌شان را به ايشــان ملحق نمــوده، چيزي از پــاداش آنان كـم نمـي‌كنيــم، براي اين‌كه هر كس در گــرو عملــي اســت كه كـرده.» (21 / طور)
(404) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
از ظاهر آيه شريفه بر مي‌آيد كه در مقام منت نهادن است، خداي سبحان بر مؤمنين منت مي‌گذارد كه به زودي ذريه ايشان را - البته آن‌هايي را كه در ايمان از پدران خود پيروي كردند - به خود آنان ملحق مي‌كند و بدين وسيله چشم پدران را روشن مي‌سازد و همين معنا خود قرينه‌اي است بر اين‌كه تنوين در كلمه «بِايمانٍ» براي اين است كه بر نوعي غير مشخص از ايمان دلالت كند، نه براي تعظيم ايمان و در نتيجه معناي آيه اين مي‌شود كه: ما از ميان ذريه‌هاي مؤمنين، آن‌هايي را كه در ايمان به خدا به نوعي از پدران پيروي كنند به پدرانشان ملحق مي‌كنيم، هر چند كه‌ايمانشان به درجه ايمان پدرانشان نرسد.
چــون اگــر تنهــا آن ذريــه‌اي را به پــدران مؤمــن ملحق كنــد كــه ايمانشــان يا مساوي و يـا كاملتـر از ايمــان پــدران باشــد، ديگــر منــت نهـادن معنــا نــدارد.
ملحق شدن فرزندان بهشتيان به پدران خود (405)
از سوي ديگر، از اين‌كه اتباع در ايمان را مطلق و بي قيد آورد، ناگزير بايد بگوييم منظــور از اين اتباع، اتبــاع فرزندان بالــغ است، چون خردسالاني كه هنوز به حد تكليف نرسيده‌اند، ايمانشان هنوز ايمان صحيح نشده، پس قهرا مراد از ذريه، فرزندان كبيرنـد كه مكلف به ايمــان هستنـد.
بنابراين، آيه شريفه، شامل صغار از اولاد كه قبل از بلوغ از دنيا مي‌روند نمي‌شود. و اين منافات ندارد با اين‌كه اولاد صغار مؤمنين هم شرعا محكوم به ايمان باشند، مگر اين‌كه بگوييم: نكره آمدن ايمان عموميت را مي‌رساند و معنا چنين مي‌شود: ذريه ايشان در ايمان، كه از پدران خود پيروي كرده‌اند، حال چه اين‌كه آن ايمان، ايمان واقعي باشد، يــا ايمــان به حســب حكــم شرع.
مطلــب ديگر اين‌كه وقتي فرمود: ما اينان را به آنان ملحق مي‌كنيم، جاي اين توهم
(406) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

بود که نکند خـدا مي‌خواهد از پاداش پدران کم نمـوده به فرزندان بدهد، لـذا با جمله «وَ ما اَلَتْناهُـمْ مِنْ عَمَلِهِـمْ مِنْ شَيْءٍ» (21 / طور) خواست این توهم را دفع کند و بفرمـایـد: کـم کـردن از پـاداش پـدران بـا امتنان منافـات دارد و معلـوم اسـت که آن‌چه با امتنـان منافـات دارد ایـن اسـت که از ثواب پـدران کم کنـد نه از ثـواب فـرزنـدان.
پس حاصل کلام این شد که: خداي تعالي بر مؤمنين منت مي‌گذارد که به زودي اولادشـان را کـه به نوعـي از ايمان، پـدران خود را پيـروي کرده‌اند به پـدران ملحـق مي‌کنـد، هرچند کـه ايمان فرزنـدان به درجـه ايمان پـدران نرسيـده باشـد.
و اين کار را بدان جهت مي‌کندکه پدران خشنود گشته چشمشان روشن شود و در عيـن حال از پاداش پدران چيـزي کم نمي‌کنـد و از ثـواب پـدران چيـزي به
ملحق شدن فرزندان بهشتيان به پدران خود (407)
فرزنـدان نمي‌دهـد، که مزاحـم حـق پدران نباشـد و خدا خودش بهتـر مي‌داند که چـه جـور بدهد. (1)

با همسرانتان با هم داخل بهشت شوید!

«يـا عِبـادِ لا خَـوْفٌ عَلَيْكُـمُ‌الْيَـوْمَ وَ لا اَنْتُـمْ تَحْـزَنُـونَ،»
«اي بنـدگان من نه هيچ ترسي امروز بر شمـا هست و نـه اندوهناك خواهيد شد،»
1- الميـزان، ج 19، ص 15 .
(408) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اَلَّذينَ امَنُوا بِاياتِنـا وَ كانُوا مُسْلِميـنَ،»
«كسـانـي كـه بـه آيـات مـا ايمـان آوردنـد و تسليـم اراده مـا شدنـد،»
«اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَ اَزْواجُكُمْ تُحْبَروُنَ،»
«داخـل بهشـت شويـد هـم خودتـان و هم همسرانتـان و به سـرور پردازيد!» (68 تا 70 / زخرف)

1ـ ايمني از هر خوف و انـدوه در قيامــت

اين آيه شريفه خطابي است كه خداي تعالي در قيامت به متقين دارد و در اين خطاب ايشان را از هر ناملايمي احتمالي يا قطعي ايمني مي‌دهد، چون فرموده نه خوف داريد و
با همسرانتان با هم داخل بهشت شويد! (409)
نه اندوه و مورد خوف ناملايم احتمالي است و مورد اندوه ناملايم قطعي و وقتي خوف و انــدوه نداشتــه باشنــد، قطعــا ايــن دو قســم نـاملايــم را هم نخواهنــد داشــت.
«اَلَّذينَ امَنُوا بِـايـاتِنـا وَ كانُوا مُسْلِميـنَ» منظور از آيات خدا همه آن چيزهايي است كه بر وجود خداي تعالي دلالت مي‌كند، چه پيغمبر باشد و چه كتاب و چه معجزه و چه چيزهـاي ديگر. و منظور از اسلام، تسليم بودن به اراده و اوامــر خــداي عزوجل است.

2 ـ ورود به بهشت و شادماني همراه همسران دنيائي

اشاره

«اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَ اَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ،» ظاهر اين‌كه امر مي‌فرمايد به داخل شدن
(410) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
در بهشت، اين است كه مراد از ازواج همان همسران مؤمن در دنيا باشد، نه حورالعين، چون حورالعين در بهشت هستند و خارج آن نيستند تا با اين فرمان داخل بهشت شوند.
و كلمه «تُحْبَرُونَ» به معناي سروري است كه آثارش در وجهه انسان نمودار باشد. و معناي جمله اين است كه: داخل بهشت شويد شما و همسران مؤمنتان در حالي كه خوشحال باشيد، آن چنان كه آثار خوشحالي در وجهه شما نمودار باشد و يا آن چنان كه بهترين قيافه را دارا باشيد.

3 ـ طرز تجليل از مؤمنان در بهشت

«يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اَكْوابٍ،» (71 / زخرف) آوردن دو كلمه با همسرانتان با هم داخل بهشت شويد! (411)
«صِحاف» (كاسه) و «اَكْواب» (كوزه) اشاره است به اين‌كه اهل بهشت هم داراي طعامند و هم داراي شراب، در «صِحاف» طعام مي‌خورند و از كوب‌ها آب مي‌نوشند.
اگر در آيه قبلي، مؤمنين مخاطب و حاضر فرض شده بودند و به ايشان مي‌فرمود داخل بهشت شويد ولي در اين آيه غايب فرض شده‌اند، مي‌فرمايد براي آنان دائما قدح مي‌آورند و جام مي‌برند، اين التفات به منظور تجليل و احترام از ايشان است، مي‌خواهد بفهماند آن‌قدر از مؤمنين تجليل به عمل مي‌آيد كه بايد آن را براي ديگران تعريف كرد و روي از خود مؤمنين برگردانيده، به كفار گفت مؤمنين چنين مقاماتي دارند تا بيشتر غبطه بخورند و صدق آن‌چه وعده داده شده بودند بهتر روشن گردد.

4 ـ آن‌چه دل‌ها هوس كند و آن‌چه چشمها لذت برند!

(412) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ فيهــا ما تَشْتَهيــهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعْيُنُ،» (71 / زخرف) ظاهرا مراد از «ما تَشْتَهيهِ الأَنْفُسُ،» آن‌چه دل‌ها هوس مي‌كنــد، چيزهايي است كه شهوت طبيعي بدان تعلـق دارد، از قبيل چشيدنيها، بوئيدني‌ها، شنيدني‌هـا و لمـس كردني‌هـا و خلاصه چيزهــايي كه انســان و حيوان در لذت بردن از آن‌ها مشتركند.
و مراد از تلذذ چشمها جمال و زينت است و قهرا منظور از آن، چيزهايي است كه تقريبا اختصاص به انسانها دارد، مانند مناظر بهجت آور و رخساره‌هاي زيبا و لباس‌هاي فاخر. و به همين جهت تعبير را تغيير داد، از آن‌چه كه ارتباط به نفس دارد و مورد علاقه آن است تعبير به شهوت و اشتهاء كرد و از آن‌چه ارتباط با چشم دارد تعبير به لذت فرمود.
با همسرانتان با هم داخل بهشت شويد! (413)
و لذائذ نفساني هم در نزد ما انسانها منحصر در اين دو قسم است. ممكن هم هست لذائذ روحي و عقلي را هم در لذائذ چشمها گنجاند، چون التذاذ روحي خود رؤيت و تماشاي قلب است.
در مجمع البيان مي‌گويد: خداي سبحان در جمله «ما تَشْتَهيهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعْيُنُ،» تمامي نعمت‌هاي بهشتي را در عبارتي كوتاه آورده كه اگر تمامي خلائق جمع شوند و بخواهند انواع نعمت‌هاي بهشتي را توصيف كنند، نمي‌توانند وصفي پيدا كنند، كه در ايـن عبارت كوتــاه نباشد و دو صفت «ما تَشْتَهيهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعْيُنُ،» شاملش نباشد!

(414) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ اَنْتُمْ فيهـا خالِدوُنَ،» (71 / زخرف) اين جمله هم خبر است و هم وعده و هم بشارت بـه اين‌كه شما مؤمنـان الي الابد در اين نعمت خواهيد بود و معلوم است كه علم به اين بشارت، لذتي روحي مـي‌آورد، كه با هيـچ مقياسي قابـل قياس با ساير لذتها نيسـت و با هيـچ مقـداري تقديـر نمي‌شود.
«وَ تِلْـكَ الْجَنَّـةُ الَّتـي اُورِثْتُمـُوها بِمـا كُنْتُـمْ تَعْمَلُونَ،» (72 / زخرف) بعضي از مفسرين گفته‌اند: معناي «اُورِثْتُمـُوها» اين است كه جنت به پاداش اعمالتان به شما داده شده است. بعضي ديگر گفته‌انـد: معنايش اين است كه آن را از كفار به ارث برده‌ايد، چـون اگر كفـار هـم ايمـان آورده و عمـل صالح مي‌كردنـد، داخـل آن مي‌شدنـد.

با همسرانتان با هم داخل بهشت شويد! (415)
«لَكُـمْ فيهـا فـاكِهَـةٌ كَثيـرَةٌ مِنْهـا تَـأْكُلُونَ،» (73 / زخـــرف) در ايــن آيـــه شريفــه ميــوه را به طعـــام و شرابي كه در آيــه قبل به آن اشــاره فرمــوده بود اضافــه فرمود تا همــه نعمت‌هــا را شمـرده باشد.
عبارت «مِنْها تَأْكُلُونَ» خالي از اين اشاره نيست كه نعمتهاي بهشتي تمام خوردني نيست، هرقدر هم‌بخوريد قسمتي از آن‌را خورده‌ايد.

قرين بودن با حوريان بهشتي نه ازدواج و زناشوئي!

«مُتَّكِئِيـنَ عَلي سُـرُرٍ مَصْفُوفَــةٍ وَ زَوَّجْناهُــمْ بِحُــورٍ عينٍ،»
«بهشتيان در حالي مي‌خورند و مي‌نوشند كه بر كرسي‌هاي بهم پيوسته تكيه داده‌اند
(416) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
و ما ايشان را با حورالعين تزويج كرده‌ايم.» (20 / طور)
ايشــان بر پشتي‌هــا و بالش‌هــا تكيه دارنــد، در حالــي كه بر روي مبلهــاي رديف هــم، قرار گرفتـه باشنــد. و مـا ايشــان را بـا حـــورالعيــن تــزويــج كـرده‌ايـم.
منظــور از تزويـج قرين شـدن دو نفـر با همنـد. و معنـاي جمله اين است كه: ما ايشان را قرين حورالعين كرديم، نه اين‌كه ميان آنان عقـد زناشويي برقرار ساختيم.(1)

شـرحـي از زنـدگي و عيـش گـواراي بهشتيــان

1ـ محل زندگي و نعمت‌هاي اهل بهشت

1-الميـزان، ج 19، ص 15 .
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (417)
«اِنَّ الْمُتَّقيــنَ في جَنّــاتٍ وَ نعَيـــم،»
«بــه درستــي كــه مــردم با تقــوا در بهشــت‌هــا و در نعيمنــد.» (17 / طور)
«جَنَّت» به معناي بستاني است كه درختان، آن را پوشانده باشد و «نَعيم» به معناي نعمت بسيار است. مي‌فرمايد: مردم با تقوا و آن‌ها كه در زندگي از خدا پروا دارند در روز قيامت در چنين مكاني سكونـت مي‌كننــد و نعمتــي فراوان بر آنــان احاطـه دارد.

(418) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«فاكِهينَ بِما اتهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ‌الْجَحيمِ،»
«در حالي كه با يكديگر در باره آن‌چه پروردگارشان به آنان داده گفتگو مي‌كنند و لـذت مي‌برند و پروردگارشان از عذاب دوزخ محفوظشان داشت.» (18 / طور)
«فاكِهيـنَ» به معناي مطلق ميوه است. همچنين گفته مي‌شود: ميوه را به يكديگر دادند و هم اين كه آن را تناول كردند و در آيه شريفه به هر دومعنا تفسير شده است. بعضي گفته‌اند: اهل بهشت با يكديگر در باره نعمت‌هايي كه خداي تعالي به ايشان داده با هم گفتگو مي‌كنند. و بعضي ديگر معنا كرده‌اند به اين‌كه: ميوه و فاكهه‌هايي را كه خدا به ايشان داده مي‌گيرند. بعضي هم گفته‌اند: از آن احسان‌ها كه پروردگارشان به ايشان مي‌كند لذت مي‌برند. و اگر كلمه «رَبُّهُم» را در جمله‌اي كوتاه دوباره آورد، براي اين است كــه بفهماند پروردگارشـان به ايشان عنايتـي دارد.
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (419)

3ـ خوردن و نوشيدن گواراي اهل بهشت

«كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنيئا بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»
«بخوريــد و بنوشيــد، گوارايتان باد به خاطر اعمالي كه مي‌كرديد.» (19 / طور)
يعنــي بــه ايشــان گفتــه مي‌شــود بخوريــد و بنــوشيــد، گــوارايتــان بــاد بــه خــاطــر آن اعمال خيــري كه مي‌كـرديــد.

4ـ تكيه دادن در كنار هم و قرين شدن با حوريان بهشتي

(420) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«مُتَّكِئينَ عَلـي سُـرُرٍ مَصْفُـوفَـةٍ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عيـنٍ،»
«بهشتيان در حالي مي‌خورند و مي‌نوشند كه بر كرسي‌هاي بهم پيوسته تكيه داده‌انــد و مــا ايشــان را بــا حــورالعيــن تــزويــج كـرده‌ايــم.» (20 / طور)

5ـ جمع شدن فرزندان بهشتيان با پدر

«وَالَّذيــنَ امَنُــوا وَاتَّبَعَتْهُـمْ ذُرِّيَّتُهُـمْ بِايمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْناهُمْ مِـــنْ عَمَلِهِـــمْ مِــنْ شَـــيْءٍ...،»
«و كسانــي كه ايمان آوردنــد و ذريه‌شان هم با ايمان خود ملحق بهايشان شدند،
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (421)
ما نيــز ذريه شان را به ايشان ملحق نمــوده، چيــزي از پاداش آنــان كم نمي‌كنيــم، براي اين‌كه هر كـس در گرو عملــي است كـه كـــرده.» (21 / طور)
(بــه تفصيــل صفحــه 327 مــراجعــه شــود.)

6ـ ميوه و گوشت بهشتي در اختيار متقين

«وَ اَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّايَشْتَهُونَ،»
«در بهشت آن‌چـه از ميـوه و گوشـت كه هوس كننـد پـي در پـي در اختيارشـان قرار مي‌دهيـم.» (22 / طور)
(422)بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
اين آيه پاره‌اي از لذات و نعمت‌هاي اهل بهشت را كه به طور اجمال در آيه قبلي نام آن‌ها را بـرد و فرمود: «كُلُوا وَ اشْرَبُـوا هَنيئـا...،» به‌طـور تفصيـل بيـان مي‌كند.
كلمه امداد به معناي آوردن چيزي است به طور دائم و پشت سر هم ومعناي آيه اين است كه: ماهل بهشت را به ميوه و هر گوشتي كه ميل داشته باشند روزي مي‌دهيم، يك روزي پشت سر هـم و ساعت به ساعـت و لاينقطع.

7ـ شـراب بهشتــي، بدون لغــو و گنــاه

«يَتَنازَعُونَ فيها كَأْسا لا لَغْوٌ فيها وَ لا تَأْثيمٌ،»
«قدح شراب در بينشان دست به دست مي‌گردد، شرابي كه نه مانند شراب دنيا
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (423)
لغــوي در آن اسمت و نه گنـاه.» (24 / طور)
«تَنــازُع» در «كَأس» به معنــاي به يكديگــر تعارف نمــودن و اجتمــاع كردن بر تنــاول آن است و «كَأس» به معناي قدح است، كه البته وقتي به قدح «كَأس» گفته مي‌شود كه در آن‌شراب باشد.
مراد از «لَغْو،» سخن لغوي است كه از شراب‌خواران دنيا سر مي‌زند. و «تَأثيمٌ» به معناي آن است كه شخصي را گناهكار كني، كه اين نيز از آثار شرابهاي دنيا است كه شرابخوار را گناهكـار مي‌كند.
و همين كه فرمود: در آن قدح‌ها «لَغْو و تَأثيم» نيست، قرينه است بر اين‌كه منظور از «كَأس» كه بر سر آن تنازع مي‌كنند قدح شراب است، اما شرابي كه آثار زشت شراب دنيا
(424) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
را ندارد.

8ـ غلامــان بهشتي، ماننــد لؤلؤ مكنــون

«وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ،»
«و غلامــان بهشتي كه در حســن و صفــا چــون لؤلؤ دســت نخورده‌انــد پيــرامــون ايشــان و در خدمتگــزاريشـان آمــد و شــد دارنــد.» (24 / طور)
مراد از طواف‌كردن «غِلْمان» در پيرامون بهشتيان آمد و شد آنان براي خدمت است.
بعضي از مفسرين گفته‌اند: اين‌كه به‌طور نكره فرمود: «غِلْمـــانٌ لَهُـــمْ» تا
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (425)
شنونده توهم نكند مراد از آن غلمان همان خدمتكاراني هستند كه در دنيا داشتند و بفهماند كه غلمــان نيز مانند حــور از مخلوقات بهشتينــد، كه از شدت زيبايي و صفا و حسن مانند لؤلؤاي هستند كه از ترس دستبــرد اجانـب در گنجينـــه‌اش جاي مي‌دهند.

«وَ اَقْبَــلَ بَعْضُهُــمْ عَلَــي بَعْــضٍ يَتَساءَلُــونَ،»
«و بهشتيــان به يكديگــر روي آورده احــوال هم را مـي‌پرسنــد.» (25 / طور)
يعني به يكديگر روي مي‌آورند و هر يك از ديگري مي‌پرسند در دنيا چه حالي داشتـه و چه عملي او را به سوي بهشت و نعيم الهي كشانيده؟
(426) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«قــالُــوا اِنّــا كُنّــا قَبْــلُ فــي اَهْلِنــا مُشْفِقيــنَ،»
«مي‌گويند: ما قبل‌ازاين‌كه دردنيابوديم نسبت‌به‌خويشاوندان خود خيرخواه بوديم و از خطـرِ هلاكت زنهارشان مي‌داديم.» (26 / طور)
«فَمَــنَّ اللّــهُ عَلَيْنــا وَ وَقنــا عَــذابَ السَّمُــومِ،»
«و به خاطــر همين خيرخواهــي خداي تعالــي بر ما منــت نهاد و از عذاب درون ســوز جهنــم، حفظمــان فــرمــود.» (27 / طور)
منت نهادن خدا بر اهل بهشت اين است كه ايشان را با داخل شدن در بهشت سعادتمنــد كرد و با نگهــداري از عــذاب «سَمُومِ» مشمــول رحمــت خــود قـرار داد.
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (427)
«سَمُومِ» به معنــاي حرارتي اســت كه تا داخــل سوراخهاي رگ بدن فرو مي‌رود و بــدن از آن متألــم مي‌گــردد و ريـح سمــوم را هم از همين جهت سمــوم گفته‌انــد.
«اِنّا كُنّامِنْ‌قَبْلُ‌نَدْعُوهُ‌اِنَّهُ‌هُوَالْبَرُّالرَّحيمُ!»
«آري روش ما قبل از اين چنين بود كه همواره او را مي‌خوانديم، چون مي‌دانستيم كه او نيكوكــار مهربان است!»(28/طور)
اين آيه شريفه جمله «فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْنا،» را تعليل مي‌كند و در آن اهل بهشت به يكديگر مي‌گويند: اين‌كه خداوند بر ما منت نهاد، براي اين بود كه ما در دنيا همواره او را مي‌خوانديم و اگر همواره او را مي‌خوانديم بدين جهت بود كه او پروردگاري نيكوكار و
(428) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
مهربان بود.
اين آيه با دو آيه قبلش، اين معنا را مي‌فهماند كه اهل بهشت در دنيا خداي را به يكتايي مي‌خواندند، يعني تنها او را مي‌پرستيدند و تسليم امر او بودند و نسبت به خانواده خود دلسوز بودند و آن‌ها را به حق نزديك و از باطل دور مي‌كردند و همين علت شد كه خدا بر آنان منت نهد و از عذاب سموم حفظشان كند و علت اين‌كه چنين مي‌كردند اين بود كه خداي تعالي نيكوكار

و مهربان بود و به هر كس كه او را مي‌خواند احسان و رحم مي‌كرد.
پـس آيات سه گانــه در معناي آيات شريفه «اِنَّ الاِْنْسانَ لَفي خُسْرٍ اِلاَّ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحـاتِ وَ تَواصَـوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَـوْا بِالصَّبْرِ،» است چون اين آيات نيز اهل بهشــت را منحصــرا كساني مي‌دانــد كه به خدا ايمـان دارند و اعمــال نيك
شرحي از زندگي و عيش گواراي بهشتيان (429)
مي‌كننــد و ديگــران را به حــق و به خويشتــن داري در انجــام فراميــن حق سفـــارش مـي‌كننــد.

«وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلي بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ،»
«و بهشتيــان به يكديگــر روي آورده احــوال هـم را مي‌پرسنــد.» (25 / طور)
يعنــي بـه يكديگــر روي مي‌آورنــد و هر يــك از ديگــري مي‌پرسنــد در دنيــا چــه حالــي داشتــه و چــه عملــي او را بـه ســوي بهشــت و نعيــم الهــي كشانيده؟
(430) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«قالُوا اِنّا كُنّا قَبْــلُ في اَهْلِنــا مُشْفِقينَ،»
«مي‌گوينــد: ما قبـل از ايـن كه در دنيــا بوديم نسبــت به خويشاونــدان خود خيــرخــواه بوديــم و از خطـر هلاكــت زنهارشــان مــي‌داديــم.» (26 / طور)
ما در دنيا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتيم، هم آنان را دوست مي‌داشتيم و به سعادت و نجاتشان از مهالك و ضلالت‌ها عنايت داشتيم و هم از اين‌كه مبادا گرفتار مهالك شوند مي‌ترسيديم و به همين منظور به بهترين وجهي با آنان معاشرت مي‌كرديــم و نصيحــت و دعــوت بـه سـوي حــق را از ايشــان دريــغ نمي‌داشتيــم.
«فَمَنَّ اللّهُ عَلَيْنا وَ وَقنا عَذابَ السَّمُومِ،»
گفتگوي بهشتيان در مورد نجات خانواده‌هايشان (431)
«و به خاطر همين خيرخواهي خداي تعالي بر ما منت نهاد و از عذاب درون سوز جهنــم، حفظمــان فرمـود.» (27 / طور) (1)

يكي از لطيف‌ترين نكاتي كه از دو آيه: «ذلِكَ مَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَئابِ،» (14 / آل عمران) و آيه «قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ...،» (15 / آل عمران) و آياتي شبيه به اين‌ها، نظير آيه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَاللّهِ الَّتي اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ
1- الميـزان، ج 19، ص 15 .
(432) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
الرِّزْقِ؟ قُلْ هِيَ لِلَّذينَ امَنُوا فِي‌الْحَيوةِالدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ‌الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْأياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ،» (32 / اعراف) استفاده مي‌شود، پاسخ از اشكالي است كه بسياري از دانشمندان بر ظاهر آيات راجع به توصيف نعمت‌هاي بهشت وارد دانسته‌اند. و آن اشكال اين است كه:
تمامي لذائذ دنيوي براي بقا و حفظ نسل است و آخرت كه دار بقا است، چه حاجت به اين گونه لذائذ دارد؟
اگر براي انسان وجودي فرض كنيم كه عدم و فنا در دنبالش نيست و حياتي فرض كنيم كه از هر شر و مكروهي مأمون است، ديگر چه فايده‌اي مي‌توان در وجود قواي بدني يك انسان آخرتي تصور كرد؟ و چه ثمره‌اي در داشتن جهاز هاضمه، تنفس، تناسل، مثانه، طحال، كبد و امثال آن مي‌تواند باشد؟ با اين‌كه گفتيم
آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ (433)
همه اين جهازها براي بقا تا زماني محدود است، نه براي بقاي جاودانـي و ابدي.
و اما جواب از اين اشكال اين است كه خداي سبحان آن‌چه از لذائذ دنيا و نعمت‌هاي مربوط به آن لذائذ را خلق كرده كه انسانها را مجذوب خود كند و در نتيجه به سوي زندگي در دنيا و متعلقات آن كشيده شوند، همچنان كه در كلام مجيدش فرمود:
«وَ ما اوُتيتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَمَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ زينَتُها وَ ما عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ وَ اَبْقي اَفَلا تَعْقِلُونَ،» (60 / قصص)
و آياتي ديگر از اين قبيل كه همه اين نكته را بيان مي‌كنند كه نعمت‌هاي موجود در دنياو لذائذ مربوط به هر يك از آن‌ها اموري است مقصود للغير، نه مقصود بالذات، وسيله‌هائي است براي زندگي محدود دنيا كه از چند روزه دنيا تجاوز نمي‌كند و اگر مسأله زندگي مطرح نبود اين نعمت‌ها نه خلق مي‌شد و نه ارزشي داشت، حقيقت امر همين است.
(434) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
وليكن اين را هم بايد دانست كه آن چه از هستي انسان باقي مي‌ماند

همين وجودي است كه چند صباحي در دنيا زندگي كرده، با دگرگوني‌ها و تحولاتش مسيري را از نقص به كمال طي نموده و اين قسمت از وجود انسان همان روحي است كه از بدن منشأ گرفته و بر بدن حكم مي‌راند.
بدني كه عبارت است از مجمــوع اجزائي كه از عناصر روي زمين درست شده و نيــز قواي فعالــه‌اي كه در بدن اســت، به طوري كه اگــر فرض كنيم غذا و شهوت (و يا علاقه جذب عناصر زميــن به سوي بدن،) نمي‌بــود، وجود انسـان هم دوام نمي‌يافت.
پس فرض‌نبود غذا و سايرشهوات، فرض‌نبود انسان است، نه فرض استمرار نيافتن وجــودش! (دقت بفرمائيــد!)
آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ (435)
پس انسان در حقيقت همان موجودي است كه با زاد و ولد منشعب مي‌شود، مي‌خورد و مي‌نوشد و ازدواج مي‌كند و در همه چيز تصرف نموده، مي‌گيرد، مي‌دهد، حس مي‌كند، خيال مي‌كند، تعقل مي‌نمايد، خرسند و مسرور و شادمان مي‌شود و هر ملائمي را به خود جلب مي‌كند، خودي كه عبارت است از مجموع اين‌ها كه گفتيم، مجموعي كه بعضي از آن‌ها مقدمه بعضي ديگر است و انسان بين مقدمه و ذي المقدمه حركتي دوري دارد، چيزي كه بر حسب طبيعت مقدمه كمال او بود، با دخالت شعور و اختيارش كمال حقيقيش مي‌شود.
و وقتي خدا او را از دار فاني دنيا به دار بقا منتقل كرد و خلود و جاودانگي برايش نوشت، حال يا خلود در عذاب و يا در نعمت و ثواب، اين انتقال و خلود، ابطال وجود او نمي‌تواند باشد بلكه اثبات وجود دنيائي او است، هر چه بود حالا هم همان است، با اين
(436) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
تفــاوت كه در دنيا در معرض دگرگونــي و زوال بود ولي در آخرت دگرگوني ندارد، هر چه هست هميشه همان خواهد بود، قهرا يا هميشــه به نعمت‌هائي از سنخ نعمت‌هاي دنيا (منهــاي زوال و تغيير) متنعم و يا به نقمت‌ها و مصائبي از سنخ عذاب‌هــاي دنيا (ولي منهــاي زوال و تغييــر) معذب خواهد بــود و چون نعمت‌هاي دنيا عبــارت بود از شهوت جنسي و لذت طعام و شراب و لباس و مسكن و همنشين و مســرت و شــادي و امثــال اين‌هــا، در آخــرت هــم قهــرا همين‌هــا خواهــد بــود.
پس انسان آخرت هم همان انسان دنيا است، مايحتاج آخرتش هم همان مايحتاج دنيا است، آن‌چه در دنيا وسيله استكمالش بوده همان در آخرت هم وسيله استكمال او است، مطالب و مقاصدش هم همان مطالب و مقاصد است، تنها فرقي كه بين دنيا و آخرت است مسأله بقا و زوال است.
آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ (437)
ايــن آن چيزي است كه از كــلام خداي سبحان ظاهر مي‌شود، كه در بيان

حقيقت بنيــه و ساختمان انسان مي‌فرمايد:
«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طينٍ، ثُـمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً في قَرارٍ مَكينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَاالمُضْغَةَ عِظاما فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْما ثُمَّ اَنْشَأنــاهُ خَلْقا اخَرَ فَتَبارَكَاللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقينَ، ثُمَّ اِنَّكُـمْ بَعْـدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ، ثُـمَّ اِنَّكُـمْ يَـوْمَ الْقِيامَــةِ تُبْعَثُـونَ!» (12 تا 16 / مؤمنون)
توجه كنيد به جمله اول آيه و همه فقرات آن كه تعبير به خلقت كرده و خلقت عبارت است از تركيب (نظير پديد آوردن بنا از تركيب سنگ و آجر و غيره،) و باز توجه كنيد به
(438) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
جمله: (و در آخر او را خلقي ديگر كرديم،) كه به خوبي دلالت مي‌كند بر اين‌كه خلقت مادي بدن مبدل مي‌شود به خلقت موجودي مجرد و باز توجه كنيد به جمله «و سپس همين شما در روز قيامت مبعوث خواهيد شد،» كه به طور مسلم مخاطب به اين خطاب، همان انساني است كه خلقتي ديگر شده است.
و نيز مي‌فرمايد: «قالَ فيها تَحْيَوْنَ وَ فيها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ،» (25 / اعراف) كــه از آن بــرمــي‌آيــد حيـات انسـان، حيـاتـي اســت زمينـــي، كــه از زميــن و نعمـت‌هـايش تركيـب شـده اســت.
و از سوي ديگر خداي سبحان درباره اين نعمت‌هاي زميني فرموده: «ذلِكَ مَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا،» (14 / آل‌عمران) و نيز فرموده: «وَ مَا الْحَيوةُ الدُّنْيا فِي الاخِرَةُ اِلاّ مَتاعُ،» (26 / رعد) و در اين دو آيه خود زندگي دنيا را وسيله زندگي آخرت و متاع آن ناميده،
آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ (439)
متاعي كه صاحبش از آن متمتع مي‌شود و اين خود بديع‌ترين بيان در اين باب است، بابــي است كه از آن هزارهــا باب باز مي‌شــود و در عيــن حال مصدق كلام رسول خــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اســت كـه فرمــوده: «كَما تَعيشُــونَ تَمُوتُــون، وَ كَمــا تَمُوتُــونَ تَبْعَثُونَ!»
و كوتاه سخن اين‌كه زندگي دنيا عبارت است از وجود دنيوي انسان، به ضميمه آن‌چه از خوبيها و بديها كه كسب كرده و آن‌چه كه به نظر خودش خيبت و خسران است، در نتيجه در آخرت يا لذائذي كه كسب كرده به او مي‌دهند و يا از آن محرومش مي‌كنند و يا به نعمت‌هاي بهشــت برخوردارش مي‌سازنــد و يا به عذاب آتش گرفتارش مي‌كنند.
و به عبارتي روشن‌تر، آدمي در بقايش به حسب طبيعت، سعادت و شقاوتي دارد، هم بقاي شخصيتش و هم بقاي نوعش و اين سعادت و شقاوت منوط به فعل طبيعي او،
(440) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
يعني أكــل و شرب و نكــاح او اســت و همين فعــل طبيعي به وسيله

لذائــذي كه در آن قــرار داده‌انــد آرايــش و مشــاطــه‌گــري شــده، لذائــذي كــه جنبه مقدميــت دارد.
اين به حسب طبيعت آدمي و خارج از اختيار او است و اما وقتي مي‌خواهد با فعل اختياري خود طلب كمال كند و شعور و اراده خود را به كار بيندازد، موجودي مي‌شود كه ديگر كمالش منحصر در لذائذ طبيعي نيست، بلكه همان چيزي است كه با شعور و اراده خود انتخاب كرده است، پس آن‌چه خارج از شعور و مشيت او است (از قبيل خوشگلي و خوش لباسي و بلندي و خوش صورتي و خوش خطي و سفيدي و لذت بخشي غذا و خانه و همسرش و امثال اين‌ها،) كمال او شمرده نمي‌شود، هر چند كه‌نوعي كمال طبيعي هست و همچنين عكس آن نقص خود او شمرده نمي‌شود، هر چند كه نقص طبيعي هست، هم‌چنان كه خود را مي‌بينيم كه از تصور لذائذ لذت مي‌بريم هر چند كه در خارج وجود نداشته باشد. آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟ (441)
مثلاً مريض با اين‌كه بهبودي ندارد اما از تصور بهبودي لذت مي‌برد، پس همين لذائذ مقدمي است كه كمال حقيقي انسان مي‌شود، هر چند كه از نظر طبيعت، كمال مقدمي است حال اگر خداي سبحان اين انسان را بقايي جاودانه بدهد، سعادتش همان لذائذي است كه در دنيا مي‌خواست و شقاوتش همان چيزهائي است كه در دنيا نمي‌خواست، حال چه لذت به حسب طبيعت و خلاصه لذت مقدمي باشد و چه لذت حقيقي و اصلي باشد، چون اين بديهي است كه خير هر شخص و يا قوه مدركه و داراي اراده عبارت است از چيزهائي كه علم بدان دارد و آن را مي‌خواهد و شر او عبارت است از چيزي كه آن را مي‌شناسد ولي نمي‌خواهد.
پس به دست آمد كه سعادت انسان در آخرت به همين است كه به آن‌چه از لذائذ

كه در دنيا مي‌خواست برسد، چه خوردنيش و چه نوشيدنيش و چه لذائذ جنسيش و چه لذائذي كه در دنيا به تصــورش نمي‌رسيد و در عقلــش نمي‌گنجيــد و در آخرت عقلش به آن دســت مي‌يابد و رسيــدن به اين لذائــذ همان بهشت است و شقاوتش به نرسيــدن به آن‌ها است، كه همــان آتش است، هم‌چنان كــه خداي تعالــي فرموده:
«لَهُـمْ ما يَشــاؤُنَ فيهــا وَ لَـدَيْنا مَزيد!» (1)

1-الميـزان، ج 3، ص 165تا168 .
لذائذ مشترك دنيوي و لذايذ اختصاصي بهشت (443)
«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِوَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ اللّـهُ عِنْـدَهُ حُسْـنُ الْمَئـــابِ،»
«علاقه به شهوات يعني زنان و فرزندان و گنجينه‌هاي پر از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چارپايان و مزرعه‌ها، علاقه‌اي است كه به وسوسه شيطان بيش از آن مقـدار كـه لازم اسـت در دل مـردم سر مي‌كشـد بـا اين‌كه همـه اين‌هـا وسيلـه زنـدگـي مـوقـت دنيـا اسـت و سرانجـام نيـك نـزد خـدا اسـت،»
«قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْـرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْـدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَفيها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَاللّـهِ وَ اللّـهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ،»
«به اين دلدادگان بگو آيا مي‌خواهيد شما را به بهتر از اين‌جا خبر دهم ؟ كساني كه
(444) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
از خـدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت‌هائي دارند كه از زير سايـه آن نهرها جـاري است و ايشـان در آن، زندگـي جاودانه و همسراني پاك داشته و خـدا از آنان خشنود اسـت و او به بندگان بينا است...!» (14 و 15 / آل عمران)
خدا در دو سرا يعني هم در دنيا و هم در آخرت وعده نعمت‌هائي را داده كه مايه تنعم و لذت انسان است و نيز از آن‌جائي كه اين نعمت‌ها چه خوردني‌هايش و چه نوشيدني‌ها و همسران و ملك و ساير لذائذش هم دنيوي دارد و هم اخروي، با اين تفاوت كه آن‌چه دنيائي است مشترك بين كافر و مؤمن است و اما اخرويش مختص به مؤمنين است.
جاي اين سئوال در ذهن باز مي‌شود كه: چه فرقي است بين دنيا و آخرت كه لذائذ
لذائذ مشترك دنيوي و لذايذ اختصاصي بهشت (445)
دنيوي مشترك و لذائذ اخروي مختص باشد؟ و يا بگو چه مصلحتي ايجاب كرده كه نعمت‌هاي اخروي مختص به مؤمن باشد؟ و چون جاي چنين سئوالي بوده، در آخر آيه مورد بحث فرمود: «و خدا به وضع بندگانش بصير است،» و معنايش اين است كه اين فرقي كه خداي تعالي بين مؤمن و كافر گذاشته بر اساس عبث و بيهوده كاري نبـوده، چون خدا بزرگتر از آن است كه كاري گزاف و بيهوده كند، بلكه در خود اين دو طايفـه از مردم

چيــزي هست كه اين تفــاوت را باعث شــده و خدا بصير و بينا به بندگان خويش اســت و دليــل اين تفــاوت را مي‌دانــد و آن عبــارت اســت از وجــود تقوا در مـؤمن و نبود آن در كافر.(1)

1- الميـزان، ج 3، ص 165تا168 .
(446) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
(شرحـي از نعمـت‌هـاي اهل بهشت و همسرانشــان)
«اِنَّ اَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَــوْمَ في شُغُـلٍ فاكِهُونَ،»
«به‌درستي كه اهل بهشت امروز در ناز و نعمت هستند و از هر فكر ديگر فارغند،»
«هُمْ وَ اَزْواجُهُمْ في ظِلالٍ عَلَي‌الْأرائِكِ مُتَّكِؤُنَ،»
«هــم خــود و هم همسرانشـان در زيــر سايــه بــر كرسي‌هــا تكيــه مي‌زننــد،»
«لَهُــمْ فيهــا فــاكِهَــةٌ وَ لَهُــمْ مــا يَدَّعُــونَ،»
«و ميوه‌اي در آن‌جا در اختياردارند و هرچه بخواهند در اختيارشان قرار مي‌گيرد،»
«سَــــلامٌ قَــــوْلاً مِــــنْ رَبٍّ رَحيــــم،»
«وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ - هر چه بخواهند آماده است!» (447)
«در آن روز به عنــوان پيام از پروردگــار مهربــان به ايشان ابلاغ سلام مي‌شود.» (55 تا 57 / يس)
«اِنَّ اَصْحابَ الْجَنَّــةِ الْيَــوْمَ فــي شُغُـلٍ فاكِهُـونَ،» اصحــاب بهشــت در آن روز در كــاري هستنــد كــه تــوجهشــان را از هر چيــز ديگــري قطــع مي‌كنـد و آن كــار عبــارت است از گفـت و شنودهاي لذت‌بخـش و يا عبارت است از تنعم در بهشت.
«هُمْ وَ اَزْواجُهُمْ في ظِلالٍ عَلَي الْأرائِكِ مُتَّكِؤُنَ،» ايشان يعني اهل بهشت و همسرانشــان كه در دنيا محــرم ايشان بودنــد و از مؤمنـات بودنــد و يا حورالعين كــه همسران بهشتــي ايشانند، در سايه‌ها و يا در زير سايبانهايي كه ساتــر از آفتــاب يا هر حرارت ديگــري است، قرار دارنــد و بر پشتي‌هــا به عزت تكيـه مي‌كنند.
(448) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«لَهُمْ فيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ،» مردم در بهشت ميوه و نيز هر چه را تمنا و اشتها كننـد و بطلبند در اختيار دارند.
«سَلامٌ قَـوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحيم!»
ـ من اين سلام را مي‌گويم، گفتني از پروردگار رحيم!
ـ سلامي است كه از عظمــت نمي‌توان تعريفش كرد!
اين ســلام از خداي تعالــي باشد و اين غير از آن سلامي است كه ملائكه به بهشتيان مي‌گوينــد و قرآن چنيــن حكايتــش كــرده: «وَالْمَلئِكَةُ يَدْخُلُونَ

عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلـمٌ عَلَيْكُــمْ بِما صَبَـرْتُمْ فَنِعْـمَ عُقْبَي الـدّارِ!» (1)
1- اَلميـزان، ج 17، ص 150 .
«وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ - هر چه بخواهند آماده است!» (449)

تأمين بلاانقطاع غذا و رزق بهشتيان

«جَنّـاتِ عَـدْنِالَّتـي وَعَـدَالرَّحْمنُ عِبـادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهُ كانَ وَعْـدُهُ مَأْتِيّـا،»
«بهشت‌هاي با اقامت دائمي كه وعده كرد خداي بخشنده بندگانش را به ناپيدا، به‌درستي كه باشد وعده او به‌جاي آورده شده،»
«لا يَسْمَعُـونَ فيهـا لَغْـوا اِلاّ سَلامـا وَ لَهُـمْ رِزْقُهُـمْ فيهـا بُكْرَةً وَ عَشِيّا،»
«در آن‌جـا يـاوه‌اي نشنـونـد مگـر سلامـي و در آن‌جـا بـامـدادان و شـامگـاهـان روزي خـويـش را دارنـد.» (61 و 62 / مريـم)
(450) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«وَ لَهُـمْ رِزْقُهُـمْ فيهـا بُكْـرَةً وَ عَشِيّـا.» ظـاهـر كـلام ايـن اسـت كـه آمـدن رزق در صبح و شام كنايـه باشد از آمـدن آن پشـت سر هم و بـدون انقطـاع. (1)
لباس و آرايش ساكنان بهشت عدن
«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فيها حَريرٌ،»
1- الميـزان ، ج 14، ص 105 .
لباس و آرايش ساكنان بهشت عدن (451)
«و بهشت‌هـاي جاويـد كه وارد آن شونـد و در آن‌جـا بـا دستبندهايـي از طـلا و مرواريـد زيـور كننـد و لبـاسشـان در آن‌جا حريـر اسـت.» (33 / فاطر)
بهشت‌هاي جاويد كه وارد آن شوند و در آن‌جا با دستبندهايي از طلا و مرواريد زيور كنند و لباسشان در آن‌جا حرير است و گويند ستايش خدايي را كه غم و اندوه را از ما ببرد كه پروردگارمان آمرزنده و شكور است، همان خدايي كه از كرم خويش ما را به ايـن سراي دائـم در آورد كه در اين‌جا رنج و ملالـي به ما نرسد.(1)

1- الميـزان، ج 17، ص 66 .
(452) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصيــنَ، اُولئِـكَ لَهُــمْ رِزْقٌ مَعْلُـومٌ،»
«مگــر بندگان مخلص خدا، كه ايشان رزقي معلوم دارند،» (40 و 41 / صافات)
«... وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ‌الطَّرْفِ عينٌ، كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ،»
«... و پيش ايشان حوريان درشت چشم پر كرشمــه و نازند، گويي از سفيدي، سفيــده تخم مرغنــد قبل از آن‌كه دسـت خــورده شـود.» (48 و 49 / صافات)
«وَ عِنْدَهُــمْ قاصِراتُ الطَّــرْفِ عينٌ» ايــن آيــه وصــف حــوريانــي است كه بــراي مخلصيــن آمـاده شـده اســت.
«قاصِراتُ‌الطَّرْفِ» كنايه‌است‌از اين‌كه: نگاه كردن آنان با كرشمه و ناز است و مؤيد آن اين است كه دنبال آن، كلمه «عينٌ» را آورده كه به معناي چشمي است كه: درشت و
مشخصات حوريان بهشتي مخصوص مخلَصين (453)
در عين‌حال زيبا باشد مانند چشم آهو.
بعضــي از مفسرين گفته‌انــد: معنــاي «قاصِراتُ الطَّرْفِ» اين است كه: حوريان فقط به همسران خود نگاه مي‌كنند و آن قــدر ايشان را دوست مي‌دارند كه نظر از ايشــان به ديگــر ســو، نمي‌گردانــد. و مراد از كلمــه «عينٌ» آن است كه: هــم سياهي چشمهاي حوريان نامبرده بسيار سيــاه است و هم سفيــدي‌اش بسيـار سفيد.
«كَـــاَنَّهُــنَّ بَيْــضٌ مَكْنُـونٌ،» كلمه «بَيْــضٌ» به معناي تخم مرغ است و كلمه «مَكْنُـونٌ» به معناي پنهان شده و ذخيره شده است. بعضي از مفسرين گفته‌اند: منظور از تشبيه حوريان به «بَيْــضٌ مَكْنُـونٌ» اين است كه: همان‌طور كه تخم مرغ مادامي كه در زير پر مرغ و يا در لانه و يا در جاي ديگر محفوظ مي‌باشد، هم‌چنان دست نخورده مي‌مانــد و غبــاري بر آن نمي‌نشينــد حوريان نيز اين طورند.
(454) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
بعضي ديگر گفته‌اند: منظور تشبيه آنان به باطن تخم است، قبل از آن‌كه شكسته شود و دست‌خورده‌گردد.(1)

«وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ اَتْرابٌ،»
«پرهيزكاران همسراني پرناز و كرشمه‌دارند.»(52/ص)
1- الميزان، ج 17، ص 205 .
وصف همسران بهشتي (455)
«وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ اَتْرابٌ،» نزد ايشان همسراني است كه «قاصِراتُ الطَّرْفِ» مي‌باشند و منظور از صفت «قاصِراتُ الطَّرْفِ» اين است كه: آن همسران به شوهران خود راضي و قانعند و چشم به ديگري ندارند. ممكن هم هست كنايه باشد از اين‌كه همسراني پر ناز و كرشمه‌اند.
«اَتْرابٌ - اقران» يعني همسران بهشتي همتاي شوهران خويشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند و نه از جهت جمال.
ممكن هم هست مراد از «اَتْرابٌ - اقران» اين باشد كه مثل شوهران خويشند، هر قدر شوهران نور و بهائشان بيشتر شود، از ايشان هم حسن و جمال بيشتر مي‌گردد.(1)
1- الميزان، ج 17، ص 332 .
(456) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث

«وَ لَهُـــــمْ فيهـــــا اَزْواجٌ مُطَهَّـــــرَةٌ،»
«در آن‌جا همسران پاكيزه‌دارند... .»(25/بقره)
مراد به پاكيزگي همسران بهشتي، پاكيزه و طاهر بودن آن‌ها از همه انواع قذارتها و مكارهــي است كه مانــع از تماميــت الفت و التيام و انس مي‌شود، چه قذارتهاي ظاهــري و خلقتـي و چه قذارتهــاي باطنـي و اخلاقـي.
مرحوم صدوق روايت كرده كه شخصي از امام صادق عليه‌السلام معناي اين آيه را
همسران پاكيزه بهشتي (457)
پرسيــد، فرمود: «اَزْواجٌ مُطَهَّــرَةٌ» حوريانــي هستنــد كه نه حيــض دارنــد و نه حــدث. و در بعضــي روايات طهــارت را عموميــت داده و به معنــاي برائــت از تمامي عيب‌ها و مكاره گرفته‌اند.(1)

«قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْـرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْـدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ وَاللّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ،»
«بگو آيــا مي‌خواهيد شما را به بهتر از اين‌جا خبر دهم؟ كساني كه از خدا پروا
1- الميـزان، ج 1، ص 139 .
(458) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
داشته باشنــد نزد پروردگارشــان بهشت‌هائي دارند كه از زير سايه آن نهرها جــاري اســت و ايشان در آن، زندگي جاودانــه و همسرانــي پــاك داشتــه و خدا از آنـان خشنـود اسـت و او بـه بنـدگــان بينــا اســت!» (15 / آل‌عمــران)
اين آيه شريفه در مقام بيان جمله: «وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَئابِ،» است و به جاي شهواتي كه در آيه قبل شمرد، در اين‌جا يك چيز را مقابل آن‌ها قرار داده و آن كلمه خير است و اين بدان جهت است كه نعمت‌هاي آخرتي همه خوبي‌ها را دارد، هم باقي است و هم اين‌كه زيبائي و لذتش حقيقي است، هم بطلان در آن راه ندارد، اموري است هم جنس شهوات دنيا (اگر در دنيا همسرانند در آخرت هم حوران بهشتي هستند و اگر در دنيا امــوال و اولاد و خوردني‌هــا هست آن‌جا هم غلمان و باغهــا و اقسـام ميوه‌ها هست.)
همسران پاك بهشتي و نعمتهاي بهتر (459)
خلاصه خواص آن‌چه در دنيا هست در آخرت هم هست، با اين تفاوت كه نعمت‌هاي آخــرت خالي از قبــح و فساد است و آدمي را از آن‌چه برايش بهتر و واجب‌تر است، باز نمي‌دارد.
در اين آيه با اين‌كه نام بهشت را برد (و بهشت مشتمل بر همه لذائذ هست،) و در عين حال نام «اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» را اختصاص به ذكر داد، براي اين كه مسأله هم خوابي و جماع در نظر انسان لذيذترين لذائذ حسي است و باز به همين جهت است كه در آيه قبلي نام زنـان را جلوتر از «بَنين» و «قَناطيرِ مُقَنْطَرَه» ذكر كرد.

(460) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«اِنَّ الْمُتَّقيـــــنَ فـــي مَقـــامٍ اَميـــنٍ،»
«براستي مردم باتقوي در مقامي امين هستند،»
«فـــــي جَنّـــــــاتٍ وَ عُيُـــــونٍ،»
«در بهشـــتهـــــا و چشمـــهســـارهـــا،»
«يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلينَ،»
«جامههاي نـازك و كلفـت از ابريشـم به تن كـرده روبهروي هـم مينشيننـد،»
«كَـذلِـــكَ وَ زَوَّجْنـاهُمْ بِحُـــورٍ عيـــنٍ،»
«آري ايـن چنين - و علاوه بر ايـن از حـور عين به ازدواجشـان در ميآوريم،»
«يَـدْعُـونَ فيهـا بِكُـــلِّ فـاكِهَـةٍ اِمنيـنَ،»
«هـر ميوهاي كه بخواهند با كمال امنيـت طلب ميكننـد.» (51 تا 55 / دخان)
شرحي از بهشت، نعمتها و حوريان بهشتي (461)
پرهيزكاران - در روز قيامت - در محلي امن از هر مكروه و ناملايمات، ثابت و مستقر ميباشند، «في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ» كه بياني است براي همان «مَقـــامٍ اَميـــنٍ» و اگر «عُيـــُونٍ - چشمهها» را هم منزلگاهي براي اهل بهشت معرفي نموده، به اعتبار اين است كه اهل بهشت در مجاورت چشمهها قرار دارند و نيز بدين جهت است كه چشمهها هم در همان بهشتها واقعند و اگر جنات را جمع آورده، با اينكه ظرف و محل زندگي هر كس يك جنت است، به اين اعتبار است كه بهشتها داراي انواعي هستند. و يا براي اين بـوده كه بـراي هـر فـرد از متقيـن بـه تنهايـي يك بهشـت و يا چند بهشت است.
«يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلينَ،» «سُنْدُسٍ» به معناي پارچه نازكي است كـه از ابريشـم بافتـه شـده باشـد و «اِسْتَبْـرَقٍ» پارچـه ضخيـم ابريشمي اسـت.
«مُتَقابِلينَ» يعني روبهروي همند تا با هم انس داشته باشند، چون نزد اهل بهشت
(462) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
هيچ ناملايمي نيست، زيرا فرمود: در مقامي امين قرار دارند.
«كَـذلِـــكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عيـنٍ،» مراد از تزويج اهل بهشت با حوريان اين است كه قريـن حوريـان هستنـد، چـون ايـن تزويـج به معنـاي ازدواج

اصطلاحـي نيسـت، بلكـه از زوج بـه معنـاي قريـن است، كه معنـاي اصلـي لغـوي آن اسـت.
و كلمه حور جمع حوراء است، كه به معناي زني است كه سفيدي چشمش بسيار سفيد و سياهي آن نيز بسيار سياه باشد و يا به معناي زني است كه داراي چشماني سيـاه چـون چشـم آهو باشد.
و كلمـه «عينٌ» جمع كلمـه عيناء يعني درشـت چشم است و از ظاهـر كـلام خداي تعالي برمي‌آيـد، كه حورالعيـن غير زنـان دنيايند، كه آنان نيز داخل بهشت مي‌شوند.
«يَدْعُونَ فيها بِكُلِّ فاكِهَةٍ اٰمِنينَ،» يعني تمام اقسام‌ميوه‌ها را مي‌طلبند و مي‌خورند، در حالي كه از ضرر آن‌ها ايمنند.
شرحي از بهشت، نعمتها و حوريان بهشتي (463)
«لا يَذوُقُونَ فيهَاالْمَوْتَ اِلاَّالْمَوْتَةَالأُولي وَ وَقيهُمْ عَذابَالْجَحيمِ،» (56 / دخان) يعني غيراز مرگ اول ديگر مرگي نمي‌چشند و در بهشت خلد به حياتي ابدي كه ديگر دستخوش مرگ نمي‌شـود زنده‌اند.
«وَ وَقيهُـمْ عَـذابَ الْجَحيـمِ،» خـداونـد ايشـان را از عـذاب دوزخ حفظ مي‌كند.
در اين آيه شريفه بعد از آن‌كه مردن را از بهشتيان نفي كرد و به عبارتي ديگر فرمود كه بهشتيان به وسيله مرگ از آن عالم به عالمي ديگر منتقل نمي‌شوند اينك در آخـر آيه مي‌فرمايد: از حالت تنعم و سعادت در بهشت، به حالت شقاوت و عذاب در جهنم نيز منتقل نمي‌گردنـد تا هر دو قسـم انتقال را تكميـل كرده باشـد، هم انتقال مكانـي را و هم انتقـال حالـي را.
(464) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«فَضْـلاً مِنْ رَبِّـكَ ذلِـكَ هُوَ الْفَـوْزُ الْعَظيـمُ،» (57 / دخان) آن كرامت و نعمت كه گفته شد فضلي است از ناحيه خدا، نه اين‌كه بندگان خدا از او چنين چيزي را طلب كار باشند و آن‌چنان مستحق آن باشند كه خدا بر خود لازم و واجب بداند كه آن بهشت را به عنوان پاداش به ايشان بدهد، براي اين‌كه خدا مالك است، مالكي غير مملوك و هيچ چيزي و هيـچ موجودي مالك حقي كه آن را از خـدا طلب كند نيسـت تا خدا را محكوم به دادن آن حق كنـد، بلكـه داستـان نعمـت بهشـت تنهـا وعـده‌اي اسـت كه خـدا به بندگـان صالحـش داده و ايـن خـود او است كه فرموده خدا خلف وعـده نمي‌كند.
اگر بهشت را پيروزي و فوزي عظيم خوانده، بدين جهت است كه آخرين سعادتي اسـت كـه آدمي بـدان نائل مي‌شود.(1)
1- الميـزان، ج 18، ص 227 .
شرحي از بهشت، نعمتها و حوريان بهشتي (465)

«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ،»
«از شراب صافي مهر خورده به ايشان مي‌نوشانند،»
«خِتامُهُ مِسْكٌ وَ في ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ،»
«شرابي كه مهر و مومش مشك است و شايسته است كه مردم نسبت به چنين زندگي مسابقه بگذارند،»
«وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ،»
(466) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
«شرابي كه ممزوج با چشمه تسنيم است،»
«عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ،»
«منظور چشمه‌اي‌است خاص مقربين‌كه جز از آن‌نمي‌نوشند.»(25تا28/ مطففين)
در آيه قبل در مورد ابرار فرمود:
- محققا ابرار غرق در نعمتند،
- بر اريكه‌ها تكيه زده تماشا مي‌كنند،
- در سيمايشان طراوت تنعم مشاهده مي‌شود.
در اين آيات انواع نعمت‌هائي را مي‌شمارد كه خداوند سبحان در بهشت براي آنان انعام فرموده است:
مشخصات شراب بهشتي (467)
«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ،» كلمه «رَحيقٍ» به معناي شراب صاف و خالص از غش است و به همين مناسبت آن را به وصف «مَخْتُوم» توصيف كرده، چون همواره چيزي را مهر و موم مي‌كنند كه نفيس و خالص از غش و خلط باشد، تا چيزي در آن نريزند و دچار ناخالصيش نكنند.
«خِتامُهُ مِسْكٌ وَ في ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ،» كلمه «خِتام» به معناي وسيله مهر زدن است، مي‌فرمايد وسيله مهر زدن بر آن «رَحيق» به‌جاي گل و لاك و امثال آن - كه در دنيا به‌وسيله آن‌ها مهر و موم مي‌كنند - مشك است.
بعضي گفته‌اند: منظور از «خِتام» آخرين طعمي است كه از آن شراب در دهان مي‌ماند، مي‌فرمايد آخرين طعم آن بوي مشك است.
«وَ في ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ،» كلمه «تَنافُس» به معناي زورآزمايي
(468) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
افراد در ربودن چيزي از دست يكديگر است، ولي در مورد آيه و

مقامي كه دارد بـه معناي مسابقـه است.
همچنان كه همين معنا را در آيه زير به صراحت، خاطرنشان كرده و مي‌فرمايد: «سابِقُوا اِلي مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ،» (21 / حديد) پس در آيه بشر را ترغيب مي‌كند تا بشتابـد به سوي آن نعمتـي كه با عبـارت «رَحيـقٍ مَخْتُـوم» توصيفـش كـرده اسـت.
بعداز ترغيب به همه نعمت‌هاي بهشتي، مي‌فرمايد: مسابقه گران و زورآزمايان بايد بـر سر همه نعمت‌هاي بهشتي و مخصوصا بر سر «رَحيق مَخْتُوم» مسابقه بگذارند، كه نوشيدني خاص آنان است.
«وَ مِـزاجُـــهُ مِـــــنْ تَسْنيـــمٍ،»
مشخصات شراب بهشتي (469)
«شرابي‌كه ممزوج با چشمه تسنيم‌است،»
كلمـه «مِـزاج» بـه معنـاي وسيلـه مخلـوط كـردن اسـت و كلمـه «تَسْنيم» به معناي چشمه‌اي است در بهشـت، كه خـداي تعالـي نامـش را تسنيـم نهـاده است.
«عَيْنا يَشْرَبُ بِهَاالْمُقَرَّبُونَ،»
«چشمـــه‌اي اسـت خـــاص مقـربيـــن كـــه جـز از آن نمـي‌نـــوشنـد.»
مفاد آيـه اين است كه «مُقَرَّبيـن» صرفا «تَسْنيـم» را مي‌نوشنـد، همچنان كه مفاد جمله «وَ مِزاجُـهُ مِنْ تَسْنيـم،» اين است كه: آن‌چه در قدح ابـرار از «رَحيق مَخْتُوم» هســت با «تَسْنيـم» مخلوط مي‌شود.
(470) بهشت از ديدگاه قرآن و حديث
ايـن معنا دلالت مي‌كنـد بر اين‌كه «تَسْنيم» از «رَحيـق مَخْتُـوم» گرانقدرتـر اسـت، چـون «رَحيـق مَخْتُـوم» با آميخته شدن با «تَسْنيم» لذت بخش‌تر مي‌شود.(1)
(يـادآور مـي‌شـود تفصيـل چنـد مطلـب خـلاصـه شـــده در ايـــن فصـل در فصـل‌هـــاي ديگـر آمـده اســت.)
1- الميـزان، ج 20، ص 394 .
مشخصات شراب بهشتي (471)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹